دانش

۵۸-۵۹
پاییز و زمستان
۱۳۷۸

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

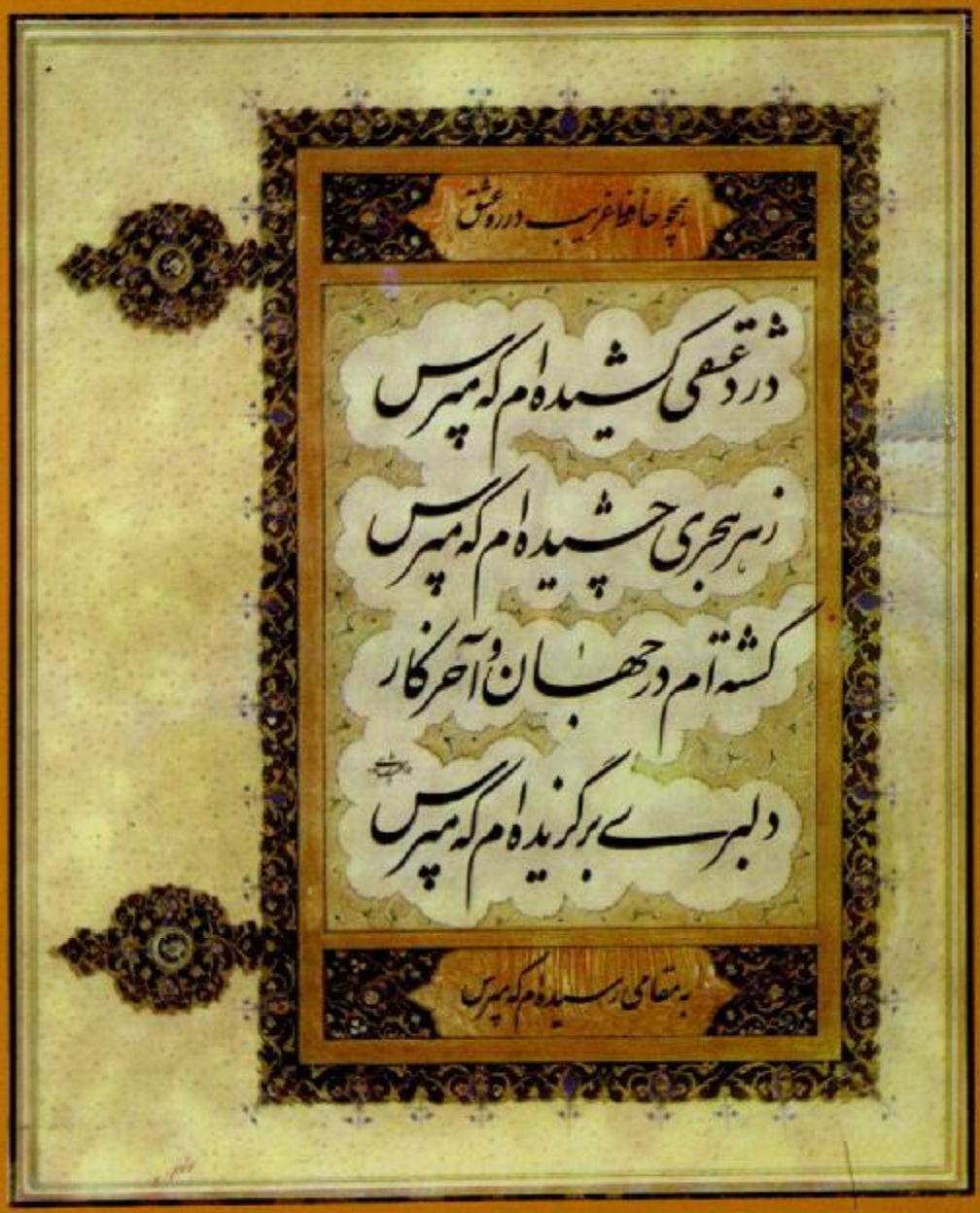

گنجینهٔ دانش

شمارهٔ ۲

شمارهٔ ۱

۱ - نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۱۰: قرآن کریم (با تفسیر)
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
گل و بوته نگاری و نقاشی دندان موشی در کنارهٔ صفحات
- کتابت قرن ۱۱ هـ ق .

۲ - نسخه خطی شماره ۳۲۰ قرآن کریم (باتفسیر)
کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خط بهار و زیر نویس عربی و فارسی و تفسیر و اختلاف
قراآت در کنارهٔ صفحات - کتابت قرن ۹ هـ ق .

دانش

۵۸-۵۹
پاییز و زمستان
۱۳۷۸

تاریخ نشر: شهریور ۱۳۸۰ش/
سپتامبر ۲۰۰۱م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسؤول و سردبیر: ـــــ دکتر سعید بزرگ بیگدلی
مدیر : ـــــ سید مرتضی موسوی
ویراستار : ـــــ دکتر محمد حسین تسبیحی
حروف‌چین : ـــــ محمد عباس بلتستانی
چاپخانه : ـــــ منزا پریس (اسلام‌آباد)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش
(به ترتیب حروف الفبا)

دکتر بیگدلی ، دکتر تسبیحی، دکتر سید سراج‌الدین، دکتر شبلی، دکتر صغری بانو شگفته، دکتر کلثوم فاطمه سید، دکتر گوهر نوشاهی، آقای موسوی (سید مرتضی)، دکتر مهرنور محمد خان، دکترنقوی (سیدعلیرضا)

روی جلد:

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس
زهر هجری چشیده‌ام که مپرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار
دلبری برگزیده‌ام که مپرس

پدیدآورنده: استاد جواد بختیاری

یـــادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
  ـ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  ـ همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
  ـ ترجیحاً همراه یک قطعهٔ عکس جدید و واضح از مؤلّف مقاله باشد.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ـ پاکستان

دورنویس: ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۹۲ـ۲۲۶۳۱۹۱

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

سخن دانش ۵

متن منتشر نشده

- رسالهٔ مرآت الوجود — نظام الدین محمود بن الحسن الحسنی ۱۰
- رساله الفوائد فی نقل العقاید — به کوشش دکتر سعید بزرگ بیگدلی
(مجموعه شاه داعی الی الله شیرازی)

اندیشه و اندیشه مندان (۱)

□ **ویژه علامه اقبال**

- که من مانند رومی گرم خونم — دکتر فرحت ناز ۲۳
- هجوم تمدن غربی و تفکر اقبال — دکتر تحسین فراقی ۴۱
- مرزهای جغرافیایی و مسلمانان در دیدگاه اقبال لاهوری — روزینه انجم نقوی ۵۳
- فردوسی و اقبال — دکتر ساجد الله تفهیمی ۶۱
(بعضی از ارزشهای مشترک بین دو شاعر ملی)

اندیشه و اندیشه مندان (۲)

- دو ترجمه سرائیکی ناشناخته از رباعیات خیام و نقد و بررسی آنها — دکتر رضا مصطفوی سبزواری ۷۱
- دکتر ذاکر حسین :شخصیت چند بعدی — دکتر نور الاسلام صدیقی ۸۵

- بایسنقر و میراث دوره تیموریان — دکتر سید کمال حاج سید جوادی — ۸۹
- تمثال اشیاء و ازهار الادویه — دکتر عارف نوشاهی — ۹۷
- نصایحی چند از حضرت امام خمینی«رح» — دکتر انعام الحق کوثر — ۱۰۹
- نگاهی به اشعار رهبرانقلاب و اتحاد مسلمین — دکتر سلطان الطاف علی — ۱۱۷
- رمضان علی کفاش خراسانی — آقای محمد عظیمی — ۱۱۹

فارسی شبه قاره

- امثال و حکم فارسی متداول در شبه قاره — دکتر یونس جعفری — ۱۲۵
- خدمات خلفای سهروردی در شبه قاره — دکتر محمد اختر چیمه — ۱۸۷
- معرفی احوال و آثار شمس العلماء میرزا قلیج بیگ — دکتر گل حسن لغاری — ۲۰۳
- شعر فارسی امروز شبه قاره..... ۲۱۳-۲۲۰
رئیس احمد نعمانی، ولی الحق انصاری، نصرت زیدی، منصور احمد خالد، فضل الرحمن عظیمی، سرور انبالوی، محمد حسین تسبیحی، فائزه زهرا میرزا، مصطفی، مقصود جعفری، دکتر محمد سرفراز ظفر

گزارش وپژوهش

- اخبارفرهنگی

* دیدار آقای دکتر محسن خلیجی از پاکستان — دفتر دانش — ۲۲۳
* گزارش سمینارهای علمی و جلسات ادبی انجمن فارسی - اسلام آباد — فائزه زهرا میرزا — ۲۲۷
- معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۵) — دکتر محمد حسین تسبیحی — ۲۳۵
- معرفی کتابها ونشریات تازه — دکتر تسبیحی — ۲۵۱

نامه ها .....

پاسخ به نامه ها — دفتر دانش — ۲۶۱

سخن دانش

چو دیدار یابی به شاخ سخن بدانی که دانش نیاید به بن

به لطف حق و با پایمردی و پشتیبانی صاحبنظران و پژوهشگران و خوانندگان علاقه‌مند به دانش ، برگ سبزی دیگر از گلستان دانش ارمغان جامعه علم و ادب می‌گردد. در فاصله انتشار این دو دفتر استادان و پژوهشگران و علاقه مندان نکته‌سنج علاوه بر یاد آوری نکاتی مفید با ارسال مقالات و قطعات ادبی خود به طور عملی نیز در همراهی با دانش شرکت جستند که کوشش شد تا از برخی آنها در این شماره مجله نیز بهره گرفته شود. در همین جا لازم است اشاره شود که به علت کثرت مطالب و به منظور بهره گیری مناسب تر از صفحات دانش از این شماره، میزان سطرها در هر صفحه به طور متوسط از ۲۴ سطر به ۳۰ سطر افزایش داده شده است و در آینده نیز کوشش می گردد که دیگر شماره های مجله به همین ترتیب چاپ و منتشر شود.
چنانکه در شماره پیش گذشت، مشکلات مربوط به دورهٔ فترت انتشار مجله تا مدتی پابرجا خواهد بود ولی امید است با همت شما همراهان این مشکلات روز به روز کمتر شده بتدریج هر شماره از مجله در زمان خود منتشر گردد. در این باره به آگاهی خوانندگان گرامی می‌رساند که هم اکنون مطالب سه دفتر دیگر دانش فراهم آمده است که مراحل ویرایش و آماده سازی برای چاپ و انتشار را می‌گذراند و اگر مشکل پیش بینی نشده ای واقع نشود ان شاء الله ظرف دو ماه آینده منتشر خواهد گردید.

در این شماره نیز مجله شامل مقالات متنوعی در حوزه ادب فارسی و ایرانشناسی بویژه از استادان و محققان کشورهای شبه قاره است که از جمله آنها می‌توان از که من مانند رومی گرم خونم از خانم دکتر فرحت ناز،امثال و حکم فارسی متداول در شبه قاره از دکتر یونس جعفری و هجوم تمدن غربی و تفکر اقبال از آقای دکتر تحسین فراقی،مرزهای جغرافیایی و مسلمانان در دیدگاه اقبال لاهوری از خانم روزینه انجم نقوی و تمثال اشیاء و ازهار الادویه از آقای دکتر عارف نوشاهی نام برد. در مقاله اول نویسنده کوشش کرده است که با الهام از مصراعی از اشعار علامه اقبال و با بهره گیری از آراء و نظریات دیگران دربارهٔ اقبال به تبیین افکار و اندیشه‌های متفکّر بزرگ شرق و بیان عناصر اصلی تفکر او بپردازد و در ضمن مقاله همچنین احوال و آثار او را نیز مورد بررسی قرار داده است . مقاله امثال و حکم

فارسی متداول در شبه قاره نوشته جامعی است درباره امثال و حکمی که عمدتاً در فارسی امروز نیز به‌کار می رود و محقق ارجمند آن کوشش کرده است تا حدامکان همه این امثال و حکم را در یک جا فراهم آورد.بدین جهت حجم مقاله از حد متعارف مقالات افزونتر شده است و طبق معمول مجلات باید در دو شماره منتشر می شد و باعنایت به اینکه دو شماره از مجله در یک دفتر و باهم منتشر می گردد بنابر این مجموعه مقاله نیز باهم آمد تا این مقاله با ارزش راکه در حقیقت می توان پیوست گونه ای بر تالیف سترگ علامه دهخدا کتاب امثال و حکم فارسی محسوب کرد، خوانندگان علاقه مند در یک جا مطالعه کنند.البته در مقاله جای تحقیق بیشتر بویژه در توضیح ضرب المثلها وجود دارد که امید است که نویسنده گرامی آن و یا دیگر پژوهشگران کوشا در این زمینه تحقیقات بیشتری را عرضه دارند. در مقاله هجوم تمدن غربی و تفکر اقبال، نویسنده به تصویر اوضاع حاکم در روزگار اقبال و تسلط انگلیسها بر مقدرات شبه قاره بویژه در ابعاد فکری و فرهنگی می‌پردازد و آنگاه با استناد به اشعار اقبال و اندیشه های نهفته در آن به معرفی و تبیین دیدگاه اقبال درباره انسان و تمدن غربی و خوی و خصلتهای آن می‌پردازد. در مقاله مرزهای جغرافیایی و مسلمانان... نویسنده به بررسی نظریه های مختلف درباره وطن و قوم و ملت و جنبه های مادی و معنوی آن پرداخته آنگاه نظریه اقبال درباره وطن را مورد بررسی قرار می دهد و نتیجه می گیرد که امت محمدیه از مکان ، وطن، قوم، نسل، نسب وغیره آزاد است. بنابر این علامه اقبال وطن پرستی راکه باعث ایجاد دشمنی و عصبیت در بین ملتها می شود و در حقیقت کوشش طاغوت برای پاره کردن اتحاد ملت اسلامیه است ، نفی می‌کند و بر وطن دوستی تأکید می‌ورزد. موضوع مقاله تمثال اشیاء و ازهار الادویه معرفی کتابی است با همین نام که در بیان طبیعت جنت نظیر وادی کشمیر با زیباییهای متنوع آن تألیف شده است و در واقع دایرة المعارف گیاهان و پرندگان و حیوانات آن سرزمین است.

از خوانندگان دانش پژوه و علاقه مند انتظار می رود که با ارسال دیدگاهها و نظریات خود دربارهٔ این شماره از مجله ما را در تداوم انتشار دانش یاری فرمایند.

و ما توفیقی الاّ باللّه .

سردبیر

اما غیر از ولی خدا جنگ همه با حجاب خودی و بیخودی بطبع باشد جنگ خودی بطبع چنانکه جنگ مردم جاهل با یکدیگر و جنگ بیخودی بطبع چنانکه جنگ
آب و آتش و خاک و باد با یکدیگر جنگ بحجاب خودی با معرفت جنگ و آنچه جنگ از برای آنست و سر و حکمت و پایان و غایت آن از ولی نه بخودست
بلکه حق تعالی از قبیل او دفع مخالفت او میکند چرا که او چون ذره ایست که خود را در نور آفتاب الهیت حق محو کرده است پس هر که بجنگ او میرود بجنگ آفتاب
الهیت که پاره فتاده است چنانچه در حدیث قدسی آمده است من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب بیت چون ز ذره محو شد نفس و نفس
جنگ اکنون جنگ خورشیدست و بس رفت از وی جنبش طبع و سکون از جهان انا الیه راجعون اگر در میان ولی و غیر او مخالفتی هست
اسمی است و اگر ولی چنان محو شده که مخالفت ندارد که مجذوب مستهلک است آنست که بیت یا مگر زین جنگ حقت وا خرد در جهان صلح و مکر نکت برد
این فنا از ضد باشد ضد را چون نباشد ضد نبود جز بقا والله اعلم بالصواب حرره اقل العباد و تراب اقدام خدام عتبة الحضرة القدسیة
المحمدی قدس الله سره العزیز ابراهیم بن علی الملقب بجمال الطاهر

متن منتشر نشده

رساله مرآت الوجود

بسم الله الرحمن الرحیم هو حامده بمحامده والصلوة علی حبیبه سید الکل فی الکل محمد و آله فی جمیع مجامع
الوجود و مشاهده بیت این رقعه که فیض نام دارد مرآت وجود نام دارد
نزد طایفه که خود را اصحاب کشف و شهود و ذوق و وجود میخوانند والعهدة علیهم فی عقایدهم اسم حق تعالی بر
وجود مطلق اطلاق میکنند بر وجهی که اطلاق قید نباشد و میگویند بیت مطلق از اطلاق و لا اطلاق اوست
بی نیاز از وصف خفت و طاق اوست و از عبارت وجود بحت و ذات ساذج که مرتبه او غیب هویت است همین مدلول
میخواهند و این مطلق را بوصف وحدة حقیقیه موصوف میدانند نه بر وجهی که وصف وحدت امری زاید بر آن ذات
ساذج باشد بلکه عین آن ذات بود و با وجود اتصاف بوحدت آن ذات را تعینات کثیره من الازل الی الابد
اعتبار میکنند که آن ذات متعین است بآن تعینات و کثرت آن تعینات قادح در وحدت او نیست زیرا که
وحدة حقیقیه و عین ذاتست و کثرة اعتباریه و غیر ذات چنانچه موجود حقیقی آن ذاتست متصف بوحدة حقیقیه
که عین اوست و تعینات چون اعتباریه اند معدوم اند چه امر اعتباری در خارج وجود ندارد و معدوم حقیقی آن تعینات
که بالاعتبار موجود اند و بحقیقت معدوم و از وجهی که آن تعینات در علم حق و عقول و نفوس و قوی و مشاعر ثبوت دارند
که آن ثبوت را وجود علمی و عقلی و ذهنی و خیالی گویند نظر بثبوتشان عین وجود مطلق اند و هم با وجود مطلق در حکم
یک چیز اند و هم متحد اند بوحدة او و از وجهی که سابقا گفته شد که حقایقی اند بخصایص از یکدیگر ممتاز غیر وجود مطلق اند
و موجود نیستند چه در خارج تحقق و ثبوت ندارند پس در تعینات وجود مطلق کلیه و جزئیه دو نظر باشد نظری
از جهت ثبوت علمی و نظری از جهت تحقق عینی در نظر اول که موجود اند و همه تعینات حق اند تعالی نه در نظر دوم که وجود
ندارند و از آن وجه که موجود اند و تعینات حق اند ملاحظه میرود که ذات در آن تعینات ظهور کرده تا هر تعینی در هر مرتبه که باشد

ارت باشد و آن مرتبه باتعین خاص و ازین حیثیت تعینات اعتباریه اسماء اعم ازانکه آن اسماء را اسماء الهی یا
دنی گویی و اسماء الهی اسماء دائره باشند که شدت اختصاص بذات دارند یا اسماء وصفیه که آن شدت اختصاص
بذات ندارند یا اسماء فعلیه که باعتبار تاثیرات مختلفه از حق تعالی مقتضی وجود آثار غیر متناهیه اند و اسماء کونی
و انسانی اعم ازانکه اسماء اجناس و انواع و اصناف باشد یا اسماء حقایق و ذوات و اعراض و افراد و اشخاص
یا اعلام و غیر اعلام و مشتقه و غیر مشتقه و اگر ملاحظه میرود که آن تعینات قیام بذات دارند و نه مرتبه ذات
است باآن تعین بلکه چنان اعتبار میرود که تعینیست قایم بذات بی ملاحظه تعین و ازین حیثیت تعینات
غایبه بذات صفات شد اعم ازانکه آن صفات متسم بسمت قدم باشد یا حدوث تعینات معتبره که تعینات
اند ذات را من الازل الی الابد و ازوجه ثبوت عین ذات اند و ازوجه تحقق در خارج که ندارند غیر ذات اند باعتبار اگر
تعینات ذاتند در مرتبه که اعتبار شان رود اگر نظر بآن میکنیم که هر تعین از تعینات عین یکدیگر باشند و همان
جمیع نسبت باشد و ازین حیثیت میان اسماء و صفات ترادف باشد چنانچه شیخ صدرالدین قونوی
عبیدارد و اگر نظر بآن میکنیم که ذات دران تعینات ظهور دارد آن نسب و تعینات اسماء باشد ما آن نسب و
تعینات بذات قیام دارند صفات باشند چنانچه میان اسماء و صفات ما به الاشتراک و ما به الامتیاز باشد ما به الامتیاز
اعتبار ظهور ذات است دران نسب و اعتبار قیام آن نسب بذات و ازین حیثیت اسماء و صفات مرادف نباشند
و ازین حیثیت ما به الاشتراک که نسبیت است عین یکدیگر باشند تامل نعرف و ازان حیثیت که بعضی چند میان
تعینات اعتباریه ملاحظه رود که آن نسبت نیز تعیناتی باشد در ظهور مرتب بر تعینات دیگر تعینات بمرتبه اعتبار
میرود که نسب صدوری اند از ان تعینات دیگر با نسب وقوعی بر آن تعینات اگر نسب صدوری اند آن تعینات را
افعال و آثار خوانند و اگر نسب وقوعی اند آن تعینات را صور و نقوش نامند نقوش و صور و آثار و افعال صفات
و اسماء هم تعینات ذاتند و حجب و استار او که ذات بحسب عزت خود بآن تعینات محتجبست از ادراک ابصار
و ابصار ما و ازین وجه ظلمات بعضها فوق بعض باشد منتهی بعین الحیات ذات و از وجهی دیگر هم تعینات ذات
ذات از همه ظاهرتر چه هم محالی و مظاهر اند ذات را و هم انوار او و نور علی نور پس ذات دران حال که ما
ظاهرست باین حجب و دران حال که متعین است بتعینات آخریت ازین حجب متعین است تعینات اولیت
ازین حجب هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم کان و لم یکن شیئی قبله و الآن کما کان علیه
وجود در تعینات بوجوه مذکوره، در نظر شهود ارند گاه گوید بیت یاریست مرا ورای پرده، انوار وحش سرای پرده،
این پرده، مرا ازو جدا کرد ایشت خود اقتضای پرده، عالم همه پرده، مصور اشیا همه نقشهای پرده، بیت
تو پس پرده، و ما خون جگر میزنم وه که گر پرده، برافتد که چه شور افگنم وگاه گوید بیت هر ذره که هست

در دیدهٔ ما بیند چشمی که بحق بیناست — روی تو در جلوهٔ الله و نور — دیدهٔ ما از تو چرا ماند دور

دیدهٔ ما باز نشد سوی تو — ورنه نهان نیست ز کس روی تو — و گویند — ما را حجاب نیست و گر هست غیر نیست

هم عین ماست آنچه تو گویی حجاب — و همچنین گویند — من و ما و تو و او هست یک چیز — که در وحدت نباشد هیچ تمییز

چون کسی ایشان را گوید که چنینها مگویید که مستلزم آنست که حادث را قدیم گفته باشید و قدیم را حادث تلقی

بمثل این بیت کنند و گویند — وجود اندر کمال خویش ساریست — تعینها امور اعتباریست

و مثل این نظم خوانند که — چو ممکن کرد امکان برفشاند — بجز واجب دگر چیزی نماند

و استدلال بحدیث و قرآن بر وجهی نمایند که مطابقه با مقاصد ایشان داشته باشد و دو گواه بر کشف

خود گذرانند والعهدة علیهم فی نفس المطابقة گواه اول از حدیث اصدق قول قاله العرب قول لبید الا کل

شیء ما خلا الله باطل و گواه دیگر از قرآن کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون تم والحمد لله رب العالمین

والصلوة علی محمد و آله اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم — چهار مطلب

بنام بخشایندهٔ دانش و بینش آفریدگار آفرینش و درود آنحضرت بر محمد مصطفی و آل او زبدهٔ اهل اختیار و

گزینش ای سایل کریم شریف داعی در وقت خود آن سعت نمی بیند که در بیان مطالب طریق تفصیل بگزیند

فی الجمله باجمال توسل جویم — وز بحر به قطرهٔ نشانی بدهم — چون مسئول چهار مطلب بود در تسمیهٔ مکتوب بهمین

لفظ تلقی نمود و آنچه رقم یافت از قلم داعی مسکین از پرتو زیارهٔ حضرت مقدسهٔ مرشدیه دانست خفت

بالانوار الاحدیه والاحمدیه و ازین آستان بلند آشیان مثل این نوال چه دورست و این نوع افضال

این خوان خلیلست چه تنگیست عدس را لاجرم نوشت و توانست والله الهادی المرشد مطلب اول

در نور الله نور السموات والارض میتواند بود که مشکوة که در آیهٔ کریمه فرموده از آبگینهٔ سبز مفروض گردد در

میان آن آبگینهٔ دیگر هم از مشکوة که جای مصباح فروزان حاصل ارقیند و روغن زیت صافی روشن باشد

و بحسب [illegible] آن مشکوة که درو مصباح فروزانست تشبیه بشجرهٔ زیتونیه یافته باشد هم بشکل و هم بلون که از

میان [illegible] زیتونه گویا ستارهٔ درخشنده می تابد و نور الهی با مظهر ظهور او تشبیه آن مشکوة یافته

[illegible] او با چراغ فروزان درو بشجرهٔ زیتونه رفته بود که ستارهٔ درخشنده ازو می تابید اشاره در تشبیه به

آنکه مجموع کون عالم در مظهریت نور حق تعالی چون قندیلی از آبگینه است در اندرون آن قندیل هم از آن آبگینه

آبگینهٔ دیگر [illegible] در آن آبگینهٔ اندرونی فروزان و همه آبگینهٔ قندیل بآن نور روشن چنانکه اگر کسی آن قندیل را

بحسب تشبیه دیگر در نظر آرد گویا درخت زیتونیست ستارهٔ درخشنده ازو تابان پس مراد از مشکاة

به کوشش :دکتر سعید بزرگ بیگدلی[1]

۱ - رسالهٔ مرآت الوجود
۲ - رسالة الفوائد فی نقل العقاید
(مجموعهٔ آثار شاه داعی الی الله شیرازی)

اشاره

در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نسخهٔ منحصر به فرد «مجموعهٔ آثار شاه داعی الی الله شیرازی» به شمارهٔ ۸۴۹ محفوظ است. در این نسخه ۷۶ اثر ارزندهٔ ادبی و عرفانی و لغوی و فلسفی به نثر و نظم یکجا (متن و حاشیه) کتابت شده است[2] و ۶۸۴ صفحه دارد. تاریخ تألیف و گردآوری این نسخه ۸۶۵ هـ ق است. مصنف و شاعر : نظام الدین محمود بن الحسن الحسنی (۸۱۵ - ۸۶۹ هـ ق) مدفون در شیراز ، و کاتب محمود بن حسن محمود الحسنی است. کلیات اشعار و مثنویات این مجموعه به همراه ۱۶ رسالهٔ آن به تصحیح و تنقیح و حواشی و اعلام فهارس آقای دکتر دبیر سیاقی در سال های ۱۳۳۹ هـ ش / ۱۹۶۰م و ۱۳۴۰هـ ش / ۱۹۶۱م در تهران ، باسرمایهٔ کانون معرفت و مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی چاپ ونشرشده است. دو رسالهٔ دیگر به نام «تحفة المشتاق » و «جواهر الکنوز» تحت عنوان متن منتشر نشده در مجلهٔ دانش (شماره ۴۴ ، ص ۱۱ - ۱۸ و شمارهٔ ۴۵ ، ص ۱۳ - ۴۰) به طبع رسیده است و همچنین شرح مثنوی (حواشی مثنوی ۶ دفتر) ونسایم گلشن (شرح گلشن راز) از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به کوشش محمد نذیر رانجها طبع و نشر شده است. اینک دو رسالهٔ تصحیح شدهٔ دیگر این مجموعه همراه با تصویر اصل رساله ها در نسخه خطی تحت عنوان : ۱ - رسالهٔ مرآت الوجود ، ۲ - رسالة الفواید فی نقل العقاید تقدیم خوانندگان گرامی دانش می شود.

امیدواریم توانسته باشیم گوشه‌ای دیگر از آثار شاه داعی الی الله شیرازی را به خوانندگان گرامی فرهنگ و ادب و عرفان فارسی بشناسانیم[3].

---

۱ - استادیار گروه فارسی دانشگاه تربیت مدرس و مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

۲ - در بررسیهای بعدی مشخص شد که تعداد آثار به ۸۲ می رسد و در این خصوص لازم است از کوششهای آقای دکتر محمد حسین تسبیحی کتابدار گرامی کتابخانه گنج بخش سپاسگزاری نمود.

۳ - در تصحیح رساله های مذکور برای قرائت بهتر، برخی اصلاحات در نگارش واژه ها به عمل آمده است که به نمونه هایی از آن در ذیل اشاره می شود:

رساله مرآت الوجود

بسم الله الرحمن الرحیم هو حامده بمحامده و الصلوة علی حبیبه سید الکل فی الکل محمد وآله فی جمیع مجامع الوجود ومشاهده

بیت

این رقعه که فیض نام دارد
مـــرآت وجـود نـــام دارد

نزد طایفه‌ای کـه خـود را اصحـاب کشـف و شـهود و ذوق و وجـود می‌خوانند «و العهدة علیهم فی عقاید هم» اسم حق تعالی بر وجـود مـطلق اطلاق می‌کنند بر وجهی که اطلاق قید نباشد و می گویند، بیت :

مطلق از اطـلاق و لا اطـلاق اوست بی نیاز از وصف جفت و طاق اوست

و از عبارت وجود بحت و ذات سادج که مرتبهٔ او غیب هویت است، همین مدلول می خواهند و این مطلق را به وصف وحدة حقیقیه موصوف می دانند نه بر وجهی که وصف وحدت امری زاید برآن ذات سادج باشد بلکه عین آن ذات بود، و باوجود اتّصاف به وحدت آن ذات را تعیّنـات کـثیره مـن الازل الی‌الابد اعتبار می‌کنند که آن ذات مـتعیّن است بـه آن تعیّنـات و کـثرت آن تعیّنات قادح در وحدت او نیست، زیرا که وحدة حقیقیه و عین ذات است و کثرت اعتباریه وغیر ذات، چنانچه موجود حقیقی آن ذات است متّصف به وحدت حقیقیه که عین اوست و تعیّنات چون اعتباریه‌اند، معدوم اند چه امر

الف - «ة» و «ـة» در انتهای کلمه های عربی گاه به صورع « ـة » و گاه «ت» آمده است که در همه جا به صورت «ت» تغییر داده شد، مانند: جهت، قدرت ، جماعت ، ارادت؛

ب - طبق معمول نسخه های خطی در کلمه های فراوان نقطه ها عموماً کمتر و در مواردی نادر بیشتر است که گاه یک کلمه را با دو قرائت می توان ضبط کرد در این کلمه ها نیز سعی شده است که با توجه به متن ، تغییرات لازم داده شود ، مانند: بدید ------>پدید ، جنینها ------>چنینها، تمیز------>تمییز، جنانجه ------>چنانچه و نظایر آن؛

ج - فعل ربطی است همراه با ضمیرها و اسمها و دیگر کلمه ها پیوسته نوشته شده در همه جا به صورت جدا آورده شده است ،مانند : محتجبست ------>محتجب است ، آنست ------>آن است و غیر آن، و همچنین فعل ربطی سوم مشخص جمع «اند» گاه پیوسته وگاه جدا از واژه های پیش از آن آورده شده است که در تصحیح عموماً همان صورت متن رعایت شده است ، مانند : ذاتند ، شریعت اند، مختلفند، موجودند، وغیر آن؛

د - در همه کلمه ها «گ» به صورت «ک» ضبط شده است که در تصحیح به صورت اصلی آن آورده شده است ، مانند : می کردند ------>می گردند ، مکر ------>مگر وغیر آن؛

هـ - کلمه های تنوین دار که عموماً منصوبند، نشانه تنوین ندارند و همچنین کلمه های مشدّد در بیشتر موارد علامت تشدید ندارند که در اینگونه موارد نیز اصلاح لازم صورت گرفته است.

اعتباری در خارج وجود ندارد و معدوم حقیقی آن تعیّنات که بالاعتبار موجوداند و به حقیقت معدوم و از وجهی که آن تعیّنات در علم حق وعقول و نفوس و قوی و مشاعر ثبوت دارند که آن ثبوت را وجود علمی و عقلی و ذهنی و خیالی گویند نظر به ثبوتشان عین وجود مطلق‌اند وهم باوجود مطلق در حکم یک چیزاند و همه متحداند به وحدت او و از وجهی که سابقاً گفته شد که حقایقی‌اند به خصایص از یکدیگر ممتاز غیر وجود مطلق‌اند و موجود نیستند چه، در خارج تحقق و ثبوت ندارند.

پس در تعیّنات وجود مطلق کلیه و جزئیّه دو نظر باشد: نظری از جهت ثبوت علمی، و نظری از جهت تحقق عینی. در نظر اوّل که موجوداند وجه تعیّنات حق‌اند تعالی نه در نظر دوم که وجود ندارند و ازآن وجه که موجودند وتعیّنات حق‌اند ملاحظه می رود که ذات درآن تعیّنات ظهورکرده تاهر تعیّنی در هر مرتبه‌ای که باشد ذات باشد و آن مرتبه باتعیّن خاصّ، و ازین حیثیت تعینات اعتباریهٔ اسما اعمّ از آنکه آن اسما را اسماء الّهی یا کَوْنی گویی و اسماء الّهی اسماء ذاتیه باشند که شدت اختصاص به ذات دارند یا اسماء وصفیه که آن شدت اختصاص به ذات ندارند یا اسماء فعلیّه که به اعتبار تأثیرات مختلفه از حق تعالی مقتضی وجود آثار غیر متناهیه اند و اسماء کَوْنی و انسانی اعم از آنکه اسماء اجناس و انواع و اصناف باشد یا اسماء حقایق و ذوات و اعراض و افراد و اشخاص یا اعلام و غیر اعلام و مشتقّه و غیر مشتقّه.

واگر ملاحظه می رود که آن تعیّنات قیام به ذات دارند و نه مرتعیّنی ذات است با آن تعیّن بلکه چنان اعتبار می رود که تعیّنی است قایم به ذات بی ملاحظهٔ معیّت، و ازین حیثیت تعیّنات قایمه به ذات صفاتند اعمّ ازآنکه آن صفات متّسم به سمت قدم باشد یا حدوث تعینات معتبره که تعینات کثیره اند ذات را من الازل الی الابد.

و از وجه ثبوت عین ذات اند و از وجه تحقّق در خارج که ندارند غیر ذاتند به اعتبار آنکه تعیّنات ذاتند در هر مرتبه ای که اعتبار شان رود اگر نظر به آن می کنیم که همه نسب ذاتند عین یکدیگر باشند و مدلول از جمیع نسبت باشد و ازین حیثیت میان اسماء و صفات ترادف باشد. چنانچه شیخ صدر الدین قونوی[1] مقرّر می دارد و اگر نظر به آن می‌کنیم که ذات درآن تعینات

---

۱ - صدرالدین ابوالمعالی محمد بن اسحاق (المتوفی ۶۷۳) اصلاً اهل قونیه و از بزرگان علماء تصوف و مشاهیر شاگردان محیی الدین عربی است که آثار و تألیفات او درمیانهٔ عرفا و اصحاب تحقیق

ظهور دارد، آن نسب و تعیّنات اسما باشد تا آن نسب و تعینات به ذات قیام دارند، صفات باشند، چنانچه میان اسما و صفات ما به الاشتراک و ما به الامتیاز باشد. ما به الامتیاز اعتبار ظهور ذات است در آن نسب و اعتبار قیام آن نسب به ذات، و ازین حیثیت اسما و صفات مرادف نباشد، و از حیثیت ما به‌الاشتراک که نسبیّت است عین یکدیگر باشند، تأمّل تعرّف. و ازآن حیثیّت که نسبتی چند میان تعیّنات اعتباریّه ملاحظه رود که آن نسبت نیز تعیناتی باشد در ظهور مرتب بر تعیّنات دیگر تعیّنات مترتبه اعتبار می‌رود که نسب صدوری‌اند ازآن تعینات دیگر بانسب وقوعی بر آن تعیّنات اگر نسب صدوری‌اند آن تعیّنات را افعال و آثار خوانند و اگر نسب وقوعی‌اند آن تعیّنات را صور و نقوش نامند. نقوش و صور و آثار و افعال وصفات و اسما همه تعیّنات ذاتند و حُجب و استار او که ذات بحسب عزّت خود به آن تعیّنات محتجب است از ادراک بصایر و اَبْصار ما، و ازین وجه «ظلمات بعضها فوق بعض»[1] باشد منتهی به عین الحیات ذات و از وجهی دیگر همه تعیّنات ذاتند، ذات از همه ظاهر، چه همه محالی و مظاهراند ذات را و همه انوار او نور علَی نُور.

پس ذات درآن حال که باطن است به این حجب ظاهرست به این حجب و درین حال که متعیّن است به تعیّنات آخریّت ازین حجب متعیّن است به تعینات اولیّت ازین حجب «هو الاول و الآخر و الظاهرو الباطن و هو بکل شیء علیم»[2] کان ولم یکن شیءٌ قبله والآن کما کان طایفه‌ای چون وجود در تعیّنات به وجوه مذکوره در نظر شهود آرند گاه گویند، بیت:

یاری ست مرا ورای پرده — انوار رخش سرای پرده
این پرده مرا ازو جدا کرد — این است خود اقتضای پرده
عالم همه پردهٔ مصوّر — اشیا همه نقشهای پرده

بیت

تو پس پرده و ما خون جگر می ریزیم — وه که گر پرده بر افتد که چه شور انگیزیم

شهرت بسیار دارد... علاوه بر فنون تصوف صدرالدین در علوم شرع و فنون ظاهر مهارتی بسزا داشت... تألیفات او در تصوف مانند مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و نفحات الهیه همواره مرجع دانشمندان بوده و آنها را از روی تعمق خوانده و شرح می کرده اند (نقل با تلخیص از زندگانی مولانا جلال الدین محمد به قلم بدیع الزمان فروزانفر؛ ص ۱۱۸-۱۱۹).

۱ - سورهٔ نور (۲۴)، بخشی از آیهٔ ۴۰.

۲ - سوره الحدید (۵۷)، آیه ۳.

و گاه گوید : بیت

هر ذرّه که می بینی خورشیددر او پیداست　　در دیدهٔ مابیند چشمی که به حقّ بیناست

بیت

روی تو در جلوهٔ اللّه و نور　　دیدهٔ ما از تو چرا ماند دور

***

دیدهٔ ما باز نشد سوی تو　　ورنه نهان نیست ز کس روی تو

و گویند : بیت

ما را حجاب نیست و گرهست غیر نیست　　هم‌عین ماست آنچه تو گویی حجاب ماست

و همچنین گویند : بیت

من و ما و تو و او هست یک چیز　　که در وحدت نباشد هیچ تمییز

چون کسی ایشان را گوید که چنینها مگویید که مستلزم آن است که حادث را قدیم گفته باشید و قدیم را حادث تلقی، به مثل این بیت کنند و گویند:

بیت

وجود اندر کمال خویش ساری است　　تعیّنها امور اعتباری است

و مثل این نظم خوانند که : بیت

چو ممکن کرد امکان برفشاند　　بجز واجب دگر چیزی نماند

و استدلال به حدیث و قرآن بر وجهی نمایند که مطابقه با مقاصد ایشان داشته باشد و دو گواه بر کشف خود گذرانند و العهدة علیهم فی نفس المطابقة: گواه اوّل از حدیث، اَصْدق قول قاله العرب، قول لبید «الاکل شیءٍ ما خلاء الله باطل» وگواه دیگر از قرآن:«کل شَیءٍ هٰالِکٌ اِلاَّ وجهه لَهُ الحکم والیه تُرجعون»[1]

تَمّ

و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله اجمعین.

۱ - سورهٔ القصص (۲۸) آیهٔ ۸۸.

حق تعالی رفته باشد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین
اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم اجد الملامة فی هواک لذیذة
حبا لذکرک فلیلمنی اللوم وقال تعالی ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین امنوا اشد حبا لله ولو یری الذین ظلموا
وجاء فی القدسی منه حلت کلمته الا طال شوق الابرار الی لقائی وانی لاشد شوقا الیهم توافق محبت حق تعالی و بنده مستقیم الایمان اینجا
اقتضا آن کند که بنده در راه رضاء حق تعالی چنان قدم تیز نهد و بشوق تمام روی بمیقات مناجات آرد که کلیم وار زبان حالش گوید وعجلت
الیک رب لترضی و گوش هوشش در ازای آن از حق تعالی شنود من تقرب الی بشبر تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا
ومن تقرب الی باعا اتیته هرولة یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی بنده مشتاق
لقا باشد و گوید — اگر دیدار ننمائی و جنت را بیارائی — برای هیزم دوزخ کشند از روضه طوبی را فرماید واعبدی ما شاء گوید
باین مژده گر جان فشانم رواست — که این مژده آسایش جان ماست فرماید فانظر ماذا تری گوید ما رایت شیئا الا ورایت الله فیه ولیکن
جمال روی ترا نابدید دیده من — نمیتوانم ازین رشک دیده را دیدن فرماید — دیده مبین مرا بین چه من دیده توام لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت له سمعا وبصرا فبی یسمع وبی یبصر اینجا تقرب بنوافل نتیجه آن دهد که محبت موسوی مشرب بوراثت
حضرت محمدی احمدی مشرب گردد که مصطفی را فرموده اند قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس بروایت ولویه علویه از اشارة نبویه
مصطفویه دریابد که ان الله یحب العبد المفتن التواب چه معنی دارد و چندان ترقی کند که بمرتبه اذا احب الله عبدا لم یضره ذنبه
رسد و با وجود میراث لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر از و هرگز چیزی صادر نشود که رضا و حق تعالی در آن نباشد تا ذنبی بود بنسبت
با او بلکه نامرضی در خاطرش نگذرد نکند چه جای آنکه بظهور پیوندد و از مقام محبوبیت قدم در کوی اتصاف بوصف الهی نهد و بنور الهی
از مشهد الله نور السموات والارض خبر دهد و روح اضافی که وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا دلها زنده کند و طالب را بقرب
ونحن اقرب الیه من حبل الورید رساند و محب صادق را مستحق خلعت یحبهم ویحبونه گرداند پس هر کسی که از و شنود از حق شنیده باشد
و هر کسی که او را بیند حق را دیده باشد و هر کسی که متابعت او کند متابعت حق کرده باشد لاجرم بزبان حق شکر حق از او مؤدا شود و گوید
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک والحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا والصلوة علی محمد المصطفی واله وورثته الکرام وعلیهم
السلام الی یوم القیام

رسالة الفوائد فی نقل العقاید

بسم الله الرحمن الرحیم حمد لایق حضرت خداوند راست و مدح فایق جناب رسالت مآب محمدی و تحایا بامزایا اولاد
واتباع و ورثه و اشیاع رسول را علیه السلام وبعد بالتماس دوستی علی سبیل الاستعجال بطریق نقل از عقاید اهل حق و باطل در معرفت
صانع و مصنوع این چند سطر نوشته گشته و در آخر مذهب اهل سنت و جماعت که بر صراط مستقیم اند و عقیده ایشان باز نموده می آید
و ختم بران میکند والله الموفق چون حکم بر شیء بحسب و لوازم کنند اول بحث از وجود او باید کرد میگوییم که صانع اشیا موجود است

باشیا بلزنیش او موجود اند اما سخن در وجود او از عقیده هر طایفهٔ تفاوت میرود حکماء فلاسفه میگویند که وجود صانع واجب است یعنی از غیریت
بوجود او عین حقیقت او نه امر بیت زاید بر حقیقت او و حقیقت او را کنه پدید نیست و احد است و از و واحدی دیگر موجود ست که وجود این
واحد باوست و پاینده باو و ازین واحد واحد دیگر موجود است و ازین دو واحد بعد از واحد اول که وجود او بخود است و محتاج نیست اشیاء
متعدده موجود ند اما واحد اول صانع است و واحد دوم نام عقل است و مصنوع صانع و واحد سیوم نام او نفس است و مصنوع و همچنین اشیا
که بواسطه عقل و نفس موجود ند هم مصنوعات اند بواسطه مر صانع را و عقل و نفس و سایر مصنوعات هر دو خارج موجود ند و بحقایق از یکدیگر و خواص
ممتاز اند و صانع در خارج موجود است بذات و بحقیقت و صفات از مصنوعات ممتاز اما امتیاز صانع از مصنوع که عالمش خوانند بوجوب در وجود که
وجود صانع قدیمست لیکن قدیم بالذات که ذات او موثری پیش خود نمیخواهد و وجود مصنوع قدیمست لیکن قدیم بالزمان که ذات او موثری پیش از خود
میخواهد اگرچه زمانی نبوده است که این مصنوع با صانع نبوده است پس مصنوع در وجود محتاج است بصانع و اینست معنی حدوث مصنوع و اگرچه وجود او
همیشه با صانع در زمان مقارن است پس صانع بخود باشد و قدیم بالذات بود و واجب و مصنوع بخود نباشد بصانع باشد و قدیم بالزمان بود و ممکن
و حادث بمعنی احتیاج در ذات بصانع و سر نیبه موجده همین گویند در صانع که حکما گفته اند لیکن در مصنوع گویند که حقایق مصنوعات اعتباری
بغیر از واجب در خارج موجود نیست و مصنوعات همین نامی چند و اعتباری چند و خیالی چند مثل سراب که اب می نماید و اثبات ایشان از روی مصنوعیت
که هست بحسب اعتبار با لوازم و حقایق نه علی سبیل الحقیقة و الیقین از برای صفات و اوصاف ظهور وجود واجب تواند و همچنان گویند که
صانع موجود نیست و هر که زمان مطلق است اثر را شیا میکنند و موجود میشوند و معدوم میکردند و طبیعیان گویند که اشیا هیئة که موجود ند
بحسب طبیعت موجود ند و باز بفساد طبیعت معدوم میشوند و صانع نیست پس زند حکیم فلسفی صانع و مصنوع هر دو بحسب حقیقة و یقین در خارج
موجود باشند لیکن مصنوع ازان رو که مجموع عالم است قدیم باشد بحسب زمان نه بحسب ذات و بحسب ذات حادث و محتاج باشد بصانع که
قدیم بالذات است و محدث است و محتاج نیست و نزد صوفیه موجد صانع بحسب حقیقت و یقین در خارج موجود باشد و مصنوع بحسب حقیقت و یقین
موجود نباشد و باعتبار از بهر فایده که گفته شد اعتبار وجود شان روا و نزد متکلمان که علماء شریعت اند بحسب ادلهٔ عقلیه و شرعیه صانع عالم موجود است
در خارج و قدیم است مطلقا نه در ذات و نه در زمان پیش از و هیچ موجود نیست بلکه او بود و نه زمان نبود و او دهر پیدا کرد و مصنوعات را در دهر پدید
موجود گردانید و مجموع عالم نبوده و بقدرت او موجود شده و اکنون که موجود شده بس از انکه موجود نبود همه وجود خارجی دارند و یقین در خارج موجود ند
اما این جماعه که متکلمان محدثین فرقه اند سنی و معتزلی و شیعی و ناصبی و تفاوت بسیار در اصله و اثبات و نفی از ان نمودند و بهادی افترقت ثلثة و سبعین فرقة مختلفة در
که بعضی در جزئی چند موافق حکما اند الا در انکه مجموع عالم حادث بالزمانست نه قدیم بالزمان که همه موافق یکدیگر ند و هیچ اختلاف صریح اصل ندارند
باهل سنت و جماعت که الفاظ بدلایل عقلیه کشف میکنند مگر بحسب ضرورت والا از کتاب و سنت و اجماع و طریقه سلف و عقاید ایشان
استدلال میکنند میگویند که صانع عالم همیشه بوده هست و خواهد بود و عالم نبود و ان بحضرت عالم بقدرت بذات و حکمت بعلت پیدا فرید
و در ضمن افرینش او مصلحتهاست و او صانع قدیمست و مخلوقات و مصنوعات او همه حادث موجود میشوند بارادهٔ او و معدوم شوند و همچنین را
نرینش خود اختیار نیست و صانع فاعل مختار است اما بعد از خلقت افرینش ادمی مکلف است باختیاری که حق تعالی باو داده بحسب عقل و حواس و

الات قدرة وحق این اعتقادست که اهل سنت وجماعت راست واعتقاد حکماء فلاسفه باطلست در قدم عالم وکفرست واعتقاد دهری وطبیعی
کفر وباطلست واعتقاد صوفیه موحده چون میگویند که بکشف باز بسته واین طوریست ورای عقل باکسی که در حیز عقل نیست چه توان گفت بکفر دیوانگی
معنی ندارد اما اختیاری که مصنوع راهست بحسب عقل انسانراست وجن وایشان هردو مکلف اند که نیک بکنند وبد نکنند وملایکه هرگز نافرمانی
نمیکنند بامر حق تعالی وانسانرا نوعی اختیاری نه تمام بخشیده چنانچه گفته شد بحسب عقل وحواس والات قدرة پس جبر را اصلی نباشد که گویند
او را دست بسته اند وافعال نه از و صادر میشود وقدر را همچنین اصلی نباشد
که گویند انسان بر همه چیز قادرست بجزم وختم والله اعلم بحقایق الامور تمت

الرسالة المسمی باشارة التفال

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی رسوله محمد واله الطیبین الطاهرین این مختصریست در کیفیت تفال از قران مجید در شرع
این فال بتخصیص چیزی وارد نشده اما در اصل تفال باسم نیکو وکلمه حسنه احادیث واخبار هست اما از سلف اهل بیت رسول وعلماء امت ومشایخ طریقت منقولست
که از کلام عزیز ملک حمید تفال میکرده اند چنانچه از امام حاذق جعفر صادق از اهل بیت وامام فخر الدین رازی از علما وشیخ ابو العباس بونی از مشایخ نقل این تفال
کرده اند ودر تفال چند طریقست وبهر وجه که هست باید که بحضور دل ووضوء کامل متوجه این تفال وابتدا بصلوات رسول کند واختتام همچنین وفاتحة الکتاب وقل هو الله
احد بخواند وبعد از ان بگوید اللهم انی اتفال من کتابک العزیز وانت تعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب الهمنی رشدی وبین لی امری ونبهنی باشارات حروف
کلامک الجلیل بکرمک وانعامک یا ارحم الراحمین پس باهتمام خاطر بگشاید اگر بسم الله الرحمن الرحیم در اول صفحه بر اید همه مقصودی حاصل است وگفته اند که سطر
شماره نکند که با وجود بسم الله احتیاج بدیدن چیزی دیگر نماند واگر در میان صفحه بر اید یا در سطر هفتم بغایت نیکوست واگر چنانچه معهودست هفت ورق دیگر
باز نکند که اول واخر سطور ببیند که چه حرفست حاجت نیست که بسم الله اشارت بحصول مرادات کرد تعظیم کند وتبجیل قال الله تعالی سبح اسم ربک
الاعلی الذی خلق فسوی چو بسم الله امد در تفال بسوی حق تعالی کن توکل که مقصودی که داری ان بر امد سعادت از در وبخت در امد
وچون صفحه از بسم الله خالیست چند طریقست یا در اول صفحه نگاه کند وببیند که چه آیتست اگر تمام نباشد سابق ولاحق آیت ببیند واز معنی ان آیت اشارت فهم
کند یا کلمه اول را اعتبار نماید واشارت دریابد یا حرف اول وبهتر ان باشد که تجاوز از آیت اول یا کلمه اول یا حرف اول نکند تا فال بصرافت وارد غیبی بماند واگر تجاوز
میکند سطر هفتم نگاه کند وهمچنانچه در اول یا باشارت آیه یا کلمه یا حرف کار میکرد در اینجا نیز همچنان کند وبهتر ان بود که ازین محل تجاوز نکند واگر تجاوز میکند
هفت ورق بگذراند ودر ورق هفتم که گشاد در سطر اول وهفتم چنانچه در اول گفتیم نگاه کند یا در آیت یا کلمه یا در حرف وطریقی دیگر انست که مصحف
گشادند در هر دو صفحه نگاه کنند وببینند که چند الله نوشته می یابند بشمارند وبعدد ان ورق باز کنند واشارت از آیت یا کلمه یا حرف چنانچه گفتیم
فهم کنند اکنون اشارت آیت از معنی آیه فهم توان کرد ومناسبت ان با مقصود صاحب فال رعایت کردن واز ان کلمه همچنین از معنی کلمه اما در آیت
گاه باشد که سابق ولاحق ملاحظه باید کرد تا فهم معنی حاصل شود ومناسبت مقصود صاحب فال بان توان اندیشید ودر کلمه رعایت سابق ولاحق
نباید کرد از نفس همان کلمه تنها اشارت فهم باید کرد واین معنی نزد ذکی دشخوار نیست واما اشارت حرفی حکمی عام دارد که در وبزرگان گفته اند
که اگر چه حرف باشد اشارت بچه صورتست وما در ان اشارات از نظم ونثر چند لفظی بنویسیم تا همه کس را فایده نزد تفال حاصل باشد والله الموفق والمعین
قال الله تعالی الم الله لا اله الا هو الحی القیوم اگر الف بر اید اول واخر کار ومیانه همه نیکو باشد واستقامت احوال لازم وان امر

رسالة الفواید فی نقل العقاید

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد لایق حضرت خداوند راست ومدح فایق جناب رسالت مآب محمدی و تحایاء با مزایا اولاد و اتباع و ورثه و اشیاع رسول را علیه السلام.

و بعد به التماس دوستی علی سبیل الاستعجال بر طریق نقل از عقاید اهل حق و باطل در معرفت صانع و مصنوع، این چند سطر نوشته گشت و در آخر مذهب اهل سنت و جماعت که بر صراط مستقیم اند و عقیدهٔ ایشان باز نموده می آید و ختم برآن می کند، و الله الموفق.

چون حکم بر شیء بحسب و لوازم کنند، اول بحث از وجود او بباید کرد، می‌گوییم که صانع اشیاء موجود است و اشیاء به آفرینش او موجوداند، اما سخن در وجود او از عقیدهٔ هر طایفه‌ای نقل می رود.

حکماء فلاسفه می گویند که وجود صانع واجب است یعنی از غیر نیست، و وجود او عین حقیقت او، نه امری است زاید بر حقیقت او، و حقیقت او را کنه پدید نیست و اوحد است، و از او واحدی دیگر موجود است ، که وجود این واحد به اوست ، و پاینده به او، و از این واحد، واحدی دیگر موجود است ، و از این دو واحد، بعد از واحد اول که وجود او به خود است و محتاج نیست، اشیاء متعدده موجودند، اما واحد اول صانع است، و واحد دوم نام عقل است و مصنوع صانع، و واحد سیوم نام او نفس است و مصنوع، و همچنین اشیاء که به واسطهٔ عقل و نفس موجودند، همه مصنوعات اند به واسطه مرصانع را، و عقل و نفس وسایر مصنوعات همه در خارج موجودند و به حقایق از یکدیگر وخواصّ ممتازاند و صانع در خارج موجود است و به حقیقت و صفات از مصنوعات ممتاز.

امّا امتیاز صانع از مصنوع که عالمش خوانند به وجوب است در وجود، که وجود صانع قدیم است، لیکن قدیم بالذات که ذات او مؤثّری پیش از خود نمی خواهد و وجود مصنوع قدیم است لیکن قدیم بالزمان که ذات او موثری پیش از خود می‌خواهد اگر هیچ زمانی نبوده است که این مصنوع با صانع نبوده است.

پس مصنوع در وجود محتاج است به صانع و این است معنی حدوث

مصنوع، و اگرچه وجود او همیشه باصانع در زمان مقارن است، پس صانع به خود باشد و قدیم بالذات بود، و واجب. و مصنوع به خود نباشد، به صانع باشد و قدیم بالزمان بود، و ممکن و حادث به معنی احتیاج در ذات به صانع

و صوفیهٔ موحده همین گویند در صانع که حکما گفته اند، لیکن در مصنوع گویند که حقایق مصنوعات اعتباری است. به غیر از واجب تعالی، در خارج موجود نیست، و مصنوعات همین نامی چند و اعتباری چند و خیالی چند مثل سراب که آب می نماید و اثبات ایشان از روی مصنوعیت که هستند بحسب اعتبار بالوازم و حقایق نه علی سبیل الحقیقة و الیقین از برای مراتب و اوصاف ظهور وجود واجب تعالی است.

و دهریان گویند که صانع موجودنیست و دهر که زمان مطلق است اثر در اشیاء می کند و موجود می شوند و معدوم می گردند.

و طبیعیان گویند که اشیا همیشه که موجودند بحسب طبیعت موجودند و باز به فساد طبیعت معدوم می شوند و صانع نیست .

پس نزد حکیم فلسفی صانع و مصنوع هر دو بحسب حقیقت و یقین در خارج موجود باشد لیکن مصنوع ازآن رو که مجموع عالم است، قدیم باشد بحسب زمان نه بحسب ذات ، و بحسب ذات حادث و محتاج باشد به صانع که قدیم بالذات است و محدث است و محتاج نیست.

و نزد صوفیهٔ موحده صانع بحسب حقیقت و یقین در خارج موجود باشد و مصنوع بحسب حقیقت و یقین موجود نباشد و به اعتبار از بهر فایده‌ای که گفتند اعتبار وجود شان رود.

و نزد متکلمان که علماء شریعت اند بحسب اَدِلّهٔ عقلیه و شرعیّه صانع عالم موجود است در خارج و قدیم است مطلقاً که نه در ذات و نه در زمان پیش از او هیچ موجود نیست بلکه او بود و زمان نبود و او دهر پیدا کرد و مصنوعات را در دهر بیافرید و موجود گردانید و مجموع عالم نبوده و به قدرت او موجود شده و اکنون که موجود شده پس ازآنکه موجود نبود، و همه وجود خارجی دارند و به یقین در خارج موجودند. امّا این جماعت که متکلمان اند چندین فرقه اند سُنّی و معتزلی و شیعی و ناصبی، و تفاوت بسیار در اَدِلّه واثبات و نفی آن دارند و در مبادی آفرینش نیز مختلفند در اعتقاد که بعضی در چیزی چند موافق حکما اند اِلاّ در آنکه مجموع عالم حادث بالزمان است نه قدیم بالزمان که همه موافق یکدیگرند و هیچ اختلاف دراین

اصل ندارند.

و اهل سنّت و جماعت که التفات به دلایل عقلیه کمتر می کنند، مگر بحسب شدّت ضرورت، و الاّ از کتاب و سنّت و اِجماع و طریقهٔ سلف و عقاید ایشان استدلال می کنند، میگویند که صانع عالم همیشه بود و هست و خواهد بود و عالم نبود وآن حضرت عالم به قدرت بی آلت و حکمت بی علت بیافرید و در ضمن آفرینش او مصلحتهاست، و او صانع قدیم است و مخلوقات و مصنوعات او همه حادث، موجود شوند به ارادت او و معدوم شوند، و هیچکس را در آفرینش خود اختیار نیست و صانع فاعل مختار است.

امّا بعد از خلقت آفرینش، آدمی مکلّف است به اختیاری که حق تعالی به او داده بحسب عقل و حواسّ و آلات قدرت و حق این اعتقاد است که اهل سنّت و جماعت راست، و اعتقاد حکماء فلاسفه باطل است در قدم عالم و کفر است، و اعتقاد دهری و طبیعی کفر و باطل است، و اعتقاد صوفیهٔ موحده چون می‌گویند که به کشف بازبسته، و این طوری است ورای عقل با کسی که در حَیّز عقل نیست چه توان گفت تکفیر دیوانگان ، معنی ندارد.

اما اختیاری که مصنوع را هست بحسب عقل انسان راست و جنّ و ایشان هر دو مکلف‌اند که نیک بکنند و بد نکنند، و ملایکه هرگز نافرمانی نمی‌کنند به امر حق تعالی ، و انسان را نوعی اختیاری نه تمام، بخشیده چنانچه گفته شد بحسب عقل و حواسّ وآلات قدرت. پس جبر را اصلی نباشد که گویند او را دست بسته اند و افعال نه از او صادر می شود و قدر را همچنین اصلی نباشد که گویند انسان بر همه چیز قادر است به جزم و ختم.

والله اعلم بحقایق الامور

تمّت.

* * * * *

اندیشه
و
اندیشه مندان(۱)

ویژه علامه اقبال

دکتر فرحت ناز[1]

که من مانند رومی گرم خونم (اقبال)

علامه محمد اقبال یکی از بزرگترین متفکران و دانشمندان اسلامی است و مهم‌ترین خصایص شاعری وی دقایق معانی و علو مقاصد و بلند فکری اوست که برای احیای تفکر دینی در بین مسلمانان و حفظ وحدت جهان اسلام تأثیری تمام داشته است. اقبال شعر را تنها وسیلهٔ ابراز احساسات و پیام اتحاد جسته تا از آن ملت گسیختهٔ اسلام را شیرازه بندی نماید. وی همچنین معتقد است اندیشه هایی که فاقد جنبهٔ حیات است، ملتها را مرده می سازد و باید از این نوع افکار دوری جست.

نغمه می باید جنون پرورده ای — آتشی در خون دل حل کرده ای
نغمه گر معنی ندارد مرده ایست — سوز او از آتش افسرده ایست

اقبال در یک خانوادهٔ کاملاً شرقی و نجیب به دنیا آمد. افراد خانواده باهم دیگر الفت و یگانگی داشتند و هریک از آنها راسخ العقیده بودند که خیر بر شر برتری خواهد یافت. اقبال در همچنین خانواده تربیت یافت و حصول علم را آغاز کرد و از سیالکوت (یکی از شهرستانهای پاکستان) تا به اروپا رفت و در فلسفه درجه دکتری گرفت. ما همه می دانیم ابتدا اقبال به زبان اردو شعر می‌سرود و تامدتی به همین زبان شعر می‌گفت. ولی زودمتوجه شد که دامنهٔ این زبان برای‌بیان معانی و اندیشه های عمیق او محدود است و نمی‌تواند ابزار محکمی برای اظهار افکار فلسفی و دینی و فرهنگی او باشد از این رو زبان فارسی رابرگزید. خود او می گوید که من دیدم آن افکار جز در ظرف فارسی ریخته نمی‌شود.

---

۱ استاد گروه فارسی، دانشکده دولت فدرال بانوان - اسلام آباد.

گرچه هندی در عذوبت شکر است　　طرز گفتار دری شیرین تر است
پارسی از رفعت اندیشه ام　　در خورد با فطرت اندیشه ام

« اقبال با سرودن اشعار فارسی و نشر افکار گرانبهای خود به این زبان شیرین، چراغ نیم مردهٔ فارسی را در شبه قاره پر فروغ کرد. او مجدد زبان فارسی در جنوب آسیا است و با اشعار فارسی خود ارتباط معنوی دلهای هموطنان خود را تجدید نمود. روش و سبک سخن اساتید ایران را در هند زنده ساخت و افکار و مضامین ادبی فارسی را بصورتی بدیع بازگفت و شرح و تفسیر کرد.»(۱)

نکته جالب توجه این است که زبان مادری اقبال پنجابی و زبان ملیش اردو بود. دوران کودکی و جوانی زبان فارسی را در هیچ مدرسه یا دانشکده‌ای نیاموخته بود، ولی با زبان و ادب فارسی اُنس گرفته بود و زمانی که در اروپا مشغول تحصیلات عالیه بود تحت تاثیر شعرای ایرانی قرار گرفته بود که حتی در مغرب زمین آوازه پیدا کرده بودند. او وقتی احساس کرد که معارف و مضامین ذهنی اش در ظرف اردو نمی گنجد با مطالعه اشعار سعدی وحافظ وخیام و مولوی و امیر خسرو و شعرای سبک هندی مثل عرفی و نظیری وغالب و دیگران فارسی را آموخت وافکار بسیار عالی خود را درقالب آن زبان ریخت. وی فقط سه مجموعه از اشعار خود را به زبان ملی خویش یعنی اردو نوشت وشش مجموعه دیگر را به زبان فارسی که زبان روح و زبان الهامی او بود (It comes to me in Persian) به رشته تحریر در آورد.

باید متذکر شد که اقبال از جوانی تحت تأثیر گفته های متصوفین ایران قرار گرفته بود. گرچه سالهای متمادی در فلسفه و افکار غرب وشرق مطالعاتی دقیق نموده با متفکران بزرگ و جدید مثل کانت ، هگل ، شوپن ، هاور ، نیچه و برگس تا چند گام همرکاب هم بود ولی بزودی آنها را عقب گذاشته جلوتر از آنها رفته تا به منزلی رسید که به مولانای روم می پیوندد.

طبعاً اقبال به فلسفه میل داشت ولی بعد از آن اگر به چیزی عشق ورزید حتماً ادب فارسی بود برای اثبات این مدّعا می توان به مقالهٔ دکتری او استناد کرد. این رسالهٔ تحقیقی دربارهٔ « توسعه و تکامل مابعدالطبیعه در ایران » است که در اثنای تحصیل در اروپا و تدوین رسالهٔ دکتری اقبال آثار همه شاعران بزرگ ایرانی را خواند و با ریشه‌های اندیشه ایرانی آشنا شد، ولی از شاعرانی که پیرو افکار خویش مردم را به ترک دنیا و فنای ذات و ناامیدی سوق می‌داند،

دوری جست و در بعضی موارد در گفتار خودبه چنین شعرایی انتقاد می‌کرد، اشعار خیام را دوست نداشت زیرا ازو بیمناک بود که شاعری است منکر هستی، نه تنها مردم را در گرداب یأس و ناامیدی می اندازد بلکه آنها را سوی خواب گران و مرگ می کشد. از نظر وی اشعار حافظ نیز در بردارندهٔ تصوفی منفعل بود. اقبال بر ضد نظریه های منفی بعضی از نظر وی اشعار علم عصیان بلند کرد و اغلب در اشعار خویش آنها را تکذیب کرد، نظم معروف او «ساقی نامه» بیانگر تفکر اقبال پیرامون تصوف است. اقبال بزودی جلال الدین رومی را به عنوان شخص هم فکر و هم ذوق خویش کشف نمود لذا رومی را پیشوا و راهنمای روحانی و فکری خودقرار داده کلام خویش را پر از فیضات وبرکات وی کرد.

مولانا سید ابو الحسن ندوی در «نقوش اقبال» می گوید: که تعمیر ذات اقبال از پنج عنصر وجودی به تکامل رسیده است. این پنج عنصر نه تنها او را در قیاس با همعصران خویش زنده و جاوید کرده بلکه هستیش را مثل گوهر تابدار فروزان کرده است. آن پنج عبارتند از:

عنصر اول: یقین و ایمان محکم است.اقبال این عنصر را از مدرسه باطنی خویش حاصل کرده است، همین یقین محکم و ایمان بالله نخستین مربی و مرشد اقبال است و سرچشمه حکمت و فراست و قوت و توانایی اوست.

عنصر دوم: قرآن است که ذات اقبال را به تکامل رساند. این کتاب عظیم و متبرک از همه چیز بیشتر بر اقبال تأثیر گذاشت. مبدأ و منبع اصل عقیده ها در باطن اقبال، قرآن مجید می باشد. هیچ کتاب وذات دیگر جای آن را نمی تواند بگیرد.

گر تو می خواهی مسلمان زیستن — نیست ممکن جز به قرآن زیستن
تیرـ ضمیر په جب تک نه هونزول کتاب — گره کشا هـ نه رازی نه صاحب کشاف

عنصر سوم: عرفان نفس است که در تعمیر ذات اقبال خیلی مهم است. بعد از حصول عرفان نفس و شناخت خودی در یک کس وی بتدریج صفات باری تعالی را در ذات خویش جذب می کند و عاقبت به أخذ مقام کبریایی نایل می‌گردد. اقبال برای عرفان ذات دلیل های موجهی آورده است. به عقیده وی

مقصود حیات انسانی تعیین و تربیت خودی است و تعمیر حقیقی ذات، مدیون عرفان نفس است و باید که بشر تا آنجایی که امکان دارد شخصیت خود را یکتا ومنحصر به خود نماید.

عنصر چهارم :آه سحر گاهی است. این عنصر هم به ذات اقبال جلاء داده، و هم به شعرش معانی تازه و افکار نو و قوت تأثیر بخشیده است. اقبال آه سحرگاهی را متاع عزیز و گرانبها تلقی می کند و حیات بدون آه سحرگاهی را هیچ وتهی می داند.

عطار هو رومی هو رازی هو غزالی هو　　کچھ هاتھ نہین آتا بی آہ سحرگاہی

عنصر پنجم : مؤثر ترین عنصری که در هستی ذات اقبال نقشی مهم دارد، مثنوی معنوی جلال الدین رومی است که تحت تأثیر جذبه‌های شدید وجدانی وباطنی سروده شده است. این کتاب نه تنها پر از گنجیه‌های قوت حیات است بلکه سرشار از نکته‌های حکمت آمیز و رفیع ترین مضامینی و معانی ادبی است. اقبال در این عصر جدید، شاهد افکار وتخیلات مادی وعقلی بی روح اروپا بود. جنگ و ستیز بین روح و ماده به اوج رسیده بود. در این تشویش خاطر و پریشان نظری، اقبال از مثنوی مولانای روم یاری خواست و به گفته خود او، در این حالت بی یقینی مولانا دستش را گرفت و راهبری نمود. پس اقبال پیر روم را راهنمای کامل خود دانسته فاش می‌گوید حل وفصل نکته های عقل و فرد تنها در سوز آتش رومی پنهان است. چشم من از فیض او روشن است و امروز از برکات او، در سبوی کوچک فکر و نظرم بحر ذخار موج زن است.

علاج آتش رومی کے سوز مین ہے تیرا　　تیری خرد پہ ہے غالب فرنگیون کا فسون
اسی کے فیض سے میری نگاہ ہے روشن　　اسی کے فیض سے میرے سبو مین ہے جیحون۲

اقبال ارادت و عقیدت خویش را به رومی اظهار داشته او را پیر و مرشد و راهبر خودخوانده خود را مرید و شاگرد مکتب وی شمرده است.

پیر رومی مرشد روشن ضمیر　　کاروان عشق و مستی را امیر
پیر رومی خاک را اکسیر کرد　　از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

مولانا جلال الدین رومی و مثنوی معنوی همیشه پیش چشم اقبال بوده است. غیر از یک اثر اقبال به نام «علم الاقتصاد» هیچ کتاب دیگر او چه منثور باشد و چه منظوم از ذکر متنوع رومی خالی نیست. اقبال چندین بار از فیضان رومی نام برده است و خویش را مرید معنوی او می خواند و او را به لقب‌های مرشد روم، مرشد رومی و پیر روم و پیر حق سرشت یاد کرده است. اقبال مدت مدیدی در تصانیف رومی ، مثنوی ، دیوان کبیر و فیه ما فیه غوطه زن بوده است. به همین علت جلال الدین رومی تأثیر بزرگی بر افکار و اندیشه های اقبال گذاشت. با مطالعه افکار هر دو، آنها را یک روح در دو جسم می بینیم . هر کتاب و مقاله ای که درباره اقبال نوشته شده است چه به زبان اردو ، فارسی و یا انگلیسی یا غیر از اینها، از تذکر ارادت و تکریم اقبال نسبت به رومی خالی نیست. هر یک از نویسندگان به چشم خود وابستگی آنها رامشاهده کرده . و عقیده و فکر و نظر خود را ابراز داشته است. در اینجا نمونه هایی از نوشته های استادان و محققان صاحبنظر در این خصوص نقل می‌گردد.

«رومی در راه تفهیم و تفسیر قرآن هم آهنگ اقبال است.اقبال رومی را مرشد و راهنمای خود قرار می دهد ،و این رابطه روحانی ما بین اقبال ورومی باندازه ای محکم و عمیق می شود که اقبال گاهی احساس می کند که روح رومی در جسد او حلول کرده است و از تأثیری که روح رومی به او بخشیده است، اقبال خود را رومی این عصر می پندارد.»(۳)

«اقبال هر بار که به ذات و فکر مولانا جلال الدین رومی علاقه خود را نشان می دهد در واقع تحت تاثیر یک نوع احترام وعقیدت قرار می گیرد. این ارادت و تکریم را به دیگر بزرگان هم دارد ولی عشق و انسی که به او می دارد رنگ و کیفیتی دیگرست. رومی نور چشمش است، اقبال راه حل مسئله‌های فکری انسانی به دست این مفکر و صوفی می‌بیند. دنیای سوز و دردمندی حتماً دنیای رومی است. اقبال به همه میراث فرهنگی و فکری مسلمانان را پیش نظر داشته است و آثار و افکار محققان و دانشوران نیز جلو چشمش بود ولی از همهٔ خوبان تنها مولانای روم را پیر ومرشد و راهنمای خویش برگزید ، چرا؟ این سؤال برای شناخت و مطالعه اقبال خیلی مهم است.»(۴)

«اقبال کمال فن و حکمت را همه نتیجهٔ فیض و تتبع رومی می داند، جاوید نامه کاملاً شاهد این مدعا است. بحر و سبک اسرار و رموز وتمثیل آن نیز دلیل این امر است که اقبال به مولانای روم عقیدت فراوان داشت و در همه

افکار خویش تحت تأثیر او قرار گرفته است و بر این تأثیر پذیری نیز ناز می‌کند.(۵)

«گرچه اقبال برضد آن تصوفی است که حافظ گفته است ولی روحانیت جلال الدین رومی رابه چشم ارادت می بیند ولی در عین حال تصور ترک خودی عارف رومی راقبول ندارد و در فضای وحدت الوجود با او هم پرواز نیست.»(۶)

« تردیدی نیست که شعر گفتن اقبال در زبان فارسی بدان جهت است که در کودکی و جوانی از مثنوی مولانا جلال الدین ملهم شده در ۱۹۱۵میلادی، در ۳۸ سالگی، آغاز به شعر گفتن به زبان فارسی کرد و نخست به تقلید از مثنوی رومی پرداخته و مثنوی « اسرار خودی» را گفت و بلا فاصله مثنوی دیگر خود به نام «رموز بیخودی» را در سال ۱۹۱۶ میلادی سرود . اقبال خود در این زمینه اشارات بسیار دارد.

«شمع خود را همچو رومی برفروز روم را در آتش تبریز سوز»۷

«نکته ای که باید بیشتر به آن توجه کرد این است که درمیان صدها شاعر بزرگ و کوچک که تقلید از مثنوی کرده اند هیچ کس به اندازه اقبال به آن نزدیک نشده است. نه تنها بسیاری از عقاید و افکار مولانا را درشعر اردوی خودبیان کرد بلکه در شعر فارسی گاهی به اندازه ای به مولانا نزدیک شده که این را نوعی اعجاز باید دانست»(۸)

« اقبال به حقیقت کسی است که سالها از عمر پر برکت خود را با بزرگترین اندیشمند جهان اسلام یعنی مولانا جلال الدین رومی خالق مثنوی معنوی گذرانیده در هر ذرهٔ از آمال و افکار و آرمان های خود به فلسفهٔ عقلی و حکمی او چشم دوخته. افکار اقبال به دریای پهناوری می ماند که هر روز وهر ساعت می توان در امواج دلپذیر آن غوطه زد و مرواریدهای تازه ای به دست آورد.»۹

«مولانا جلال الدین رومی در مأخذ فکر اقبال مثل سنگ میل اهمیت دارد. همین رومی است که در زنده رود جاوید نامه، خضر راه اوست و او را به گردش دنیای افلاک و فضای طلسماتی می برد و چون حکیم مشرق بعد از انجام دادن کارهای حیات، اقوام شرق را پیغام می داد آنگاه روان این حکیم راهبر به صورت نوای سروش مژده انقلاب می دهد .رومی به نظر اقبال هم کلیم است و هم حکیم ، مجدّد و مصلح نیز می باشد او را به اسم های شاعر و

ساحر و ولی و مجذوب نیز می نامند، هادی در مراحل حقیقت عقده گشای غوامض شریعت وشارح دقایق حکمت است.رومی شفا دهنده بیماری‌های روحانی و ذهنی ملت منحط ما است. پس اقبال سعی دارد که در افکار خویش تعلیمات او را بار دیگر زنده گرداند در این بحر به حدی فرو می رود که به گوهر رسیده خود را همه او می شمارد. اقبال مکرّر دعوت می‌کند که در دریای عمیق فکر رومی غوطه زن باشید.

گسسته تار هـ تیری خودی کا راز اب تک که تو هـ نغمهٔ رومی سـ بی نیاز اب تک ۱۰

«اقبال رومی را سرچشمهٔ فلسفه خود می دانست. اگر رومی بحر پرآشوب است اقبال خویش را خریدار ساحل می گوید و اگر رومی کاروان سالار است اقبال خود را راهرو این کارون می‌خواند. اغلب نوشته های اقبال جلوه نمای عکس بزرگ رومی است. روان اقبال سرشار از ذکر این صوفی و مفکر عظیم است - شعر فارسی اقبال از مثنوی « اسرار خودی» آغاز گردید و او علت عمده این را رومی می داند، ولی قبل از این مثنوی، اقبال دو بار در رسالهٔ دکتری خود «ارتقای مابعدالطبیعة در ایران» ارادت خویش را به رومی اظهار داشت و می توان گفت که از همین اظهار خیال، رومی در افکار و آثار اقبال وارد شده بود.»۱۱

«اقبال مولوی را از آغاز تا پایان دوست دارد و در تمام مسایل حکمی و عرفانی صرفاً به او ارج می‌نهد. اقبال در همه آثار فارسی و اردو و انگلیسی، شخص خود را سرتاسر مدیون ومرهون مولوی قلمداد کرده و به استثنای مثنوی گلشن راز جدید در سایر مثنوی های خود که عبارتند از اسرار خودی و رموز بیخودی و بندگی نامه و جاوید نامه و مسافر و پس چه باید کرد ای اقوام شرق، بحر رمل مسدس محذوف یعنی بحر مالوف مولوی را برگزیده است و در موارد لازم از اشعار او برای اثبات نظریه خود آورده است. اگرچه مثنویهای جاوید نامه ، مسافر ، پس چه باید کرد و بزرگی نامه از لحاظ موضع ومضمون با مثنوی معنوی مولوی ظاهراً اختلاف دارند ولی در سراسر اینها رشته فکر هیجان انگیز مولوی غلیان می کند. چیزی که اقبال را از مولوی تشخیص می‌دهد تنها محیط و زمان است که به مقتضای آن اقبال شیوهٔ بیان راگاه گاهی تغییر و دگرگون نموده وگرنه او همان جلال الدین رومی است که هفت صد سال پیش مردم را به عقاید حقانی و حقایق صرف اسلامی فرا می خواند- اقبال می‌گوید:

چو رومی در حرم دادم اذان من ازو آموختم اسرار جان من
«به دور فتنهٔ عصر کهن او به دور فتنهٔ عصر روان من»۱۲

در اینجا بانگاهی پرنده وار (سیمرغ وار) به شعر و افکار اقبال و به طوراختصار به انتخاب از مجموعه های شعر اقبال که حاوی اهم مطالب و معانی پرتاثیر و نماینده افکار بلند رومی است آورده می شود تا بدانیم که اقبال به چه اندازه واله و شیفتهٔ رومی بود، تا بتوان گفت:

یک زبان و یک دل و یک جان شدیم

آثار اقبال مثل یک آیینه است که فکر و نظرش را منعکس می کند و عظمت گفتار او را در الهامی که از مولانای رومی کسب کرده است هویدا می‌کند.

اولین و برجسته ترین اثر اقبال در زبان فارسی، مثنوی «اسرار خودی» است. او علت تصنیف این مثنوی را اثر فیض مولوی می داند:

باز بر خوانم ز فیض پیر روم دفتر سر بسته اسرار علوم
جان او از شعله ها سرمایه دار من فروغ یک نفس مثل شرار
پیر رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوه ها تعمیر کرد

در تمهید این کتاب اقبال با شوق و ارادتی فراوان از رومی ذکر می کند و بعد از این رویایی را شرح می دهد که در آن رویای با مولانا روم گفتگو کرده ومشرف به دیدار او گشته است و می گوید که محرک اصلی تصنیف مثنوی «اسرار خودی» همین رویابوده است.

روی خود بنمود پیر حق سرشت کو به حرف پهلوی ترآن نوشت
گفت ای دیوانهٔ ارباب عشق جرعه ای گیر از شراب ناب عشق
تابه کی چون غنچه می باشی خموش نگهت خود را چو گل ارزان فروش
آتش استی بزم عالم برفروز دیگران را هم ز سوز خود بسوز

مثنوی « اسرار خودی» در بحر معروف مثنوی مولانا جلال الدین رومی (بحر رمل مسدس محذوف یا مقصور) است که به سال ۱۹۱۵ میلادی به چاپ رسید و مشتمل بر موضوعات مربوط به آفرینش و جلب صفات عالی

اخلاقی و روحی و امتزاج قوه مادی و معنوی در بشر می باشد که با اشعار نغز غزل رومی آغاز می گردد.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر — که از دام ودد ملولم و انسانم آرزوست
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت — شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما — گفت آنکه یافت می نشودآنم آرزوست

پس از ذکر خودی، ذکر عظمت و قوت عشق دلیل این حقیقت است که فلسفه خودی و عشق اقبال کاملاً ازپیام الهام بخش و تعلیمات رومی فیض یافته است. چنانکه می گوید :

شمع خود را همچو رومی برفروز — روم را در آتش تبریز سوز

اقبال در « اسرار خودی» اغلب از اشعار رومی تضمین هم کرده است. در تمهید آن گفته است :

ساقیا بر خیز و می در جام کن .....

نیز آورده است :

علم را برتن زنی ماری بود — علم رابر دل زنی یاری بود
هر کسی از ظن خود شد یار من — و ز درون من نجست اسرار من۱۳

«رموز بیخودی بخش دوم اسرار خودی است وبه سال ۱۹۱۸میلادی به چاپ رسید. همانطور که اقبال کلمه خودی را یک رنگ و آهنگ نو داده است، بعینه لفظ بیخودی را هم به معنی جدید آراسته است. این مثنوی نیز از یک شعر پر شور رومی شروع شده است و هم در بیخودی شعر رومی را نیز نقل کرده است.

جهد کن در بیخودی خود را بیاب — زودتر والله اعلم بالصواب

در مثنوی تضمین از اشعار رومی نیز شده است و تحت عنوان «حسن سیرت ملیه از تادب به آداب محمدیه است» اقبال در تأیید دیدگاه خویش به شعر رومی استناد می کند:

مرشد رومی چه خوش فرموده است　　آنکه یم در قطره اش آسوده است
«مگسل از ختم الرسل«ص» ایام خویش　　تکیه کم کن برفن و برگام خویش»

اقبال در این مثنوی رابطه فرد و ملت را شرح می دهد و این حقیقت را تاکید می‌کند که ملت از فرد و فرد از ملت تقویت می شود و برای رسیدن به هدف حیات بشر انضمام او با جماعت ضروری است. وی بعد از بحثی طولانی اشعار خویش را با این شعر رومی به پایان می رساند:

نکته ها چون تیغ پولاد است نیز　　گر نمی فهمی ز پیش ما گریز

در آخر مثنوی تحت عنوان «عرض حال مصنف به حضور رحمةً للعالمین » عشق رسول صلی الله علیه وآله وسلم » را بیان کرده عشق بی پایان به دیار محبوب را با الفاظ رومی بازگو می کند:

مسکن یار است و شهر شاه من　　پیش عاشق این بود حب الوطن ۱۴

اقبال هر دو مثنوی خود را مثل گل سرسبد ، از اشعار رومی آغاز می‌کند ولی در اختتام هم رومی را فراموش نکرده به نوای عاشقانه شعر رومی رموز بیخودی را به سرانجام می رساند.

پیام مشرق سومین تألیف اقبال به فارسی است و جالب‌ترین مجموعه شعر در زبان فارسی یا گلدسته‌ای است از گلهای رنگارنگ که در سال ۱۹۲۳ میلادی در جواب «دیوان شرقی» گوته شاعر بلند پایه آلمانی سروده شد و اقبال آن را به مغرب زمینیان تقدیم نموده است.در این مجموعهٔ شعر که مشتمل بر چهار جزو است : لالهٔ طور، افکار، می‌باقی ونقش فرنگ ، اقبال ، افکار مشرق ومغرب را مقایسه و مقابله کرده و در تمهید این کتاب می‌گوید که این مجموعه شعر را در جواب دیوان شرقی گوته شاعر آلمانی گفته ام و منبع حرارت شعر من از «دم پیران مشرق زمین» می باشد:

در جوابش گفته ام « پیغام شرق»　　ماه‌تابی ریختم بر شام شرق
او ز افرنگی جوانان مثل برق　　شعلهٔ من از دم پیران شرق

در آغاز این مجموعه اقبال رومی را فراموش نکرده بلکه از خزینهٔ حکمت او بهره‌ور گردید.

مرشد رومی حکیم پاک زاد　　سرّ مرگ و زندگی بر ما گشاد
«هر هلاک امت پیشین که بود　　زانکه بر جندل گمان بردند عود»

در بخش «افکار» زیرعنوان حکمت و شعر اقبال بو علی سینا و رومی را جداگانه علامت حکمت و سوز قرارداد که در حصول گوهر مقصودبوعلی موفق شدولی رومی از سوز وعشقی‌که در قلب‌وجگر داشت،این‌گوهر را ربود:

بو علی اندر غبار ناقه گم — دست رومی پردهٔ محمل گرفت
این فرو تر رفت و تا گوهر رسید — آن به گردابی چوخس منزل گرفت
حق اگر سوزی ندارد حکمت است — شعر می گردد چو سوز از دل گرفت

در جزو می‌باقی بعد از حافظ شیرازی: اقبال در غزلسرایی به رومی ارج نهاده و از آن عارف بزرگ پیروی نموده است و اثر دلپذیری که ازو دارد خواننده را مسحور می‌سازد. همین سحر در فکر و اسلوب رومی نیز دیده می‌شود:

مطرب، غزلی، بیتی از مرشد روم آور — تا غوطه زند جانم در آتش تبریزی
بیا که من زخم پیر روم آوردم — می سخن که جوان تر زبادهٔ عنبی است

در این شعر غزل معروف رومی را به این صورت تضمین کرده است:

شعلهٔ در گیر زد برخس و خاشاک من — مرشد رومی که گفت «منزل ماکبریاست»

زیر عنوان« جلال و هگل» اقبال هگل و رومی را مقایسه کرده در مقابل فکر تابناک رومی فلسفه هگل را به سراب تعبیر می کند و در این نظم، اقبال پیهم چندین شعر در بیان عظمت رومی می‌آورد.

در جزو « نقش فرنگ» اقبال معترف عظمت گوته است و به همین علت بود که پیام مشرق در جواب دیوان گوته نوشته شد. تحت عنوان « جلال و گوته» از زبان رومی وصف گوته را نوشت :

گفت رومی ای سخن را جان نگار — تو ملک صید استی و یزدان شکار۱۵
فکر تو در کنج دل خلوت گزید — این جهان کینه را باز آفرید
سوز و ساز جان به پیکر دیده ای — در هدف تعمیر گوهر دیده ای

اگر گوته رومی را به نام دانای اسرار قدیم یاد کرده است ،اقبال نیز وی را حق‌شناس و حق بین گفته مراتب ارادت و تکریم خود را نشان داده است.

زبور عجم چهار مین مجموعهٔ کلام فارسی شاعر مشرق است. به گفتهٔ اقبال این کتاب برای اهل شرق است. زبور عجم مجموعهٔ غزلیات است که بیشتر آنها به سبک اشعار رومی ساخته شده است. قسمت مهم کتاب، مثنوی گلشن راز جدید است و در آخر بندگی نامه را دارد. غزلهای زبور عجم همان سوز و ساز و لذت غم را دارد که خود خالق کتاب گفته است:

اگر هو ذوق تو فرصت مین پرھ زبور عجم　　فغان نیم شبی بی نوائی راز نهین

دریای عشق والهانه و عقیدت اقبال به رومی در زبور عجم نیز موج زن است، در بیشتر غزلها وجد و کیف و سرور و مستی مولوی رومی عیان است. ۱۶

مثنوی گلشن راز جدید رابه استقبال «گلشن راز» شیخ محمود شبستری ساخته است. در تمهید این منظومه می گوید: من می خواهم ملل مشرق را از خواب بیدار کنم. در مثنوی گلشن راز جدید و بندگی نامه شاعر نیز سوز درون و افکار بلند معانی رومی را ذکر می کند و در اختتام آن از خودی و از قوت سوز قلب، جذبه تسخیر کائنات را در دلها می‌انگیزد و دعوت می‌کند که از سوز دل من بهره ور شوید که قلب من از سوز و تپش رومی گرم خون است:

شراری جستهٔ گیر از درونم　　که من مانند رومی گرم خونم
وگرنه آتش از تهذیب نو گیر　　برون خود بیفروز اندرون میر

در بندگی نامه اقبال فکر و معنی را روح فن قرار داده تلقین می نماید که نغمه‌های جنون پرورده و متلاطم را بیافرینید، در آنجا، دو شعر رومی را تضمین کرده دیدگاه خویش را قوی ترعرضه می کند:

راز معنی مرشد رومی گشود　　فکر من بر آستانش در سجود
«معنی آن باشد که بستاندترا　　بی نیاز از نقش گرداند ترا
معنی آن نبود که کور وکر کند　　مرد را بر نقش عاشق تر کند»

مثنوی جاوید نامه مثنوی داستان سیر افلاک اقبال است. یک نمایشنامه پرشکوه از ارتقاء معراج آدم است که در آن فلسفه حیات به صورت تمثیلی و تخیلی بیان شده است. گمان می رود که مشوّق و محرّک اقبال در تحریر این مثنوی «کمدی الهی» دانته و «فتوحات مکیه» شیخ اکبر بوده است.

از آغاز تا پایان پیر رومی چو مرشدی کامل دست اقبال را گرفته او رهبری می‌نماید و همه جا درافلاک او را به ارواح بعضی از گذشتگان معروف جهان معرفی می نماید. شاعر پیش از آغاز سفر افلاک محرم راز ندارد. تنها در غروب آفتاب بر کنار دریا ایستاده غرق افکار و اندیشه است وبرای تسکین قلب خویش غزل دل انگیز رومی را بر لب زمزمه می کند:

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست　　بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

روح پیر رومی از سوی کوهها نمودار می شود بر لب‌های او به صورت حرف و صوت اسرار هستی جلوهٔ گر می شود که آیینه دار سوز درون و دانش و حکمت است. رومی برای تماشای حقیقت او را به آن سوی افلاک راهنمایی می کند. اقبال از این پیکر نورانی، از حقیقت وجود و عدم و خوب و به سؤال می‌کند و روح رومی در جواب این سؤال ها فلسفه شعور وآگهی بلیغ و دلنشین را بیان می کند. خلاصه در این شاهکار تخلیقی شاعر از قرب رومی مستفیض است و از فیض او از رخ حقایق زندگی پرده گشایی می کند. پس هر جاکه ذکر رومی می رود اقبال بانهایت نیاز و عقیدت و احترام و محبت لب می گشاید:

رومی آن عشق و محبت را دلیل　　تشنه کامان را کلامش سلسبیل

پیر رومی هر زمان اندر حضور　　طلعتش بر تافت از ذوق و سرور

پیر رومی آن سراپا جذب و درد...

پیر روم آن صاحب ذکر جمیل　　ضرب او را سطوت ضرب کلیم

پیر روم آن مرشد اهل نظر

پیر رومی آن امام راستان　　آشنایی بر مقام راستان

رومی آن آیینه حسن ادب　　با کمال دلبری بگشاد لب

در قسمت آخر جاوید نامه « در خطاب به جاوید» به شاعر نژاد نو توصیه و خطاب می‌کند که :

پیر رومی را رفیق راه ساز　　تا خدا بخشد ترا سوز وگداز

زانکه رومی مغز را داند ز پوست　　پای او محکم فتد در کوی دوست

شرح او کردند و او را کس ندید　　معنی او چون غزال ازما رمید ۱۷

مثنوی مسافر را اقبال بعد از مسافرت به افغانستان سروده است.در ۲۱ اکتوبر ۱۹۳۳ میلادی به دعوت پادشاه افغانستان، نادر شاه به آن کشور سفر کرده بود.

اقبال از غزنی و مزار حکیم سنائی و از آرامگاه های بزرگان دیگر دیدن کرده و تأثرات خود را به طرز دلنشین بیان نموده است. در این سفر باز رومی همراه شاعر است. چون اقبال خرقه مبارک را زیارت می کند، در عالم جذب ومستی غزلی پر سوز در تأیید فروغ افکار عشق آمیز و عشق آموز رومی می سراید و در آنجا می گوید که قلب پیران حرم را فقط از شراب شعر رومی می توان به سرور و مستی سرشار کرد:

وقت است که بگشایم میخانه رومی باز　　پیران حرم دیدم در صحن کلیسایت

در مثنوی مسافر اقبال اشعاری باعنوان «خطاب به اقوام سرحد» را نیز شعرهای مزین به پیر رومی می سازد:

رزق از حق جو، مجو از زید و عمر　　مستی از حق جو، مجو از بنگ وخمر
گل مخر گل رامخور گل را مجو　　زانکه گل خوار است دائم زردرو
دل بجو تا جاودان باشی جوان　　از تجلی چهره ات چون ارغوان
بنده باش و بر زمین رو چون سمند　　چون جنازه نی که برگردن برند۱۸

مثنوی پس چه باید کرد ای اقوام شرق آخرین مثنوی اقبال است که در آن اقبال سیاست دولتهای استعماری را با حکومت الهی مقایسه می کند و اسرار سیاست فرنگ را فاش می‌سازد - در تمهید آن در ذکر پیر رومی می‌گوید که نوید آثار حیات در شرق از همین دانای راز می باشد:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر　　کاروان عشق و مستی را امیر
منزلش برتر ز ماه و آفتاب　　خیمه را از کهکشان سازد طناب
نور قرآن درمیان سینه اش　　جام جم شرمنده از آیینه اش

مثنوی «در اسرار شریعت» را اقبال با ذکر رومی و شعری از او آغاز می‌کند:

نکته ها از پیر روم آموختم　　خویش را در حرف او واسوختم
مال را گر بهر دین باشی حمول　　«نِعمَ مالٌ صالحٌ» گوید رسول(ص)۱۹

ارمغان حجاز آخرین مجموعه رباعیات شاعر مشرق است. این کتاب مشتمل بر دو قسمت است یکی به اشعار فارسی و دیگری به شعرهای اردو اختصاص دارد، ولی بیشتر کلامش به زبان فارسی است. اقبال در آخرین سالهای زندگی خود به علت کسالت نتوانست به حجاز مسافرت کند و فریضه حج گزارد پس در عالم تخیل خود را یکی از زائران حجاز مقدس تصور کرده ماجرای مسافرت را به شعر فارسی سروده است. اقبال در اینجا نیز پیر رومی را فراموش نکرده و با اعتراف به عظمت پیر خود ده رباعی به صد احترام و محبت هدیه و تقدیم وی کرده است. در اینجا به ذکر دو رباعی اکتفا می‌گردد:

به کام خود دگر آن کهنه می ریز — که با جامش نیرزد ملک پرویز
ز اشعار جلال الدین رومی — به دیوار حریم دل بیاویز

گره از کار این ناکاره وا کرد — غبار رهگذر را کیمیا کرد
نی آن نی نوازی پاکبازی — مرا با عشق و مستی آشنا کرد ۲۰

اقبال در شعر اردو نیز رومی را فراموش نمی کند و با احترام زیادی از تب وتاب و سوز گداز و رفعت فکر رومی بهره گرفته کلام خود را جلاء می‌بخشد. در بال جبرئیل اشعاری را که به صورت مکالمه آورده است تفسیری کامل از حقایق گوناگون دربارهٔ رومی است. در جواب سؤالهای مرید هندی این اشعار رومی راتحریر می کند.

علم را برتن زنی ماری بود — علم را بر دل زنی یاری بود
دست هر نااهل بیمارت کند — سوی مادرآ تیمارت کند
مرغ پر نارسته چون پرّان شود — طعمه هر گربه درّان شود
آدمی دید است و باقی پوست است — دید آن باشد که دید دوست است
بندهٔ یک مرد روشن دل شوی — به که بر فرق سر شاهان روی

باز در کتاب بال جبرئیل در جواب « یورپ کـ ایک خط » شاعر، پیر روم را «بحر پر آشوب و پر اسرار» و « سالار قافله شوق » خوانده و شعر عارفانه وی را نقل کرده است:

که نباید خورد و همچو خران　　آهوانه در ختن چر ارغوان
هرکه کاه و جو خورد توبان شود　　هر که نور حق خورد قرآن شود ۲۱

در یک نظم از « ضرب کلیم » اشعار رومی را متاع گرانبها برای پرورش خودی قرار داده هدیهٔ عقیدت تقدیم کرده است :

گسسته تار هے تیری خودی کا ساز اب تک　　که تو هے نغمهٔ رومی سے بی نیاز اب تک ۲۲

در کتاب « بانگ درا» زیرعنوان «خضر راه » این شعر رومی را به الفاظ زیر تضمین کرده است :

گفت رومی هر بنای کهنه کابادان کنند　　می ندانی اول آن بنیاد را ویران کنند

در همین نظم یک شعر رومی راکه درباره تعصب فرقه ای است به الفاظ خود بیان کرده است:

ای که نشناسی خفی را از جلی هوشیار باش　　ای گرفتار ابوبکر وعلی هوشیار باش ۲۳

اقبال در خطبه های انگلیسی و در نوشته های دیگر نیز مولانای رومی را ستایش کرده است.در طی نامه‌ای برای حکیم محمد حسین عرشی نوشت :

«اگر از خواندن رومی گرمی شوق در قلب پیدا شود دیگر چه لازم است شوق خود مرشد است. مدتی است که مطالعه کتب را ترک کرده ام گاهی اگر می خوانم تنها قرآن یا مثنوی رومی است.» ۲۴

فی الجمله اقبال در اقسام وانواع شعر استاد است. در دیوان او همه نوع شعر نظیر مثنوی و غزل و قطعه و دوبیتی و ترکیب بند و مستزاد می توان یافت. ولی چنانکه دیدیم بیشتر توجه او به مثنوی بوده است. رویهمرفته می توان او را شاعری تمام و جامع کمال دانست ، میان شعرای فارسی گوی خارج از ایران مثال او دیده نشده است و مهم این است که افکارش از فلسفه و عرفان شرق بویژه از آثار مولانا جلال الدین رومی مایه و توشه گرفته است. او نه تنها افکار و معانی رومی را در کلام خود گنجانیده است بلکه مثل یک آیینه تمام زیبایی و رنگ و آهنگ وی رابه طرز دلپذیری منعکس کرده است که چون بدقت بنگریم می‌بینیم که همان شعر وسخن رومی است که در آیینه شعر اقبال به شکل تازه ای جلوه گر شده است:

بشنو از آن نیلسوف پاکزاد　　مولوی ثانی آن اقبال راد ۲۵

اگرچه راه همان است کاروان دگر است

اقبال در میدان فن با رومی به اندازه ای نزدیک است که گاهی در جواب غزل او غزل می سراید و گاهی از دیوان وی شعر ومصرع یا قسمتی از آن را

باکمال مهارت به نحوه ای بیان می کند که به جای رومی کلام خود اقبال به نظر می‌رسد و لطف مخصوص خود را هم از دست نمی دهد.

پس در این شکی نیست که اقبال رومی این عصر است ولی باید در نظر داشت که این عصر نسبت به عصر رومی بمراتب وسیع تر و از حیث اوضاع ادبی وعلمی پیچیده تر می باشد، ولی مثنوی مولانای روم برای اقبال یک قندیل روشن است که بانور آن جاده های تاریک و پر پیچ عصر حاضر را طی می‌نماید و از فیض پر برکات رومی به لقب « حکیم الامت » نایل می‌گردد ۲۶

در انجام این مقال باید گفت سعی شده است که اندیشه و افکار مولانای روم و علامه اقبال را که هریک بحری بیکران است در کوزه‌ای گنجاند که البته کاری است غیر ممکن لذا این نوشته را بانقل مقوله ای از بیاض اقبال به پایان می‌رسانم:

« برای روشن ساختن عمیق ترین حقایق زندگی ، به شکل تمثیل و داستان ، فطانت فوق العاده ای در کار است ، شکسپیر ،مولانا رومی و حضرت عیسی فقط سه مثال اند از فطانت نادر الوجود».۲۷

حواشی و منابع

۱ - اقبال ایرانیون کی نظر مین ، داکتر خواجه عبد الحمید عرفانی ، اقبال اکادمی ، کراچی، ۱۹۵۷ ، ص ۲۳۶ - ۲۳۷.

۲ - نقوش اقبال، مولاناسیدابوالحسن‌ندوی، سروسزبک کلب کراچی، ۱۹۸۸-ص۶۷-۶۸.

۳ - رومی عصر ، خواجه عبدالحمید عرفانی ، کانون معرفت ، ایران، ۱۳۳۲ ش ، ص ۶۰.

۴ - اقبالیات ، احسان اکبر، المسطر ، راولپندی ، ۱۹۸۸، ص ۷۰ .

۵ - اقبال اور تصوف ، پروفیسر محمد زمان،بزم اقبال ، مکتبه جدید پریس نوائے وقت هاوس، لاهور ، ص ۹۰.

۶ - پروفسور نکلسن ، ترجمه اسرار .The Secrets of the Self لندن ، ص ۱۴. XIV

۷ - اقبال ایرانیون کی نظر مین ، اقبال اور سعید نفیسی ، ص ۹۸

۸ - ایضاً ، اقتباس از سخنرانی استاد نفیسی ، ۲۶ فوریه ۱۹۵۶، کراچی ، ص ۱۱۶.

۹ - اقبال نامه، محمد حسین تسبیحی، منزاپرنتنگ کارپوریشن،اسلام‌آباد،۱۳۷۲، ص ۱۲-۱۳.

۱۰ - مسایل اقبال ، داکتر سیدعبدالله ،مغربی پاکستان اردو اکیدمی، ۱۹۷۴ ،ص ۲۶.

۱۱ - فلسفه اقبال ، احمد ندیم قاسمی ، مرتبه بزم اقبال، لاهور، ۱۹۸۴، اقبال کی فارسی

شاعری کا تنقیدی جائزہ ، ص ۳۳۱.

۱۲ - اقبال در راہ مولوی ، دکتر سید محمد اکرم ، اقبال اکادمی، لاهور ، ص ۱۲۵.

۱۳ - اسرار و رموز ، اقبال ، شیخ مبارک علی تاجر کتب ، لاهور ، ۱۹۲۴م.

۱۴ - ایضاً

۱۵ - پیام مشرق ، اقبال ،مکتبه عبد المجید پروین رقم ، لاهور، تاریخ ندارد.

۱۶ - زبورعجم ، اقبال، مکتبه شیخ غلام علی اینڈ سنز، لاهور ۱۹۶۶.

۱۷ - جاوید نامه ، اقبال، مکتبه شیخ غلام علی اینڈ سنز، لاهور ۱۹۶۶.

۱۸ - مسافر، در مجموعهٔ زبور عجم .

۱۹ - پس چه باید کرد ای اقوام شرق ایضاً.

۲۰ - ارمغان حجاز ، اقبال ، شیخ غلام علی اینڈ سنز، لاهور، ۱۹۸۶م.

۲۱ - بال جبریل ، اقبال ، پاکستان تائمز پریس، لاهور، ۱۹۷۲.

۲۲ - ضرب کلیم ، اقبال.

۲۳ - بانگ درا ، اقبال.

۲۴ - اقبال اور فارسی شعراء ، دکتر محمد ریاض ، اقبال اکادمی لاهور ، ۱۹۷۷ ، ص ۱۰۲.

۲۵ - رومی عصر ، شعر از احمد گلچین ، ص ۱۷۰.

۲۶ - اقبال کی فارسی شاعری کا تنقیدی جائزہ ، دکتر عبدالشکور احسن، اقبال اکادمی ، لاهور، ۱۹۷۷، ص ۲۸۳ - ۳۸۴.

۲۷ - شذرات فکر اقبال ، دکتر افتخار احمد صدیقی ، لاهور ، ۱۹۷۳، ص ۱۵.

۲۸ - اقبال اور دوسرے شاعر ، خواجه منظور حسین ، نیشنل بک فاونڈیشن، لاهور، ۱۹۷۷م.

۲۹ - اقبال کے فکری آئینے ،مرتبه حسن رضوی ، سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور، ۱۹۹۰م.

۳۰ - کلیات شمس ، به تصحیح استاد فروزانفر ، جلد ۱ تا ۵ ، تهران، ۱۳۴۴ - ۱۳۴۸ش.

*****

دکتر تحسین فراقی [1]
ترجمه علی بیات [2]

هجوم تمدن غربی و تفکر اقبال

از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی تا آغاز نیمه اول قرن بیستم در شهر لاهور روزنامه ای به انگلیسی منتشر می شد. از مسئولان این روزنامه رود یارد کپلینگ (۱۸۶۵ - ۱۹۳۶م) مشهور است که مولف سری کتاب های Jungle Book بود. اطفال معصوم حتی امروزه نیز در مدارس انگلیسی زبان در پرتو ارادت دینی منظومهٔ "Baa Baa Black Sheep" وی را می خوانند.
"The White man's burden" منظومه ای دیگر از آثار اوست. به قطعه شعری از این مجموعه که دارای یک گونه لحن قدسی است، توجه کنید: اگرچه دیار مغرب از افتخار زادگاه بودن پیامبران الهی محروم بوده است ولی افرادی در آن زیسته اند که دارای لحن پیامبرانه [؟] هستند :

Take Up the White man's burden
Send forth the best ye breed.
Go, bind your sons to exile
To serve four captives.need.
To wait in heavy harness
on fluttered folk and wild.
your new caught sullen peoples
Half - devil and half - child.

مدتها پیش از این لحن پیامبرانه [!] استعمار اروپایی ، مسئولیت پرورش و تربیت ذهنی و فکری اقوام آسیایی و آفریقایی را استعمار گران انگلیسی و غربی به «گردن سفیدفام» خویش گرفته بودند. عموماً تصورات را مجرد می‌دانند ولی باید گفت که مجرد نیستند، بلکه دارای دست و پا هستند. زمانی

---

۱ - استاد گروه زبان و ادبیات اردو ، دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور.
۲ - گفتار حاضر از کتاب « اقبال چند نئے مباحث » نوشتهٔ دانشمند محترم ، استاد دکتر تحسین فراقی برگرفته شده است. این کتاب در سال ۱۹۹۸ میلادی موفق به دریافت جائزه دولتی شد. مترجم.

که اعضای این نظریه برتری و تربیت شروع به رشد کرد، حیطهٔ وسعت آن به ممالک متعدد آسیایی و افریقایی نیز رسید. دراین قطعه شعر انگلیسی ، کلمه‌ها و ترکیبهایی وجود دارد که قابلیت توجه بیشتری را دارد، شاعر ساکنان آسیا و افریقا را مبتلا به بیماری ذهنی و وحشی می داند و این مردمان را بیزار از زندگی و در خود گمگشته وصف می کند. انسانهایی که نیمی ابلیس و نیمی دیگر بچه‌اند، وی عقیده دارد که آنان مستحق این لطف هستند که قوم یا اقوام متمدن غمگسارانه به آموزش و تربیت آنها بپردازند. اکنون دانستن اینکه این وظیفه به چه نحو و با چه حسن سلیقه ای انجام شده ، نیاز به کتابی خونچکان دارد که اینک وقت آن است و نه فرصت این اجازه را می دهد. اگرچه استعمار غربی امروزه نیز این وظیفه را با همان شور واشتیاق انجام می دهد.

قبل از بیان تجدید حیات امت اسلامی ، علامه اقبال به کمک نیروی شاعری خویش ، امراضی را که امت اسلامی بدان مبتلا بود و حتی پیش از آن ، از تمام معیارهای ایمنی آن آگاه ساخت و بزرگترین علل بیماریها را مرگ «خودی » و مرعوبیت بی جا از تمدن غربی می دانست . وی به حقیقت فرهنگ و تفکر غربی پی برده و آلات مختلف استعمارگران غربی را در کمال استادی و زیبایی برملا نمود. این عمل نه تنها در ادبیات زبانهای ممالک اسلامی افتخار آمیزاست،بلکه درادبیات جهانی‌نیزدارای جایگاه ویژای‌است.

آنچه برهمگان روشن است این است که علامه اقبال در بیشتر آثار شعری و نثری خود ، عناصر خانمانسوز و روح کش تمدن غربی را به تواتر و باشور و احساس بیان نمود، لیکن در این باب پیام مشرق، زبور عجم، بال‌جبریل ، جاوید نامه ، ضرب کلیم و پس چه باید کرد به طور ویژه ای قابلیت غور و مطالعه را دارند.

در بیشتر خطابه هایی ، که به زبان انگلیسی ایراد شده است، به کشنده بودن مظاهر و برتریهای تمدن غربی اشاره کرده است. برای نمونه در خطبه ای با نام «اصول حرکت در اسلام » بابیانی رسا می فرماید:

Believe me, Europe today is the greatest hindrance in the way of man's ethical advancements[1]

در اینجا این سوال مطرح می شود که چرا اروپا در مسیر پیشرفت اخلاقی بشر، همانند سد سکندر عمل می کند؟ در ترکیب عناصر آن تمدن کدام کاستی موجود است که خود علامه باوجود آنکه در سال ۱۹۰۷میلادی در

1-The Reconstruction of Religious thought in Islam ،۱۷۹. ناشر:شیخ اشرف)

اروپا به سر می برند، مجبور به سرودن این اشعار شدند :

دیار مغرب کـ رهنـ والو! خدا کی بستی دکان نهین هـ

کهرا جسـ تم سجمهـ رهـ هو، وه اب زر کم عیار هوگا[1]

تمهاری تهذیب اپنـ خنجر سـ آپ هی خودکشی کرـ گی

جـو شـاخ نـازک پـه آشیـانه بنـ گا ناپائیدار هوگا[2]

در بیتی دیگری بااطمینان خاطر بیشتری رو به مرگ بودن تمدن غربی را چنین بیان می کند:

زنـده کـرسکتی هـ ایـران و عـرب کـو کـیون کـر

یـه فـرنگی مـد نـیت کـه جـو هـ خود لب گور[3]

در این خصوص وی خود جواب می دهد که در آغازین مراحل تفکر غربی در نها نخانه آن تمدن ، آزادی عقل نیز خود را آشکار ساخته بود. به همین دلیل جلوه های تمدن غربی را « بی کلیم » و شعله های آن را « بی خلیل» می انگارد و آنرا به طور کلی از عشق و عرفان بی نصیب می داند.[4]

عقل آزاد از محور الهام و وحی ، در زبان مولانای روم «عقل جزئی» و در زبان اقبال « دانش برهانی» نامیده می شود. این عقل جزئی در قرون آینده بارشد سریع اختراعات علمی و غلبه بر جهان طبیعت ، آنچنان دچار کبر و غرور شده که فریاد «من هستم و غیر از من چیز دیگری وجود ندارد» سرداد و حاوی تمام طرز تفکر واحساس مغرب شد.

رویهٔ تحلیلی عقل جزئی ، عناصر طبیعت را قطعه قطعه کرد و اتحاد بشریت را جزء جزء نمود. «عالم خوندمیری»[5] بسیار بجا نوشته است که :« در

---

۱ - ای ساکنان خطهٔ مغرب، دنیای خداوند: دکان نیست، آنچه را شما طلای ناب می انگارید در حقیقت طلایی کم عیار است.

۲ - تمدن شما باخنجر خویش خودکشی خواهد کرد: زیرا هر آشیانه‌ای که بر شاخهٔ نازک ساخته شده باشد ، بی نهایت سست خواهد بود.

۳ - چسان مدنیت فرنگی ، ایران و عرب را می تواند زنده بسازد ، در حالی که خود مردهٔ لب گور است.

۴ - در ضمن ، در مجموعهٔ پیام مشرق در شعر « میخانهٔ فرنگ» که گویای نظریات وی است به اشعار ذیل توجه کنید:

یاد ایامی که بودم در خمستان فرنگ — جام او روشنتر از آئینه‌ی اسکندر است

چشم مست می فروشش باده را پروردگار — باده خواران را نگاه ساقی‌اش پیغمبر است

جلوه‌ی او بی کلیم و شعلهٔ او بی خلیل — عقل ناپروا، متاع عشق را غارتگر است

در هوایش گرمی یک آه بی تابانه نیست — رند این میخانه را یک لغزش مستانه نیست.

۵ - عالم خوند میری : از منتقدان بنام اردو و اقبالشناس مشهور متوفی به سال ۱۹۸۲میلادی در

جایی که شناخت جهان به عنوان یک غیر یا یک بیگانه (The Other) در دنیای غرب صورت گرفت در همان زمان در دنیای شرق بنای هماهنگی یا هارمونیک انسان و کائنات بر بنیاد تفکر نهاده شده در نتیجه از سویی در جهان غرب کشمکشهایی با یک جهت وجود شناختی صورت گرفت و در اثر آن در آنجا یعنی در یونان ، تراژدی، پایه ریز می شد و در همان ایام مشرق زمین تا مدت های مدیدی حتی از تصور تراژدی حقیقی ناآشنا ماند».
رویه آزاد اندیشی عقل جزئی در اصل خود دلیل گرفتاری و اسارت اوست. در «پیام مشرق» در نظم « نقش فرنگ» چه پیام درست و بجایی برای دانای فرنگ ارسال داشته است:

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ — عقل تا بال گشود است گرفتار تر است
چشم جز رنگ گل و لاله نه بیند ور نه! — آنچه در پرده رنگ است پدیدار تر است
عجب آن نیست که اعجاز مسیحاداری — عجب این است ک بیمار تو بیمارتر است
دانش اندوخته ای ، دل ز کف انداخته ای — آه! زان نقد گرانمایه که در باخته‌ای [1]

در ادامه همین پیام خلاصه وار چنین می توان گفت که: در مکتب حکمت و فلسفه ، عشق و شدائد آن جایی ندارند. دل او از تپش عشق بی بهره است و از غمزهٔ نهانی لذتی نصیب او نمی شود، هرچه در کوه وبیابان سرگردان شود، بازهم در شکار غزال رعنا ناکام خواهد ماند [2] هرچه در گلستان گردش کند، گریبانش از شاخهٔ گل محروم خواهد بود وتنها راه چاره این وضعیت این است که :

چاره این است که از عشق گشادی طلبیم — پیش او سجده گزاریم و مرادی طلبیم [3]

ولی در نگاه تمدن غربی ، عشق قدر و قیمت ندارد. علامه در «جاوید نامه» در بخش طاسین مسیح ، در نظمی باعنوان رویای حکیم تولستوی [4] چنین بیان کرده است که باید گفت که این در حقیقت یک رویا نیست بلکه در پردهٔ رؤیا یک پیکرهٔ نادر تراشیده و تمدن غربی را در پیکر یک انسان نشان

حیدر آباد دکن (هند) کتاب «اقبال کشش اور گریز» او بسیار مشهور است.

۱ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش - ص ۲۵۸.

۲ - این سخن را اقبال در جای دیگر باعنوان ،ظن وتخمین سـ هاتهٔ آتا نهین آهوـ تاتاری: آهوی تاتاری با ظن و گمان حاصل نمی شود. بیان کرده است. بال جبریل ص ۵۷.

۳ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش ، ص ۲۵۸.

۴ - تولستوی : نویسنده و حکیم و مصلح روسی.

داده است. پیکری که مصداق آن به قول خود اقبال«چهرهٔ روشن ، اندرون از چنگیز تاریکتر » می باشد. قبل از معرفی این پیکره ، وی یک جوان را به نحوی به نمایش می گذارد که در روزگار مشکلات و سختی ها او از حواریون حضرت عیسی «ع» بوده ولی بعد ازآن به آن حضرت خیانت کرده از طرفداران حاکم روم یعنی «افلاطوس » می گردد. به سزای خیانتش تا کمر غرق در دریای سیماب می شود و هر زمان که این دریا بیشتر منجمد می شود صدای در هم شکستن استخوانهای آن جوان بیشتر به گوش می رسد. درست در همین زمان ، آن پیکرهٔ زیبای زنانه ، که افرنگین نام دارد، زبان طعن می‌گشاید ولی آن جوان در جواب وی با ناراحتی و لحنی طنز آمیز چنین می‌گوید که :

آفرنگین ای ریا کار گندم نمای جو فروش ،به دست توشیخ و برهمن ملت فروش گشته اند. کافر مسلکی تو عقل و دین هر دو را خوار و زبون کرده و توسط خوی دلال صفتانه تو عشق ذلیل گشته، عشق تو غیر از اذیت و آزار هیچ نیست ، کینهٔ تو مرگ ست و آنهم مرگی که باید اجل ناگهانیش نامید. تو همنشینی آب و گل را چگونه اختیار کردی؟ کار توبه این گونه بوده که بنده را از برابر خدا ربودی و او را از نعمت بندگی محروم ساختی آن گرهی که به ناخن حکمت ودانش تو گشوده شد ، چیزی جز «چنگیزی» نتیجه ای نبخشید. به دست تو وجود بشریت قبرستان روح شده است و مرگ تو پیغام زندگی برای جهانیان است [1]

این اعلام جرم برضد تمدن غربی در بسیاری دیگر از آثار اقبال موجوداست. از جمله قطعه ای در زبور عجم غیر قابل فراموش است:

فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ — فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ [2]
عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ — معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

از خواب گران ، خواب گران،خواب گران خیز
از خواب گران خیز

این عمل ریاکارانه و دورویی تلبیس باملل فقیر و در خودمست دنیا چه بازیی کرد و چه فریب هایی داد نیاز به تفصیل زیادی دارد که شرح آن در این مختصر

۱ - ر.ک. کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش ص ۳۰۰.
۲ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش : صفحه ۱۴۰ - ۱۴۱.

نمی گنجد.

در شعری تحت عنوان « سیاسیات حاضره» در مجموعهٔ « پس چه باید کرد» این موضوع را به تفصیل برملا نموده است زیرا به عقیده وی سیاسیات حاضره ، غلامان را بیشتر در ورطه غلامی می افکند و حکومت شاهی را از پس نقابی آراسته در شکل جمهوریت نمایان می کند. او مرغ اسیر در قفس را به جای آنکه زیبایی آزادی را بنمایاند، آنچنان راضی می کند که آشیان ساختن در جنگل و مرغزار را پر خطر می بیند و به او اینچنین تفهیم می کند که در جنگل خطر روبر شدن با شاهین وشهباز وجود دارد و باید دست از جان شست . بنابر این بهتر است قفس صیاد را به عنوان خانه و آشیانه پذیرفت:

گفت بامرغ قفس ، ای درد مند! آشیان در خانه صیاد بند
هرکه سازد آشیان در دشت و برغ او نباشد ایمن ازشاهین و چرغ [1]

« ادوارد سعید » در کتاب کم نظیر خود با نام « شرق شناسی»[2] این عیاری وتلبیس و دورویی را با یک مثال توأم با حقایقی چند بیان نموده است که ذکر آن در این جا خالی از لطف نیست. او می نویسد که هنگامی که ناپلئون بر مصر غلبه کرد ، می کوشید تا ثابت کند جنگ‌های او در این دیار برای سربلندی اسلام است ،گویا او نیز برای ایمنی مرغ اسیر چنین می کند. وی دستور داد که سخنانش به زبان فصیح عربی و قرآنی ترجمه و ارائه شود، همچنین به لشکریانش دستور داد که به احساسات اسلامی توجه کامل بکنند. ولی باوجود این تمهیدات، وقتی فهمید که مسلمانان قاهره تحت فرمان او در نمی‌آیند، تدبیر تازه ای اندیشید و حکم داد که ائمه جماعات محلی ، قضات و مفتیان و علماء ، تعلیم قرآن را به نفع لشکر عظیم فرانسوی تأویل کنند. برای اجرای این برنامه تعداد شصت تن از علمای دانشگاه الازهر را به اقامتگاه خویش طلبید و آنها را در جریان برنامه نظامی خویش قرارداد. سپس در حضور همان علما به طوری دین مبین اسلام ، رسول گرامی و قرآن مجید را مورد تمجید وستایش قرارداد که خودنشانگر آگاهی خوب او از این امور بود. بالاخره این حیله کارگر افتاد و اهالی قاهره به سرعت مخالفت با حضور

۱ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش : صفحه ۴۰۵.

۲ - ادوارد سعید نویسندهٔ کتابی به انگلیسی با نام Orientalism (شرق شناسی).

سپاهیان فرانسوی را ترک کردند.[1]

چنانچه قبلاً نیز بیان شد ،علامه اقبال در مثنوی « پس چه باید کرد» نفاق ، مکاری و عیاری مغرب زمین و همچنین ستمهای استعمارگرانه ای که بر بشریت روا داشته است ، به نحو احسن و با دردمندی همراه با بیانی ساده بازگو نموده‌اند.به نظر من در هیچ یک از مجموعه آثار خودبیش از این مثنوی، تمدن غربی رامورد انتقاد قرار نداده است. برای مثال چند نمونه از اشعار این مثنوی را ملاحظه فرمایید.

آدمیت زار نالید از فرنگ — زندگی هنگامه بر چید از فرنگ
یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد — زیر گردون رسم لا دینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره ای — هر زمان اندرکمین بره ای
عقل وفکرش بی عیار خوب وزشت — چشم او بی نم ، دل او سنگ و خشت
علم ازو رسواست ، اندر شهرو دشت — جبرئیل از صحبتش ابلیس گشت
شرع یورپ بی نزاع قیل وقال — بره را کرد است برگرگان حلال
نقش تو اندر جهان باید نهاد — از کفن دزدان چه امید گشاد
آن جهانبانی که هم سوداگر ست — برزبانش خیر و اندر دل شر است
گوهرش تف دار و در لعلش رگ است — مشک این سوداگر از ناف سگ است
هوشمندی از خم او می نخورد — هرکه خورد اندر همین میخانه مرد
وقت سودا خند خند و کم فروش — ما چوطفلانیم و او شکر فروش
و ای آن دریا که موجش کم تپید — گوهر خود را ز غواصان خرید [2]

برای رسیدن به اهداف استعمارگرانه و نیز برقراری استیلای خود بر سرزمین اشغالی، غارتگران غربی از تمامی حربه های روانی استفاده می‌کنند. در این ضمن از خدمات کلیسا و دست اندرکاران آن استفاده های بهینه به عمل آورده‌اند. تقریباً نود و پنج سال قبل توسط یک مجمع مسیحیان که در سال ۱۹۰۲ میلادی در شهر تورنتو برگزار شده بوده گزارشی بالغ بر صدها صفحه به چاپ رسید که عنوان آن عمومی سازی جهانی مسیحیت [3] بود.

---

۱ - ادوارد سعید از صفحه ۸۲ همین کتاب.

۲ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش ، مثنوی «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» ص ۴۰۹ تا ۴۱۲.

3 - " World - wide Evangelization".

بخشی از این گزارش باعنوان «هندوستان مرکز حوزهٔ مبلغین»[1] توسط یکی از خبرنگاران فتح گره انتشار یافته بود که خلاصه آن به شرح ذیل می باشد.

« ما مدیون حکومت بریتانیا هستیم که باایجاد راههای خوب و شبکه‌های مطلوب راه آهن موقعیتی فراهم آورد که تبلیغ مسیحیت درگوشه و کنار هندوستان میسر شده است. اوقحطی اتفاق افتاده در همان زمان رابرای مردم هندوستان امتحانی بزرگ قلمداد می کند و این چنین مدعی است که این واقعه در حق ما کمتر از رحمت نبود که راه مسیحی شدن بسیاری از مردمان فقیر را نیز هموار نمود. در حقیقت مردم کوتاه نگر چنین می اندیشند که اگر انگلیس به این قاره حکومت نمی کرد این کشور از داشتن راه آهن و جاده های خوب محروم می شد.

دلایل ذکر شده برای روشن شدن اذهان آنان کافی است . از ستایشگران برکات بریتانیا، یوسف کمبل پوش[2]، جائسی و حالی[3] و نیز تعدادی دیگر از دانشوران را نیز می توان نامبرد، اما در مورد «حالی» چنین می توان گفت که اشعار وی در حقیقت نتیجهٔ بندگی و بیچارگی بود . صدای اصلی او این است:

صحرا مین کچھ بکریون کو قصاب چراتا پھرتا تھا

دیکھکـر اس کو سارے تمھارے آگے یاد احسان همین[4]

قابل توجه است که این جاده ها و شبکه های راه آهن و دیگر وسایل سریع‌السیر حمل ونقل به این دلیل به وجود آمدند که همه اینها وسایل مورد نیاز استعمارگران فرنگی تبار بودند. این وسایل فقط برای تبلیغ مسیحیت مورد استفاده قرار نگرفتند بلکه برای لگد کوب کردن تمام نهضتهای محلی خواهان آزادی نیز استفاده شدند. داستان این استعمار اقتصادی بسیار درد آور است. اس .اس. تاربرن حدود یک قرن پیش در کتاب خود با نام : "Asiatic Neighbours" نمای حقیقی این استعمار اقتصادی را ارائه کرده است. وی می‌نویسد :« چرخهای نخ ریسی دستی هندوستان ، نمی توانستند با کارخانه‌های نخ ریسی انگلیس به رقابت بپردازند ، مردم هندوستان از حق حفاظت از صنایع و حرف بومی خود محروم شدند ، تاجایی که در پنجاه

1 - "India as a mission field"

۲ - یوسف کمبل پوش ، سفرنامه نویس است. وی نخستین سفرنامه خود راباعنوان «عجائبات فرنگ» در مورد سفر به اروپا به نگارش در آورد. این سفرنامه اولین سفرنامه در زبان اردو است. نویسندهٔ مقاله مورد نظر جناب دکتر تحسین فراقی این کتاب سودمند را در حدود سال ۱۹۸۳میلادی به چاپ رسانید.

۳ - حالی : مولانا الطاف حسین حالی شاعر و منتقد معروف (۱۸۳۷ تا ۱۹۱۴ میلادی)

۴ - قصابی در صحرا تعدادی بز را می چراند ، این منظره مرا به یاد نیکی های تو انداخت.

سال بعد تقریباً دومیلیون بافنده و خانواده های آنان از حرفهٔ آبایی خود محروم شده ازگرسنگی جان سپردند، در حالی که در همان زمان مردمان شهر منچستر به قیمت محرومیت آنان ثروتمند تر می شدند»[1]

پذیرفتن این واقعیت نیز بسیار ضروری است که بر هر نقطه از مشرق زمین و جهان سوم که استعمار قدم می‌نهاد روحانیون کلیسا ، مبلغین مسیحیت و مستشرقین با تمام توان از آن پشتیبانی می کرده اند . تمامی این واقعیات را علامه اقبال به خوبی می دانست به همین خاطر می فرماید :

متاع غیر پہ ہوتی ہے جب نظر اس کی تو ہین ہر اول لشکر کلیسا کے سفیر[2]

جالب اینجاست که نود و هشت در صد از مستشرقین خوداز مبلغین مسیحیت بوده اند. پی بردن به این مسئله که تمدن غربی به مسلمانان و ساکنان مشرق زمین چه «نوادراتی » عطا کرده است ، در مجموعهٔ «ضرب کلیم » قطعه‌ای با نام «اروپا و سوریه » سروده شده است که می توان آن را به تمام اقوامی که تحت استعمار جسمانی یا ذهنی غرب می باشند، تعمیم داد. ابیات ذیل تا حدود زیادی روشنگراین مطلب است که در عین حال نیش دار نیز می‌باشد»:

فرنگیون کو عطا خاک سوریانی کیا نبی عفت و غمخواری و کم آزاری
صلہ فرنگ سے آیا سوریا کو لیے مئی قمار ہجوم زنان بازاری[3]

جهان غرب از سویی ، از اینکه به بیشتر ممالک شرقی پدیدهٔ ، «می و قمار و هجوم زنان بازاری» هدیه کرده است، بسیار مسرور است .البته اگرچه به خاطر این نکته غمگین نیز هستند که :چرا بعضی از این کشورها از این «نعمتها» و«فضائل» محروم هستند. آنان این سری ممالک را بی بهره از فرهنگ و تمدن می انگارند. نظم اردوی علامه با نام « انتداب » در این باب بسیار ماهرانه سروده شده است که البته دارای طنزی نیش دار ودر عین حال گویا است :

---

۱ - Asiatic Neighbours ، بامراجعه به کتاب A Look at the West (میجر جنرل محمد اکرم) ص ۶۸.

۲ -زمانی‌که چشم‌او(استعمار غرب)به اموال دیگر می‌افتد پیش قراولان سپاهش سفرای کلیساهستند.

۳ - خاک سوریه به فرنگیان ، نبی عفت و غمخواری و کم آزاری هدیه نمود و در مقابل آن برای سوریه از فرنگ هدیه «می و قمار و هجوم زنان بازاری » رسیده است.

کهـان فـرشتهٔ تـهذیب کـی ضـرورت هـ — نهین زمانه حـاضر کـو اس مـین دشـواری
جهـان قمـار نـهین ، زن تـنک لبـاس نـهین — جهـان حـرام بتـاتـ هـین شـغل مـیخواری
بدن مین گرچه هـاک روح ناشکیب و عمیق — طـریقهٔ اب وجـد سـ نـهین هـ بـیزاری
نـظر وران فـرنگی کـا هـ یـهی فـتوی — وه سر زمین مدنیت سـ هـ ابهی عـاری [1]

نتیجهٔ همین کج بینی است که غرب دچار این مسائل خوفناک اجتماعی شده است. وضعیت نابهنجاری که به خاطر شراب و قمار وزنان بازاری در غرب به وجود آمده ، برای خود اندیشمندان غربی نیز مسئله ساز شـده است. ولی باسازشهای حکام و سرمایه داران ، صنعت شراب سازی روز به روز در حال افزایش است. بزرگترین منبع در آمد خانوادهٔ «کنیدی» گفته می‌شود از شراب سازی است . تحقیقات در زمینهٔ الکل نشان می دهند که این شیء به جـای تحریک احساسات شاد، موجب خمودگی و افسردگی می شـود وتمـام آن قوای والای انسانی که در واقع ادارهٔ بخش قوای پست انسانی را عـهده دار هستند از کار می‌اندازد.[2]

با اینکه خود جهان غرب از تمام این مسائل آگاه است ولی نتوانسته است راه چاره ای برای آن بیندیشد، و شاید در صدد علاج این واقعه نیست. در پس پرده این حادثه افسوسناک ، آن تصور از آزادی مطلق کار فرمااست، که خود نتیجه بی حریم بود تمدن فرنگی است. ضرب المثل تأسف بار :"All is the fair in love and War" خود محصول همین کج فهمی وبیراهه روی است.

آن زمان که جنگ برای تصرف زمین ، نام دیگر گـرسنگی مـی شـود وعشق صرفاً مترادف تشنگی جنسی می گردد، این چنین مقوله هایی ساخته می شوند.انسان قرن بیستم با دو جنگ بسیار هولناک جهانی روبرو شـد و امروز نیز این خطر هر لحظه او را تهدید می کند. میلان کندیرا قصه نویسی دانشمند از جمهوری چک سلواکی درکتاب خود با نام Art of Novel مصائب به وجود آمده به خاطر برتری تمدن غربی را باخاطری بسیار رنجور چنین بیان کرده است: « این قول دکارت بسیار مشهور است که (انسان آقا و ناظم

---

۱ - نیازی به فرشته تمدن وجود ندارد و عصر کنونی در این باب بامشکلی روبرو نیست
در جایی که قمار نیست، زن تنک لباس نیست درجایی که مشغله میخواری حرام خوانده‌می‌شود
اگرچه در جسم او روحی ناشکیب و عمیق وجود دارد ، لیکن از روش قدما و آباء و اجداد اظهار بیزاری
نمی‌کنند و سرزمینی با اوصاف فوق ، در نظر نظریه سازان فرنگی از مدنیت بی بهره است.

۲ - برای آگاهی از اثرات منفی شراب خواری و پرورش خوک به کتاب A look at the west باب یازدهم مراجعه شود.

طبیعت است » این معجزه گرمیدان علم و تکنولوژی و این دارندهٔ عنوان آقا و ناظم طبیعت اکنون چنین احساس می کند که هیچ چیز در ملکیت خویش ندارد. او اکنون آقای جهان طبیعت نیست زیرا در این سیاره ، طبیعت رو به نابودی است. این انسان آقای تاریخ نیز نمی باشد، زیرا تاریخ نیز تحت سیطرهٔ او در نیامده است. او حتی سرور خویش هم نیست ، زیرا که او غلام نیروهای بی منطق خویش شده است. اگر خدا رفته است و انسان نیز آقایی نمی کند، پس آقا کیست؟ در واقع این سیاره بدون هیچ مالک وآقایی در خلأ در حرکت است و این «کم وزنی هستی غیر قابل تحمل»[1] است.

حقیقت این است که نظریه « فوق بشر منهای خدا»ی نیچه و نظریه «فوق ملی» تروتسکی خود باید منجر به این نتیجه هولناک می شد. آنچه اقبال از زبان مولانای روم در مورد نیچه گفته است به همان میزان دربارهٔ گمراهی، حیرانی، فلسفه گوناگون ومتضاد آن،بی آبرویی و محرومیت از ایمان تمدن غربی صادق است.

مرد ره دانی به نور اندر فرنگ — پس فزون شد نغمه اش از تار چنگ
راهرو را کس نشان از ره نداد — صد خلل در واردات او فتاد
مستی او پر زجاجی را شکست — از خدا ببرید و هم از خود گسست [2]

در اینجا بیان این حقیقت نیز بسیار ضروری است که علامه اقبال تمدن غربی را به طور کامل مردود نمی داند. وی به عنوان یک حکیم روشن ضمیر و دارای طبیعت متوازن ، جنبه های مثبت آن را قابل پیروی می داند. او در غرب روح بی قرار سرگردان در پی دستیابی به حقائق علمی وتجسس در ماهیت آن را مستحق تحسین می دانست مصداق این ادعا ، شعری باعنوان« شعاع امید » از مجموعه ضرب کلیم است که از زبان یک حور با نگاهی سرزنده و یک شعلهٔ با روح ، به اظهار این حقیقت جاودانه پرداخته است :

مشرق سے هو بیزار نه مغرب سے مفر کر — فطرت کا اشاره هے که هر شب کو سحر کر [3]

به طور قطع مشرق ، خاستگاه نور ومغرب جایگاه ظلمت است ولی نباید

---

۱ - عبارت انگلیسی آن به این شرح است :"Unbeatable lightness of Being"

۲ - کلیات فارسی اقبال با مقدمه احمد سروش صفحه ۳۵۴.

۳ - نه از مشرق بیزاری بجوی و نه از مغرب دوری کن . تقاضای طبیعت این است که هر شب را به سحر باید رساند.

فراموش کرد که به یک اشاره دست قدرت الهی در مشرق آفتاب غروب می‌کند ودر همان زمان در مغرب طلوع می نماید. نگاه علامه به هر نسبت که عوارض تمدن غربی را می دید به همان اندازه در اوضاع و عناصر تمدن شرقی نیز عمیق بود. بهترین نمونه تقابل بین شرق و غرب را در یکی از دوبیتی‌های وی که خود این دوبیتی نمونه خوبی از ایجاز نیز هست می توان مشاهده نمود:

به روما گفت بامن راهب پیر — که دارم نکته ای از من فراگیر
کند هر قوم پیدا مرگ خود را — ترا تقدیر و ما را کشت تدبیر

به همین دلیل علامه، احساس غرور به زمان حال و تسلیم تقدیر بودن مشرق یا مسلمانان را صریحاً رد می کند و حقیقت را در یک بیت چنین بیان می کند:

تقدیر کی پابند نباتات و جمادات — مؤمن فقط احکام الهی کا ہے پابند[1]

اگر تمام سرمایه نوشتاری علامه را در شعر و نثر تحت بررسی قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که باوجود اعتراف وی به جنبه های مثبت موجود در تمدن غربی، جنبه های منفی موجود در آن را فائق می داند و برای بیان و اعلان این نکات از قدرت شعر گویی خویش به نحو احسن استفاده کرده ، با امت اسلامی به ویژه و با بنی نوع بشر به طور عام به غمخواری پرداخته است.

«سخنی به نژاد نو » شعری در جاوید نامه و «نصیحت پیر مردبلوچ به پسرش » در ارمغان حجاز، هر دو دارای یک پیام جاودانه برای ملل اسلامی هستند:

دنیا کو ہے پھر معرکہ روح و بدن پیش — تہذیب نے پھر اپنے درندون کو ابھارا[2]
اللہ کو پامردی مؤمن پہ بھروسا — ابلیس کو یورپ کی مشینون کا سہارا
اخلاص عمل مانگ نیاکان کہن سے — شاہان چہ عجب گر بنوازند گدارا

* * * * *

۱ - نباتات و جمادات پای بند سرنوشت هستند. مؤمن فقط پای بند احکام الهی است نه سرنوشت .

۲ - دنیا دو باره با جنگ روح وبدن مواجه خواهد شد. زیرا تمدن دوباره درندگان خویش را برانگیخت خدا به ایستادگی و مقاومت مؤمن اعتماد دارد و ابلیس به مسیونرهای اروپایی متکی است از آباء و دنیا کان کهن خود اخلاص در عمل بطلب زیرا که : شاهان چه عجب گر بنوازند گدارا.

روزینه انجم نقوی[1]

مرزهای جغرافیایی و مسلمانان
در دیدگاه اقبال لاهوری

آخرین مقاله اقبال (به زبان اردو) تحت عنوان فوق در روزنامه «احسان» لاهور به چاپ رسید. این مقاله در جواب مقاله مولانا حسین مدنی باعنوان «اسلام و قومیت» نوشته شده است. ارزش والای این مقاله برای جلب توجه به نظریهٔ پاکستان و تشخص ملی مسلمانان شکّی نیست. همین تشخص ملی بود که سبب شد پاکستان به وجود بیاید. برای اینکه در شبه قاره ملتهای مختلف زندگی می کردند ولی مسلمانان از هر حیث، ملیت و تشخص جداگانه‌ای داشتند.

بااینکه همیشه شعار ملت متحد در شبه قاره به گوش می رسید ولی اغلب مسلمانان هیچ وقت بااین نظریه موافقت نکردند. اگرچه برای از بین بردن وحدت ملی و تشخص ملیت مسلمانان نهضت های مختلف برپا گردید و رهبران مانند مسلمانان حضرت مجدد الف ثانی ، شاه ولی الله نیز در جواب این نهضت ها «نهضت اصلاحی» و مانند آن را تشکیل دادند . حضرت مجدد الف ثانی در عهد پادشاه اکبر و جهانگیر شعار «ملت ما جداست» را سرداد و همچنین سرسید احمد خان اولین کسی بود که برای مسلمانان هند سیاستمدارانه لفظ «قوم» را به کار برد. ایشان با مطالبهٔ کانگرسی *[1] که براساس نظام جمهوری اروپایی بود، مخالفت نمودند و در سخنرانی خودشان گفتند : «پیشنهاد کانگرس دربارهٔ آن کشور که در آن دو ملت باهم زندگی می کنند خلاف مصلحت است».

براساس این نظریه، مسلمانان همیشه تشخص ملی خود را حفظ نمودند. اگر این احساس زنده نبود آن وقت مسلمانان در شبه قاره از بین‌می‌رفتند. از نوشته های علامه محمد اقبال تا ۱۹۰۵م فهمیده می شود که

---

۱ - مدرّس گروه فارسی دانشگاه اسلامیه بهاولپور.

* - ایشان حتی واژهٔ کانگریسی را نیز دوست نداشتند.

ایشان اول معتقد به وطنیت جغرافیایی بودند برای همین ایشان قائل به وحدت هندو و مسلم بودند همانطوری که در اشعار ملی هندی می فرمودند.

مذهب نهین سکهاتا آپس مین بیر رکهنا　　هندی هین هم وطن هے هندوستان همارا

وقتی که اقبال لاهوری نظریهٔ خود را به دقت مطالعه نمود به این نتیجه رسید که نظریهٔ غربی برخلاف وحدت وطنیت انسانی است که این نظریه انسانیت را در مرزهای جغرافیایی اسیر می کند و در شعر خود اشاره هم نمود.

اقوام مین مخلوق خدا بٹتی هے اس سے　　قومیت اسلام کی جڑ کٹتی هے اس سے

در نامه ای به دکتر نکلسن نوشت:

اسلام سرسخت ترین حریف عقیدهٔ رنگ و نسل بوده است و این بزرگترین سنگ است که در راه هدف انسانیت وجود دارد. می بینیم که عقیدهٔ قومیت که اساس آن نسل یا مرز کشور جغرافیایی است در دنیای اسلام دارد به مقام اعلی می رسد و مسلمانان هدف اخوت جهانی را فراموش کرده و به این عقیده تمسک پیدا کرده فریب می خورند. این عقیده قومیت را در محدودهٔ ملک و وطن مقید می کند. بنابر این من به عنوان یک مسلمان و همدرد بنی نوع یادآوری می کنم که وظیفهٔ حقیقی آنها نمو و ارتقاء همه آدم است»(۱).

پس اقبال لاهوری نظریه «هر ملک ملک ما است که ملک خدای ما است» را قبول داشت در اواخر ۱۹۳۷ یا اوائل ۱۹۳۸ م همنوای نیشنل کانگرس هند مولانا حسین احمد مدنی در بعضی از سخنرانیها تاکید می‌کند که:

«در زمان موجود اقوام از اوطان بوجود می آیند نه از نسل و مذهب. ببینید! تمام کسانی که در انگلستان زندگی می کنند یک قوم به شمار می‌آیند و همین وضع در آمریکا، ژاپن و فرانسه وجود دارد»(۲).

اقبال لاهوری ازین کلام این نتیجه را گرفت که در نزد ایشان اساس قوم یا قومیت بر وطن است و این برای اقبال لاهوری باعث اذیت بود. به قول پروفسور عثمان:

«این جمله از زبان افراد غرب زده یا غیر مسلم مثل پندت نهرو باعث تعجب نبود ولی این کلمات از زبان یک عالم که وابستگی اش با مرکز دینی

مثل دیوبند است، ادا شده است. لذا نه تنها باعث تعجب بلکه باعث اذیت نیز هستند»(۳).

و این تعجب و ناراحتی اقبال در قطعه زیر اظهار شد:

عجم هنوز نداند رموز دین ورنه سرود بر سر منبر که ملت از وطن است
زدیوبند حسین‌احمد این چه بوالعجبی است چه بی خبر ز مقام محمد عربی است
به مصطفی برسان خویش را که دین همه اوست
اگر به او نرسیدی تمام بولهبی است (۴)

بعد از چاپ این قطعه پیروان مولانا مدنی بشدت ناراحت شدند و در جواب این قطعه، قطعات زیاد می‌نوشتند و قول مولانا را تائید می‌کردند. مقاله‌ها نوشته شد و در همین ردیف این مقاله اقبال نیز «مرز جغرافیایی و مسلمان» به چاپ رسید. در این مقاله یک بار دیگر اقبال لبادهٔ اصل انسانیت‌کش وطنیت جدید را پاره کرد و در مقابل آن پیام جهانی اسلام را با دلائل کافی ابلاغ نمود که مبنی بر جمع نمودن بنی آدم است. مثلاً می‌فرمایند:

«اعتراض آن وقت جا دارد وقتی که گفته شود که در زمان حال اقوام از اوطان تشکیل می شوند و به مسلمانان هند مشاورت داده شود که آنها این نظریه را اقتداء کنند که با این مشاورت نظریهٔ قومیت جدید فرنگ برای ما روشن می شود که اهم آن جنبهٔ دینی دارد»(۵).

خیلی وقت بود که اقبال نظریهٔ وطنیت را رد می کرد. زیرا پذیرش آن باعث بود که وحدت دینی اسلام شکسته شود.

به اعتبار اصطلاح جغرافیایی این امر با اسلام متصادم نیست زیرا که اقوام به اوطان و اوطان به اقوام نسبت داده می شوند و طبیعی است که هر انسان وطن را دوست دارد ولی در ادبیات سیاسی مفهوم وطن را روشن کرده می‌فرمایند:

«ولی در زمان حال در ادبیات سیاسی مفهوم وطن فقط جغرافیایی نیست بلکه وطن یک اصول است به این اعتبار هیئت اجتماعیه انسانی یک جنبهٔ سیاسی نیز دارد و اسلام نیز قانون هیئت اجتماعیه انسان را تائید می‌کند. وقتی که لفظ وطن به مفهوم سیاسی آن به کار می رود آن وقت با اسلام تضاد پیدا می‌کند».(۶).

چونکه اسلام از لحاظ جغرافیایی لا محدود است و پیغام آن جهانی

است و آن را در یک کشور یا خطه نمی توان محصور کرد. همینطور در جای دیگر می فرمایند :

«چیزی که اسلام به آن خاتمه داد نمی توان آن را برای تنظیم سیاسی مسلمانان اصل و اساس قرارداد. پیامبر اسلام از زادگاه خودش هجرت نمود و زندگی و رحلت آن حضرت «ص» در مدینه در حقیقت به طور غیر مستقیم به همین مطلب اشاره دارد »(۷).

و به همین علت است که هر دستور العملی که غیر اسلامی باشد از نظر اقبال غیر معقول و مردود است زیرا اسلام نظام اجتماعی است برتر و اینجا در مسئله قومیت وی نظر اسلام را مطرح می کند.

«چیزهایی که بنده از قرآن فهمیده است طبق آن اسلام تنها داعی اصلاح اخلاق انسان نیست بلکه در عالم بشریت و در زندگی اجتماعی بشر نیز خواستار انقلاب اساسی تدریجی می باشد. انقلابی که نظر قومی و نسلی آنها را عوض کرده فقط ضمیر انسانی را در نظر داشته باشد.... و این اسلام بود که اول از همه به نوع انسان پیام داد که اساس دین قومی، نسلی، انفرادی و شخصی نبوده بلکه خالصاً انسانی است و هدف دین باهمه امتیازات فطری، متحد و منظم کردن بشر است و این دستور را نمی توان بر اساس قوم و نسل عملی کرد.»(۸)

اقبال چقدر خوب ما را با تعلیمات اسلام آشنا می‌کند که اسلام چه می‌خواهد ؟ و در اسلام نظریهٔ قومیت چیست؟ نظریه قومیت یعنی انقلاب اساسی و کامل که کاملاً نظر قوم و نسل را عوض کرده فقط ضمیر انسانی را در نظر داشته باشد.

پس از آن اقبال نظریهٔ وطن مولانا مدنی را مورد بحث قرار می دهد که ایشان در سخنرانی خودش از لفظ قوم و ملت استفاده نمود و اساس آنرا وطن قرارداد. علامه اقبال ازین دو مطلب اینگونه دربارهٔ مسلمانان شبه‌قاره نتیجه‌گیری می‌کند :

۱ - مسلمانان از حیث قوم یک چیز و از حیث ملت چیز دیگرند.

۲ - چونکه از حیث قوم آنها هندی هستند لذا باید با هندی های دیگر مربوط و منضم شوند. بنابر این مذهب و سیاست جدا هستند.

طبق نظریه فوق مسلمانان دو تا جنبه دارند یک جنبهٔ مذهبی و دومین

سیاسی و تلقین نمودند که مذهب یک مسئله شخصی است . لذا باید پیش خود نگه داشت و بعلت این نظریه به تشخص قومی مسلمانان لطمهٔ شدیدی وارد شد در حالیکه اگر اساس نظریهٔ پاکستان ببینیم همین چیز باعث شد که کشور مجزا میخواستند تا مسلمانها بتوانند آنجا طبق قوانین اسلامی زندگی کنند یعنی بوجود آمدن پاکستان در واقع بوجود آمدن کشور اسلامی بود، نه که کشور غیر اسلامی - بلکه در اسلام مذهب و سیاست لاینفک (جدایی ناپذیر) هستند و از یک دیگر جدا نیستند. بعد از این نظر عمیق اقبال بازهم معترف است که ایشان عالم دین نیستند و متخصص زبان عرب نیستند.

قلندر جز دو حرف لا اله کچھ بھی نہین رکھتا
فقیه شهر قارون هـ لغت های حجازی کا(۹)

سپس اقبال تفریق فرضی لفظ « قوم و ملت » را عالمانه مورد بحث قرار می‌دهد که طبق قول مولانا مدنی معنی قوم «جماعة الرجال فی الاصل دون النساء» است و به اعتبار لغت در قوم زنان به شمار نمی آیند در حالی که در قرآن هرجا که قوم موسی و قوم عاد ذکر شده است وجود زنان نیز در مفهوم آن وجود دارد. دوم اینکه معنی «ملت» دین و شریعت نیز هست اگرچه دین و ملت کفار نیز است «این ترکت ملة قوم لایومنون بالله» یعنی یک قوم میتواند یک ملت شود ولی هیچ جا نیامده است که یک ملت یک قوم باشد و بعد ازین توضیح اقبال نتیجه گیری می‌کند که افرادی که از اقوام و ملل مختلف جدا شده اند و به ملت ابراهیمی پیوسته‌اند خدای متعال آنها را نه یک قوم بلکه در مقام یک ملت یاد کرد یعنی ملت یا امت جاذب است و اقوام نمی توانند جاذب باشند . علامه اقبال همچنین می فرمایند:

«در عهد حاضر احوال زمان، علمای هند را مجبور کرده است که آنها حرفهایی بزنند و تأویلهایی کنند که منشأ آنها قرآن و نبی«ص» نیستند ... افراد بنی آدم فقط یک تقسیم دارند : موحد و مشرک و در دنیا فقط دو تا ملت وجود دارند و ملت سومین وجود ندارد. در مقابل امت مسلمه فقط یک ملت وجود دارد و آن «الکفر ملة واحدة» است (۱۰) . علامه اقبال با بیان مقام محمدی«ص» این مقاله را زینت می بخشد که : قبل از بعثت قوم ایشان (ص) «قوم» بود و آزاد بود. ولی وقتی که امت محمد مصطفی«ص» می خواست به وجود بیاید، مقام «قوم» ثانوی شد. افرادی که مطیع ایشان (ص) شدند، همه

آنها امت مسلمه یا ملت محمدیه شدند. اول آنها اسیر ملک و نسب بودند ولی پس از اینکه شرف به ملت محمدیه شدند، ملک و نسب اسیر آنها شد. یعنی در واقع آنها از هر نوع اسیری ملک و نسب آزاد شدند و همین پیغام محمدی«ص» است.

کسی که پنجه زد ملک و نسب را — نداند نکتهٔ دین و عرب را
اگر قوم از وطن بودی، محمد«ص» — ندادی دعوت دین بولهب را(۱۱)

از این استدلال این نکته به اثبات می رسد که امت محمدیه از مکان، وطن، قوم، نسل، نسب وغیره آزاد است و چنانچه نظریهٔ وطنیت مولانا مدنی را بپذیریم در اساس اسلام شکوک زیادی ایجاد می شوند. در شبه قاره بعد از بیداری سیاسی، مسلمانان آزادی‌خواه می خواستند بدانند که بعد از آزادی چه می‌شود؟ حیثیت ایشان چه خواهد بود؟ ولی تصور می کردند که شاید این سؤال خلاف حریت پسندی باشد بنابر این هیچکس جرات نمی کرد که بپرسد ولی علامه اقبال لاهوری توضیح این مسئله را مطرح کردند.

«از حیث مسلمان بودن برما واجب است که سدّ غلامی انگلیس را شکسته به حکومت ایشان خاتمه بدهیم و از این آزادی هدف ما آن نیست که اسلام پایدار باشد و مسلمانها قوی باشند ولی حکومت انگلیس برآن اصل دوام پیدا کند زیرا یک باطل را از بین بردن برای اینکه باطل دوم دوام پیدا کند معنی ندارد»(۱۲).

این همان نظریه‌ای است که نظریه پاکستان بر آن اساس قرار گرفته است. بنابراین مسلمانها علمدار قومیت اسلامی هستند قومیتی که برخلاف قومیت غربی است. اسلام تمام بنی آدم را به سبب توحید برادر می داند در حالیکه قومیت غربی دشمن وحدت انسان و اتحاد بود و قومیت غرب انسانها را بنا برزبان، رنگ، نسل و اغراض اقتصادی در گروههای حربی (متحارب) تقسیم می‌کرد و اسلام در مقابل آن جامعه انسانی را از حدود رنگ و نسل، زبان و اغراض اقتصادی آزاد ساخته به توحید آشنا کرد. قبل ازین نیز اقبال در سخنرانی اش «نظر عمرانی برملت بیضاء» را توضیح داده بود.

«حقیقت اسلام برای ما همین نیست که اسلام فقط یک مذهب است

بلکه خیلی بیشتر از این است . در اسلام مفهوم قومیت با خصوصیات کامل آن نهفته است ... طبق تصور اسلامی وطن یا خانهٔ ابدی ما آن است که در آن زندگی می کنیم نسبتی که بین انگلستان و انگلیسی ، آلمان و آلمانی برقرار است همان نسبت بین اسلام و مسلمانها است»(۱۳) .

بقول دکتر ایس.ایم.منهاج الدین«... اسلام تصور وطنیت پرستی را نفی می کند بنابر این ایشان برای مسلمانها به علت جذبهٔ برادری انسانی جهانی و تعلیمات اسلامی تمام جهان را وطن مسلمانها قرار داده اند . مسلم هین هم وطن هین سارا جهان همارا (۱۴) اساس دیگر ملت اسلامیه ایمان و عقیده و ابدیت و آفاقیت رسالت محمدی«ص» است

«خاص هـ ترکیب مین قوم رسول هاشمی»

لذا وسعت اسلام و مسلمان منحصر به وطن نیست وهمین خلاصهٔ مقاله اقبال است. اگرچه سعی و کوشش طاغوت هم همین است که تصور وطنیت در کشورهای اسلامی پذیرفته شود و عصبیت و دشمنی به علت این تصور به وجود آید تا اتحاد ملت اسلامیه را پاره کرده آنان را تحت کنترل خود قراردهد.

علامه اقبال وطن دوست است نه وطن پرست بنابر این می فرمایند :

«درست است حب وطن یک امر طبیعی است و جزء زندگی و اخلاق انسان است ولی چیزی که از همه بیشتر لازم است مذهب انسان ، فرهنگ او و رسوم ملی او است و همین امور هستند که انسان باید برای آنها زندگی کند و برای همین امور باید انسان جان خود را فداکند»(۱۵).

جای دیگر در مقالهٔ خودش «مسلم و ثقافت» می نویسد :

«مسلمانان، مذهب، فرهنگ، عزت و آبروی خودشان را فقط تحت پوشش حکومت اسلامی می توانند محفوظ نگه دارند»(۱۶).

در واقع همین استقرار حکومت اسلامی باعث تشخص قومی مسلمانان شد. حکومت اسلامی که مردم در آن طبق رسوم و فرهنگ اسلامی زندگی کنند.

به طور مختصر می توان گفت که تنوع فکر، صداقت ، تعمق نظر اقبال برای راهنمایی دائمی ما ارزش دارد بویژه آنکه در مقاله اقبال گذشته نزدیک را می‌توان دید در حالی که برای آینده نیز چراغ هدایت است.

منابع و مراجع

۱ - شیخ عطاء الله (مرتبه) اقبالنامه ، حصه اول ، لاهور، ۱۹۵۱م، ص ۴۶۸.

۲ - حسین احمد مدنی ، متحده قومیت اور اسلام ،لاهور، ۱۹۵۷م، ص ۴.

۳ - محمد عثمان، اقبال کی عظیم نثر، مکتبهٔ جدید لاهور، بار دوم ۱۹۷۵م،ص ۱۷۰ .

۴ - اقبال ، ارمغان حجاز ، لاهور ، ۱۹۴۴م.

۵ - عبدالواحد معینی (مرتبه) مقالات اقبال، آئینه ادب لاهور ، بار دوم ۱۹۸۲م ص ۲۶۳.

۶ - ایضاً، ص ۲۶۴ .

۷ - شذرات فکر اقبال ، جاوید اقبال (مرتبه) انتخار احمد صدیقی (مترجمه) ، بزم اقبال لاهور، لاهور ، ص ۸۳.

۸ - مقالات اقبال ، ص ۲۶۵ - ۲۶۶ .

۹ - ایضاً، ص ۲۷۰ .

۱۰ - ایضاً، ص ۲۷۳ - ۲۷۴ .

۱۱ - ایضاً، ص ۲۷۵ .

۱۲ - ایضاً، ص ۲۷۹ .

۱۳ - ایضاً، ملت بیضا پر ایک عمرانی نظر، ۱۶۴ .

۱۴ - ایس ایم منهاج الدین ، تصورات اقبال ، لاهور، بار اول ۱۹۸۹م، ص ۹۴ .

۱۵ - ابوالحسن علی ندوی ، نقوش اقبال ، کراچی ، ۱۹۷۹م، ص ۲۸۰ .

۱۶ - محمد حنیف شاهد ، مفکر پاکستان ، لاهور ، ۱۹۸۲م، ص ۱۱۷ .

* * * * *

دکتر ساجد الله تفهیمی [1]

فردوسی و اقبال

(بعضی از ارزشهای مشترک بین دو شاعر ملی)

می گویند حکیم ابو القاسم فردوسی شاعر ملی ایران است و علامه محمد اقبال لاهوری شاعر ملی پاکستان و همین شاعر ملی بودن اولین و مهمترین ارزش مشترک بین فردوسی و اقبال می باشد.

شاعر ملی کیست؟

این سوال مختصر جواب بسیار مفصلی را ایجاب می‌کند ولی محدودیت مقاله و کمبود فرصت اجازهٔ این امر را نمی دهد. باز هم به طور خلاصه می توان گفت که شاعر ملی آن است که در سراسر کلام خود ملت و موضوعات ملی را سرمایهٔ سخن قرار داده و مهمات تاریخی و سیاسی و ویژگیهای اجتماعی و اخلاقی وسنتهای فرهنگی و ادبی ملت خود را در آثار شعری و ادبی حفظ نموده باشد.

شاعرملی آن است که همهٔ تواناییهای شخصی و روحی و استعدادهای فطری و ذهنی و صلاحیتهای شعری و ادبی خود را در راه تعالی و استحکام و صلاح ملت به کار انداخته باشد.

شاعر ملی کسی است که به وسیلهٔ اشعار پرجوش و دل‌انگیز در اعماق اذهان و قلوب هموطنان خود جذبات و عواطف ملی ومیهن دوستی را ایجاد و راسخ کرده آنان را در راه نیل به اهداف ملی ومقاصد اجتماعی به راه راست راهنمایی کند؛

شاعر ملی کسی است که در جهان شعر و ادب سنتها و روشهای نوین و

---

۱ - استاد گروه زبان فارسی دانشگاه کراچی - پاکستان.

محکم از خود باقی گذاشته تا قرنها در طبقات مختلف مردم متداول و مورد استفاده و تقلید باشد،مخصوصاً عموم شعرای آن ملت تحت تأثیرات شدید کلامش قرار گرفته همان راه او را بپیمایند و در پیشبرد کار آغاز کرده او ساعی و کوشا باشند؛

و در آخر شاعر ملی کسی است که ملتش با اعتراف به خدمات ادبی و فرهنگی بالاتفاق او را به خطاب "شاعر ملی" سرفراز فرموده باشد.

حکیم ابو القاسم فردوسی از یک طرف و علامه محمد اقبال لاهوری از طرف دیگر همین افتخار شاعر ملی بودن را از ملتهای خود دارند.

البته پیش از اینکه موضوع اصلی سخن را ادامه دهیم، باید توجه خوانندگان محترم را به چند نکته جلب کنیم:

اول اینکه تصور ملت در اذهان هر دوشاعر بزرگوار از هم متمایز و متفاوت بوده است.وقتی که فردوسی شاهنامه را می سراید، ظاهراً تصور ملت در ذهن او ملت ایرانی می باشد و او در سراسر شاهنامه گویا همین تصور را از ملت دارد. البته تصور ملی علامه اقبال وسیعتر و در برگیرنده همهٔ ملت اسلامیه می باشد و تمام نظریات و افکار ملی او از همین تصور ملی سر چشمه می‌گیرد.

دوم اینکه اگرچه در بادی النظر و ظاهر احوال وجه خاص مشترک میان این دو شاعر ملی به نظر نمی خورد چنانکه مثلاً فردوسی تاریخ ملی قدیم ایران را به ترتیب خاصی ضبط و تحریر کرده است، ولی علامه اقبال هدف تاریخ نویسی را پیش نظر نداشته و اصلاً بدین کار دست نزده است ولی باز هم چون ما جنبه ها و اقدار (ارزشهای) مشترک را در آثار ایشان جستجو می‌کنیم، منظور ما اشتراک معنوی و هماهنگی در تمایلات ذهنی و طبعی و توافق در تعیین و تحصیل عالیترین و شریفترین اهداف شاعری و سخنرانی ایشان می باشد.

سوم اینکه نه علّت بعد زمانی طولانی هزار ساله بین فردوسی و اقبال ، و نیز به جهت اختلاف احوال و اوضاع تاریخی و سیاسی و اجتماعی در دوره‌های متفاوت هر دو شاعر، مبانی شاعر ملی بودن آنها نیز تفاوت دارد.

البته باوجود این بعد زمانی طولانی یک قدر مشترک از لحاظ تاریخ

اجتماعی و فرهنگی بین هر دو شاعر هم وجود دارد، و آن چنین است که فردوسی در زمانی به وجود آمد که ملت او یعنی ملت ایرانی فرهنگ و تمدن قدیمی خود را در برابر فرهنگ وتمدن اسلامی تا حد زیادی از دست داده و در قرون اولیه اسلامی تا زمان فردوسی در تمام شعبه های زندگانی به یک انقلاب بزرگی دچار و از نتایج آن بهره مند شده بود و اکثر سنتهای قدیمی ملی ومیراثهای فرهنگی باستانی از صفحات تاریخ ایران کم کم محو شده غالباً احساس ملیت اسلامی هم جای احساس ملیت ایرانی را فراگرفته بود.

اقبال نیز هزار سال بعد از فردوسی در عصری به وجود آمد که وضع عمومی ملت او یعنی ملت اسلامیه با وضع عمومی ملت فردوسی یعنی ملّت ایرانی تا اندازه ای شبیه بود. ملت اسلامیه در زمان اقبال یعنی در اواخر قرن نوزدهم ونیمه اول قرن بیستم میلادی در تمام بلاد اسلامیه در کلیه بخشهای زندگانی ، چه از لحاظ دینی و چه از لحاظ دنیوی ، روی به انحطاط داشته و سنتهای روشن گذشتهٔ طولانی خود را از دست داده به جای حفظ اوصاف ظاهری و معنوی و ویژگیهای دینی و فرهنگی خود ، تحت تاثیرات شدید و عمیق فرهنگ غیر اسلامی ملتهای غرب و اروپا قرار گرفته بود.

فردوسی و اقبال هر دو در احیای تاریخ و تمدن ملتهای خود کوششهای فراوان و ثمر بخشی کرده اند؛ به طوری که فردوسی تاریخ چند هزار سالهٔ سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ملت ایران را به صورت شاهنامه نگهداری کرد، و اقبال در حفظ میراث معنوی چهارده قرن ملت اسلامیه در سایر آثار شعری و نثری اردو و فارسی خود کوشش نمود.

از اوصاف مشترک دیگر این دو سرایندهٔ بزرگ یکی این ست که قلب و روح هر دو شاعر سرشار از جذبات و عواطف شدید ملی است، و این سرشاری و سرمستی و دلگرمی در اشعار آنان فراوان وجود دارد. در شاهنامه در مواردی که فردوسی به ذکری از کشور و مردم ایران می پردازد، خیلی حساس می شود ، و بزرگی ها و مفاخر ملت خود را با عواطف شدید ملی تعریف و توصیف می کند. ذکری از بزمهای نشاط و رامش پادشاهان باشد یا توصیف منظره های رزمگاه وسربازی پهلوانان ایرانی ، در تمام این نوع موارد جوش و جذبه و حمیت ملی از اشعار او پیداست.

البته فردوسی در مواردی که ملتش دچار آلام و مصایب و شکست بوده، تحت تأثیر شدید قرار گرفته، محسوسات الم انگیز و تأثرات ناخوشی و ناراحتی خود را بشدت ابراز می نماید، و در بعضی جایها اظهار این نوع جذبات و حمّیت ملی بتندی می‌گراید تا حدی که بر تعصب و حمیت دینی هم غالب می شود، چنانکه او در ضمن توصیف حمله های مسلمانان که اتفاقاً عرب نیز بوده اند، به سخت ترین الفاظ و درشت ترین لهجه در نامهٔ رستم به سعد بن ابی وقاص از زبان رستم اظهار نفرین کرده می‌گوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار — عرب را به جایی رسید ست کار
که تخت کیان را کند آرزو — تفو باد بر چرخ گردان تفو

همینطور اکثر کلام اقبال دارای این نوع جذبات و عواطف ملی می‌باشد. اقبال به وسیله اشعار و آثار خود کوشیده است تا این احساسات را دردرون ملت یعنی مسلمانان عالم برانگیخته و به هیجان آورده، آنان را در راه تعالی و استحکام ملّی فعال بکند.

اقبال هم مانند فردوسی اقوام غیر و مخالف ملت اسلامیه مخصوصاً ملتهای غربی را که موجبات زوال و انحطاط مسلمانان عالم را در تمام زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و علمی و دینی و اخلاقی و غیره فراهم آوردند، تحت انتقاد شدید و مورد نفرین و مذمت قرار می دهد. مثلاً در مثنوی "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" در منظومه‌ای باعنوان "حرفی چند با امت عربیه" می گوید:

ای ز افسون فرنگی بی خبر — فتنه ها در آستین او نگر
از فریب او اگر خواهی امان — اشترانش را ز حوض خود بران
حکمتش هر قوم را بی چاره کرد — وحدت اعرابیان صد پاره کرد
تا عرب در حلقهٔ دامش فتاد — آسمان یک دم امان او را نداد

البته هر دو شاعر جریان وقایع دردناک تاریخی و سیاسی و حوادث

ملی را از دیدگاه عبرت مشاهده می کنند و با درد ودلسوزی تمام تاثرات درونی خود را اظهار می نمایند. فردوسی در شاهنامه این روش را رعایت کرده است که علاوه بر موارد دیگر، در پایان دورهٔ هر پادشاه از باب ملاحظات چند بیت می آورد که متضمن مطالب عبرت آمیزی است که خالی از حکمت و موعظت نیز نمی باشد، چنانکه در آخر داستان کیومرث می گوید:

چو آمد مر آن کینه را خواستار — سرآمد کیومرث را روزگار
جهان سر بسر چون فسانه است و بس — نماند بد و نیک بر هیچ کس
جهان فریبنده را گرد کرد — ره سود پیمود و مایه نخورد

یا در خاتمهٔ ذکر بهرام گور گفته :

دریغ آن کئی فر و آن چهر و برز — دریغ آن بلند اختر و دست و گرز
بدو بود آراسته تخت عاج — ز روم و ز چین بستد او ساز و باج
چنان شد که درویش بی نان و آب — چه سود آمدش مردی و جنگ و تاب
چو کم توشه با او برفتن یکیست — همیدون برو داغ و درد اندکیست
چه باید همی پادشاهی و ناز — چو در پادشاهی نمانی دراز
خنک مرد درویش با دین و هوش — فراوان جهانش بمالید گوش
که چون بگذرد زین جهان نام نیک — بماند ازو هم سر انجام نیک

هیمنطور او زوال سلطنت پادشاه معروف و بزرگ اساطیری ایران یعنی جمشید را نیز به عنوان یک نمونهٔ عبرت ارائه می دهد، و در ضمن می خواهد این نکته را روشن کند که با داشتن بزرگی و جلال و شکوه و فر تمام شاهنشاهی ، سبب زوال جمشید درحقیقت احساس تکبر و خود بینی اوست که بالاخره او را به ادعای خداوندی جهان وا داشت . به سزای این ادّعای باطل خداوند جهان جمشید را مجازات نمود، و مردم کشور ایران را از او دلسرد و متنفر کرد، تا اندازه ای که ایشان به جای او پادشاهی ضحاک ستمکار را قبول کردند. فردوسی این واقعه را بتفصیل و به نحو عبرت انگیزی بیان می‌کند و در ضمن می گوید:

جهـان بُـد بآرام ازان شـاد کـام ز یـزدان بـدو نـو بـنو بُـد پیـام
چـو چـندین برآمـد بـرین روزگـار نـدیدند جـز خـوبی از شهر یـار
جهان سر بسر گشت مر او را رهی نشسـته جهـاندار بـا فـرّهی
یکـایک بـتخت مـهی بـنگرید بگـیتی جـز از خـویشتن را نـدید
مـنی کـرد آن شـاه یـزدان شناس ز یـزدان بپیچید و شد نا سپاس
گـرانمـایگان را ز لشکر بخواند چه مایه سخن پیش ایشان براند
چـنین گـفت با سالخورده مهان کـه جـز خـویشتن را نـدانم جهان
بـزرگی و دیـهیم وشـاهی مراست که گوید که جز من کسی پادشاست
گر ایدون کـه دانـید مـن کـردم ایـن مـرا خـوانـد بـاید جهان آفـرین
هـمه مـوبدان سـرفکنده نگـون چـرا کس نیارست گفتن نه چـون
چـو ایـن گـفته شـد فـریزدان ازوی گسست و جهان شد پُـر از گـفتگوی
سـه و بـیست سـال از در بـارگاه پـراگـنده گشـتند یکسـر سپـاه
مـنی چـون بـپیوست بـا کردگـار شکست انـدر آورد و بـرگشت کـار
چه گفت آن سخنگوی با فرو هوش چو خسرو شـوی بندگی را بکـوش
بیزدان هر آنکس کـه شـد نـا سپاس بـدلش انـدر آیـد ز هـر سـر هـراس
بـجمشید بـر تـیره گـون گشت روز هـمی کـاست آن فـرّ گیتی فـروز
چـو جـمشید را بـخت شـد کند رو بـتنگ آوریـدش جهـاندار نـو
بـرفت و بـدو داد تـخت و کـلاه بـزرگی و دیـهیم و گـنج و سپـاه
نهـان گشت و گیتی بـرو شد سیاه سـپردش بضحـاک تـخت و کـلاه

اقبال هم جا بجا در کلام خودتلمیحاً اشاراتی راجع به سوانـح مـهم تاریخ ملی به منظور عبرت انگیزی ارائه می کند. این نوع مواد در آثار اردو و بویژه در منظومه های تصویر درد ، بلاد اسلامیه ، صقلیه ، گورستان شاهی، شکوه جواب شکوه ، شمع اور شاعر ، غره شوال ، مسجد قرطبه ، مسجد قوت الاسلام و غیره فراوان وجود دارد. اقبال در این منظومه ها بویژه حال زار و انحطاط مسلمانان و اسباب و علل آن را با دلسوزی بیان می کـند. در آثـار فارسی هم این نوع اشعار عبرت آمیز احیاناً به چشم می خورد، چنانکه در کتاب " رموز بیخودی"در ضمن گفتاری راجع بـه جـمعیت مـلت اسـلامیه سرنوشت امت حضرت موسی علیه السلام یعنی بنی اسرائیل را مایه عبرت دانسته می‌گوید:

در جهان جان امم جمعیت است — در نگر سرّ حرم جمعیت است
عبرتی ای مسلم روشن ضمیر — از مآل امت موسی بگیر
داد چون آن قوم مرکز را ز دست — رشتهٔ جمعیت ملت شکست
آنکه بالید اندر آغوشش رُسل — جزو او داننده اسرار کل
دهر سیلی بر بناگوشش کشید — زندگی خون گشت و از چشمش چکید
رفت نم از ریشه های تاک او — بید مجنون هم نروید خاک او
از گل غربت زبان گم کرده‌ای — هم نوا هم آشیان گم کرده ای
شمع مُرد و نوحه خوان پروانه اش — مشت خاکم لرزد از افسانه اش

یکی دیگر از خصایص مشترک فردوسی و اقبال این است که هر دو شاعر بزرگوار در زمینه های مخصوص شعری خود شیوه های تازه ای را مطرح کردند که مورد تقلید شعرای ما بعد قرار گرفت. فردوسی در حماسه سرایی ملی بلند ترین پایه و مقام منفرد را حائز بوده است. ولو اینکه پیش از فردوسی حماسه سرایی در فارسی آغاز گردیده بود و شعرایی مانند ابو شکور بلخی و رودکی سمرقندی و دقیقی طوسی به سرودن منظومه های حماسی پرداخته اند ، ولی این افتخار فقط نصیب فردوسی بوده است که او هنر حماسه سرایی را به منتهای کمال برساند. بعداً بسیاری از شعرای فارسی در ایران و در شبه‌قاره پاکستان و هند به شاهنامه نویسی گراییدند، و شاهنامه های عدیده مانند شاهنامهٔ احمد تبریزی ، شاه نامهٔ قاسمی، شاهنامهٔ تغلق، شاهنامه کلیم ، شاهنامهٔ بختاور خانی ، شاهنامهٔ قدسی ، شاهنامهٔ نادری و شاهنامه شاه عالم وغیره به منصهٔ ظهور آوردند، ولی هیچ یک از آنها به پایهٔ شاهنامهٔ فردوسی نرسید.

علامه اقبال هم مانند فردوسی در جهان شعر و سخن مقام منفردی را داراست . مبالغه نیست اگر بگوییم حماسه سرایی مانند فردوسی در تمام تاریخ شعر و ادب به وجود نیامده است هیمنطور اقبال نیز در تاریخ شعر و سخن بی مانند است، و کمال هنر او در این است که او از سنتها و شیوه های قدیمی شعری‌بویژه از لحاظ معنوی انحراف کرده موضوعات تازهٔ حکیمانه و فیلسوفانه و مربوط به حقایق زندگانی انفرادی و اجتماعی را در شعر و ادب وارد کرد، و آن را از تنگنای اظهارات شخصی خود شاعر یا مدح سرایی او

درباره دیگران ، خارج کرده حدود آن را وسعت داد، و اهداف عالی ومقاصد شریف انسان سازی و ملت سازی را برای شعر و ادب تعیین نمود.

اقبال هم مانند فردوسی مورد تقلید شعرای معاصر ودورهٔ بعد از خود قرارگرفته است. مخصوصاً در کلام شعرای اردوی معاصر شبه قاره تأثیرات معنوی اقبال را می توان مشاهده نمود.آنها هم در تقلید از اقبال شعر وشاعری را از دایره شخصیت پرستی آزاد نموده و موضوعات ملی و اجتماعی را سرمایهٔ شاعری ساخته اند. ولی شاعری جامع‌الکلام و نادر البیان همچو اقبال دیگر به ظهور نرسیده است.

یکی از اقدار (خصوصیات) مشترک دیگر بین فردوسی و اقبال این است که در کلام هر دو شاعر مطالب حکیمانه و نکات فیلسوفانه به فراوانی وجود دارد. باوجود اینکه حکمت و فلسفه رشتهٔ اختصاصی فردوسی نیست ، و ایراد مباحثی مربوط به فلسفه و حکمت هرگز از اهداف شاهنامه نبوده، ولی باز هم فردوسی جا بجا نکات عمدهٔ حکیمانه را در ضمن بیان وقایع ایراد می‌کند. بویژه در پایان هر داستان و واقعه مطالبی مانند ناپایداری جهان و گردش آسمان و بی مهری و بی وفایی زمانه و این نوع مضامین دیگر را با شیوه‌ای مؤثر و حکیمانه اظهار می دارد.اشعار او در توصیف خرد و دانش نمونهٔ عمدهٔ نکات حکیمانه او ست.

کلام اقبال هم مملو از مطالب حکیمانه و فیلسوفانه می باشد. او از فلسفه و حکمت بهرهٔ وافر داشته و در سطوح دانشگاهی به مطالعهٔ دقیق آن پرداخته بوده است و نظرات و افکار مخصوصی دارد که در حوزهٔ اقبالشناسان و اقبالدوستان به عنوان فلسفهٔ خودی و فلسفهٔ بیخودی شناخته می شود. اقبال این نظرات را در دو کتاب مثنوی به نام " اسرار خودی " و " رموز بیخودی" بتفصیل مورد بحث قرار داده است. آثار دیگر او در حقیقت شرح و تفسیر و توضیح نکات دقیق همین فلسفهٔ اوست.

فردوسی و اقبال بنا بر همین شیوهٔ گفتار حکیمانه از طرف حکیمان و دانایان ملتهای خویش به ترتیب افتخار خطاب " حکیم" و " حکیم الامة" را یافته‌اند.

*****

اندیشه

و

اندیشه مندان (۲)

از : دکتر رضا مصطفوی سبزواری [1]

دو ترجمهٔ سرائیکی ناشناخته از رباعیات خیام و نقد و بررسی آنها

شبه قاره پاک و هند همواره جایگاه و پایگاه زبان و ادب فارسی بوده و بسیاری از متون معتبر این زبان بارها در آن دیار تصحیح و چاپ و انتشار یافته و بسیاری متون ارزنده زبان فارسی نیز با همّت عالمان و عارفان و شاعران آن خطه پهناور و بارآور خلق و ابداع گردیده و متنهای بسیاری شعر یا نثر نیز به زبانهای گونه گون رایج در آن سرزمین، منظوم یا منثور برگردانیده شده است، به گونه‌ای که می‌توان باتوجه به شواهد موجود گفت : کمتر متن معتبر و مهمی در زبان فارسی وجود داشته که به یکی از زبانهای شبه قاره پاک و هند ترجمه نشده باشد و در این میان بعضی متون فارسی چندین بار به برخی زبانهای شبه‌قاره برگردانیده شده است. مثلاً تا سال ۱۳۵۰ ش کتاب کشف المحجوب هجویری پانزده بار، دیوان حافظ بیست و دوبار و گلستان سعدی بیست و نه بار و مثنوی مولانا جلال الدین و همچنین رباعیات خیام هر یک هجده بار فقط (۱) به اردو ترجمه شده است که بی شک پاره ای از ترجمه ها نیز در این آمار (۲) نیامده است . جای نهایت شگفتی است که گاه شهرت و آوازهٔ بعضی شاعران ادب فارسی و آثار آنان به استناد نسخه های خطی و آثار ترجمه شدهٔ آنها در شبه قاره بیش از حد تصوّر بوده است.(۳) از جملهٔ همین متون ترجمه شدهٔ زبان فارسی در شبه قاره رباعیات حکیم ابو حفص یا ابوالفتح غیاث - الدین عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری (۴) معروف به حکیم خیام است که پژوهشهای خیام شناسی در شبه قاره هند و پاکستان البته بجز نسخه های خطی موجود و چاپ متن اصلی رباعیات و یا چاپهای گوناگون آن و نیز به غیر از کتابهای تحقیقی مستقل دربارهٔ خیام و رباعیات او، شامل دو دسته

---

۱ - استاد دانشگاه و رایزن فرهنگی ج.ا.ایران - اسلام آباد.

زیراست :

الف : برگردان رباعیات خیام به نظم ؛

ب : برگردان رباعیات خیام به نثر همراه با شرح و توضیح .

ما در این مقدمه فقط به نمونه هایی از دو دسته اخیراشارت می کنیم .

الف : نمونه های دستهٔ اول عبارت است از :

نذرخیام:ترجمهٔ منظوم رباعیات خیام از راجا مکهن لال در سال ۱۲۶۰ه‍ ق شامل ۳۲۳ رباعی که ظاهراً نخستین ترجمه اردوی رباعیات خیام محسوب می گردد .

تاج الکلام : از لایق حسین قوی امروهوی شامل ۷۶۴ (؟) رباعی خیام به نظم، چ دهلی، مطبع شاه جهانی .

خم خانه خیام : از افسرالشعرا، آغا شاعر قزلباش (م ۱۳۶۰ ه‍) باترجمهٔ حدود دویست رباعی به صورت اردو چاپ دهلی ۱۳۴۶ (ه‍ق) .

خمکده خیام : از ناز والی خیرپور سنده شامل منتخبی از رباعیات خیام و ترجمهٔ آنها به صورت منظوم خیرپور سنده (س. ن) .

ترجمه منظوم : از سید شاه محمد در سدهٔ چهاردهم هجری قمری .

ترجمهٔ منظوم : از واقف امروهوی چاپ دهلی ۱۳۸۰ ه‍ق .

مقام خیام : ترجمهٔ منظوم رباعیات خیام از عبدالرحمان طارق چاپ لاهور، مکتبهٔ نواز، ۱۳۷۱ ه‍ق .

می دوآتشه : ترجمهٔ منظوم رباعیات خیام شامل شصت و سه رباعی خیام و برهمان وزن از سید کاظم علی شوکت بلگرامی (م ۱۳۴۲ ه‍ق). این ترجمه از ترجمهٔ انگلیسی وین فیلد (۶) استفاده شده و هر رباعی اردو روبروی متن انگلیسی قرار دارد. این ترجمه شرح احوال خیام و هم مترجم را به قلم پسرش

سید محمد علی بلگرامی همراه با تقریظهایی از مشاهیر نیز در بردارد. کتاب چاپ حیدرآباد دکن در مکتبه ابراهیمیه (س، ن) است.

دو جام: ترجمهٔ منظوم صد و شصت رباعی خیام در قالب قطعه و دوبیتی از عبدالحمید عدم (م ۱۳۹۸). این کتاب در مکتبه ماحول در سال ۱۳۸۰ هـ ق در کراچی انتشار یافته است.

خیمه کی آس پاس: ترجمهٔ منظوم ۷۵ رباعی خیام از میراجی از روی ترجمه انگلیسی ادوارد فیتز جرالد (۵) است که این ترجمه انگلیسی در سالهای ۶ - ۱۳۷۵ و مجدداً ۱۲۸۹ به چاپ رسیده است و ترجمهٔ اردوی آن در سال ۱۳۸۴ هـ ق در لاهور به چاپ رسیده و پروفسور جیلانی کامران بر آن دیباچه نوشته است.

ب: اما ترجمهٔ به نثر و شرح رباعیات خیام نیز بارها در شبه قاره انجام گرفته است که نمونه هایی از آنها به شرح زیر است:

خم خانهٔ خیام: ترجمه و شرح رباعیات خیام همراه با شرح احوال شاعر و شعر او از سید احمد علی حسینی نشتر شادانی رامپوری است که به سال ۱۳۵۶ هـ ق در لاهور انتشار یافته است.

رباعیات عمر خیام: وسیلهٔ محشر نقوی از روی ترجمهٔ انگلیسی به اردو برگردانیده شده و همراه با ترجمهٔ انگلیسی فیتز جرالد در مطبع اعظم حیدرآباد دکن به سال ۱۳۶۵ هـ ق انتشار یافته است.

بادهٔ گلفام: ترجمهٔ به نثر از محمد سعید شیداهمراه با زندگینامه، چاپ لاهور، تاج بک دپو (س. ن).

رباعیات حکیم عمر خیام: با شرح و ترجمه و نقد آنها از جلال الدین احمد جعفری زینبی الله آبادی وسیلهٔ تاج بکدپو (س. ن) در لاهور انتشار یافته است.

میکدهٔ خیام: شرح و ترجمه دیگری از رباعیات خیام است که وسیلهٔ محمد محمود شادان رامپوری و مفتی محمد مظهر جلیل شادانی در سال ۱۳۵۳ هـ با تجدید نظر سید اولاد حسین شادان بلگرامی به انجام رسیده و در سال ۱۳۵۴

(ه‍ق) وسیلهٔ شیخ مبارک علی در لاهور چاپ شده است.
میکده خیام یعنی رباعیات خیام: ترجمه و شرح نسیم که به سال ۱۳۸۸ در لاهور انتشار یافته است و بالاخره از میان ترجمه ها و شرحهای رباعیات خیام می توان به ترجمه و شرح امام الدین چاپ لاهور (س.ن) ترجمه و توضیح محمد نذیر چاپ پیشاور به سال ۱۳۸۴ (ه‍ق) اشاره کرد.

اما از رباعیات خیام دو ترجمه به زبان سرائیکی وجود دارد یکی از آنها می گلفام نام دارد که ترجمهٔ منظوم سرائیکی رباعیات عمر خیام است و وسیله دکتر مهر عبدالحق به انجام رسیده و به سال ۱۹۷۳ در ملتان پاکستان انتشار یافته است و دومی شاهکار نام دارد که عبدالعزیز نشتر غوری به سال ۱۹۷۱ میلادی از رباعیات خیام به زبان سرائیکی به انجام رسانیده است، البته پیش از نقد و بررسی ترجمهٔ های منظوم سرائیکی رباعیات خیام لازم است مقدمتاً دربارهٔ زبان سرائیکی توضیحی داده شود.

زبانی که در منطقه های مرکز پاکستان شامل شهرهای: میان والی، رحیم یار خان، بهاول نگر، مولتان، مظفرگره، بهکر، لیه، دیره اسماعیل خان، دیره غازی خان و شهرستانهای بالای ایالت سند سالها رواج داشته، امروزه به نام سرائیکی شهرت دارد که البته تا سال ۱۹۶۳ بانامهایی مانند: ملتانی، بهاولپوری، اوچی، دیره وال و همچنین سرائیکی معروف بوده است و پس از کنفرانس ملتان در سال ۱۹۶۳ باهمکاری دو انجمن ادبی به نامهای «بزم ثقافت ملتان» و «مجلس ادبی سرائیکی بهاولپور» در اجلاسی چنین به تصویب رسید که همهٔ زبانهای منطقهٔ جنوبی پنجاب به نام سرائیکی خوانده شود.

سرائیکی از مهمترین زبانهای محلی پاکستان محسوب می گردد که حدود پانزده میلیون تن با این زبان تکلم می کنند و در این حالی است که مردم پنجاب آن را یکی از گویشهای زبان ملی خود یعنی پنجاب محسوب می‌دارند(۷).

در دورهٔ اسلامی پس از این که سند و ملتان در سال ۹۲ ه‍ق به دست مسلمانان فتح گردید، مورخان و پژوهشگران دورهٔ اسلامی همه جا از این زبان به عنوان زبان سندی یاد کرده اند(۸). شادروان پیر حسام الدین راشدی نیز آن را یکی از چهار گویش سند دانسته که مردم ناحیهٔ شرقی سند و بهاولپور به آن سخن گویند (۹).

برای گسترش و پیشرفت زبان سرائیکی انجمن هایی به نام «انجمن ادبی سرائیکی» در شهر بهاولپور، «مجلس ادبی سرائیکی ملتان»، «بزم ثقافت ملتان دائر گردید و کتابها و مقاله های زیادی دربارهٔ ادب و فرهنگ و مردم و تاریخچهٔ زبان سرائیکی انتشار داد، دربارهٔ وجه تسمیهٔ «سرائیکی» دانشمندانی مانند پروفسور دلشاد کلانچوی اظهار نظر هایی کرده اند (۱۰) و از جمله محقق گرانمایهٔ ایرانی ابوریحان بیرونی آن را مأخوذ از «سوتیرا» (۱۱) دانسته است که زبان منسوب به آنجا به «سویراکی» شهرت داشته و به مرور زبان به سرائیکی تغییر یافته است (۱۲).

ادبیات سرائیکی نسبت به زبانهای دیگر پاکستان غنی و پرباراست و دلیل آن هم وجود عارفان و صوفیان والامقامی از جمله بهاءالدین زکریا سهروردی ملتانی، شمس الدین سبزواری، جلال الدین بخارایی وغیره بوده است. ادبیات سرائیکی از سدهٔ هفتم هجری رشد بیشتری داشته و اشلوک (=اقوال) فریدالدین گنج شکر (۱۳) از نمونهٔ های این بالندگی محسوب می‌گردد.(۱۴)

یکی از مضامین ادبی شعرا و نویسندگان سرائیکی که البته باسبکی هنرمندانه هم بیان گردیده، مرثیه سرایی آنها در وصف حضرت سید الشهدا امام حسین (ع) است و بدین جهت باید آنان را در مرثیه سرایی سرآمد شاعران شبه قاره محسوب داشت (۱۵)، این موضوع یعنی وجود آثار منظوم و منثور شاعران سرائیکی دربارهٔ مرثیه سرایی و مصائب شهدای کربلا مورد تأیید دیگر پژوهشگران وازجمله پروفسوردلشادکلانچوی‌نیزبوده است(۱۶).

از شاعران مشهور زبان سرائیکی می توان فریدالدین گنج شکر(۱۷)، مولوی عبدالکریم، علی حیدر، لطف علی، سچل سرمست، حافظ جمال الله، شاه مراد، منشی غلام حسین شیدا، خواجه فرید، جمال خان لغاری، مادهولال حسین و پس از خواجه فرید که باید او را نمایندهٔ طراز اول شعر سرائیکی دانست، شاعرانی مانند بهار ملتانی، عاشق ملتانی، مضطر ملتانی، خرم بهاولپوری را باید کرد و از شاعران معاصر سرائیکی نیز می توان از خلیق ملتانی، حسن رضاگردیزی، نقوی احمد پوری، ریاض رضوی، صدیق طاهر، اقبال سوکری و جانباز جتوئی یاد کرد.

ادبیات منثور سرائیکی نیز در خور توجه است که ترجمهٔ اشعار فارسی به زبان سرائیکی هم درمیان آنها دیده می شود و از جملهٔ این نویسندگان

سرائیکی می توان پروفسور دلشاد کلانچوی را یاد کرد که غزلیات غالب دهلوی را به نثر سرائیکی ترجمه کرده و دیگری دکتر مهر عبدالحق از ادبای بنام سرائیکی است که قرآن مجید را به زبان سرائیکی برگردانیده و یکی از کارهای با ارزش دیگر او ترجمهٔ رباعیات خیام به زبان سرائیکی است.

می گلفام ترجمهٔ منظوم رباعیات خیام به زبان سرائیکی است که دکتر مهر عبدالحق برای نخستین بار در سال ۱۹۷۳ در ملتان پاکستان چاپ و منتشر کرد. در این ترجمه ۳۱۳ رباعی خیام باترتیب حرف قافیه نقل گردیده و سپس ترجمهٔ هر رباعی به صورت منظوم در زیر هر رباعی خیام آمده است.

مترجم ابتدا پیشگفتاری تحت عنوان پیش لفظ آورده که در آن به زندگینامهٔ خیام پرداخته و ۱۳ کتاب از معروفترین آثار منسوب به او را ذکر کرده است.

مترجم سرائیکی رباعیات خیام ظاهرا از وسواسی علمی برخوردار بوده و از اینکه نتوانسته نسخهٔ قابل اعتمادی از رباعیات اصیل خیام را برای ترجمه به دست آورد، ابراز تأسف کرده (۱۸) و سپس در مورد معتبر ترین نسخه رباعیات خیام به گفته سید سلیمان ندوی، استناد می کند که او گفته اصل آن نسخه در سال ۸۶۵ هـ ق در تبریز نگارش یافته و دارای ۱۵۸ رباعی می باشد و در کتابخانهٔ بودلین نگهداری می گردد(۱۹). مترجم رباعیات خیام سپس به چهارده نسخه خطی دیگر موجود در جهان اشارت می کند و محل نگهداری آن نسخه ها و همچنین تعداد رباعیات مندرج در هر نسخه را نیز ذکر می کند و چنین می نماید که احتمالاً خود او آن نسخه را دیده بوده است.

تعداد رباعیات این نسخه ها متفاوت است، کمترین تعداد براساس ذکر مترجم رباعیات خیام ۱۴۳ رباعی است و در کتابخانهٔ مملوکهٔ سید سلیم صاحب (لاهور) و ظاهراً نسخه ای دیگر باهمین تعداد رباعی در شهر پتنای هندوستان (۲۰) و نسخه دیگری باهمین تعداد در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می گردد (۲۱) و در سال ۸۶۹ استنساخ گردیده و بیشترین تعداد ۸۰۱ رباعی است که در کتابخانه کیمبرج انگلستان وجود دارد و به سال ۱۱۹۵ هـ ق نوشته شده است. در خور توجه این است که در استنساخ این نسخه ها هر چه به زمان ما نزدیکتر می شود بر تعداد رباعیات نسخه ها افزوده می گردد.

پانزده نسخه دیگری که مورد بررسی مترجم سرائیکی خیام قرار گرفته به نقل خود او به این شرح است:

۱ - نسخهٔ قدیمی ایران سال ۶۰۲ (هـق)؛
۲ - نسخهٔ قدیمی انگلستان که بوئن آن را ترجمه کرده، ۶۵۸ (هـق)؛
۳ - نسخهٔ بابوگوری پرشاد سکسینا لکهنو، هندوستان (۸۲۶ هـق) ۲۰۶ رباعی ؛
۴ - نسخهٔ پاریس ، ۸۵۲ (هـق)؛
۵ - نسخهٔ قسطنطنیه ۸۶۱ (هـق)؛
۶ - ایضاً ۸۶۴ (هـق)؛
۷ - نسخهٔ کتابخانهٔ بودلین ۸۶۵ (هـق)با ۱۵۸ رباعی ؛
۸ - نسخهٔ مملوکهٔ سید سلیم لاهور ۸۶۸ (هـق)، با۱۴۳ رباعی ؛
۹ - نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس ۸۶۹ (هـق)؛
۱۰ - نسخهٔ مملوکه سید نجیب اشرف ندوی ۹۱۱ (هـق)؛
۱۱ - نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس ۹۲۰ (هـق) با ۲۱۳ رباعی ؛
۱۲ - نسخهٔ اساسی چاپخانهٔ کاویانی برلن ۹۰۰ (هـق)، با ۳۲۹ رباعی ؛
۱۳ - ایضاً ۸۲۳ - اف، اف، ۹۲ - ۱۱۳، ۹۳۱ (هـق) با ۳۴۹ رباعی ؛
۱۴ - نسخه کتابخانه خاورشناسی پتنا، ۲ - ۹۶۱ (هـق)، با ۶۱۳ رباعی ؛
۱۵ - نسخه کتابخانه دانشگاه کیمبرج انگلستان ۱۱۹۵ (هـق)با ۸۰۱ رباعی ؛

مترجم سرائیکی رباعیات خیام باتوجه به تعدد و تفاوت رباعیات خیام در نسخه های مختلف، مشخص کردن دقیق رباعیات اصیل راکه مورد قبول صاحب‌نظران نیز قرار گیرد، کاری دشوار دانسته است. این دانشمند سرائیکی همه جا متن مورد ترجمهٔ خود را همان متن رباعیات خیام می داند و حتی متن مصحّح محمد علی فروغی و دکتر غنی سبزواری را از جهت اعتبار علمی در درجه دوم اهمیت می شمارد (۲۲). پس از اینکه این مترجم سرائیکی، متن رباعیات خیام را برای ترجمه انتخاب می کند، رایزن فرهنگی وقت پاکستان (۲۳) از شهر راولپندی پاکستان متن تصحیح شدهٔ محمد علی فروغی و دکتر قاسم غنی سبزواری را برای مترجم ارسال می دارد که به گفته مترجم در آن چاپ ۱۷۸ رباعی اصلاً (۲۴) از خیام دانسته شده است اما مترجم در برگردان رباعیات خیام اصل را برنسخهٔ سید سلیمان ندوی قرار می‌دهد و البته با تعهد و امانت داری ای که دارد اختلاف هر چهار نسخه (۲۵) منتخب خود را در حاشیهٔ متن منتخب خود ذکر می کند. دکتر مهر عبدالحق به وجود اشتباهاتی نیز در نسخهٔ قزوینی اشارت دارد، مثلاً رباعیهای

شماره‌های ۱۱ و ۳۶ آن نسخه را که به صورت زیر ضبط شده باهم می سنجد:

ای آمده از عالم روحانی تفت
حیران شده در پنج و چهاروشش و هفت
می خور چوندانی از کجا آمده ای
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت (۲۶)

* * *

در یاب که از روح جدا خواهی رفت
در پردهٔ اسرار خدا خواهی رفت
می نوش ندانی از کجا آمده ای
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت (۲۷)

مترجم سرائیکی رباعیات خیام دربارهٔ این دو رباعی چنین اظهار عقیده می کند که تکرار کامل مصراع چهارم در این دو رباعی دلیل این است که باید آنها از دو شاعر مختلف باشد و بنا بر این رباعی دوم حتماً از خیام نیست.

نیز رباعی های شمارهٔ ۸۷ و ۸۸ نسخهٔ فروغی را که به صورت زیر نقل گردیده و مضمون آنها تقریباً شبیه به هم است باهم مقایسه می کند:

گویند بهشت و حورعین خواهد بود
آنجا می و شیر و انگبین خواهد بود
گر ما می و معشوق گزیدیم چه باک
چون عاقبت کارچنین خواهد بود (۲۸)

گویند بهشت و حوروکوثر باشد جوی می و شیر و شهد و شکر باشد
پرکن قدح باده و بردستم نه نقدی ز هزار نسیه خوشتر باشد (۲۹)

دکتر عبدالحق براین باوراست که باتوجه به اینکه موضع هر دو رباعی یکی است و ذوق و سلیقه نیز رباعی دوم را بر رباعی نخستین برتری می‌دهد، بنابراین رباعی نخستین که در نسخه فروغی آمده از خیام نیست.

برای مترجم سرائیکی رباعیات خیام، قدرت زبان سرائیکی برای ترجمهٔ فارسی رباعیات اهمیت خاصی دارد و براین باوراست که در هر زبان واژه‌ها به جامعهٔ آن زبان تعلق دارند، در حالی که در جامعهٔ دیگر آن نقش را ندارند، به باور او رابطهٔ زبان سرائیکی بازبان فارسی چندان نزدیک است که در زبان ملی خود او یعنی اردو هم چنین نزدیکی ای وجود ندارد، همچنین نه

تنها طبیعت این دو زبان یکی است بلکه بیشتر مواد واژه ها نیز مشترک است و حتی تصریف افعال نیز در هر دو زبان مشابه دیگری است و علاوه براینها هر دو زبان از جهت دستوری هم خاصیت اختصار سازی (۳۰) و ادغام مشترکی دارد (۳۱) بدیهی است مشترکات یاد شده در زبان سرائیکی و فارسی کار ترجمه را آسان می کند و سبب می گردد که در ترجمهٔ اشعار، مفاهیم متن اصلی بیشتر و بهتر قابل انتقال باشد و همین نزدیکی زبانهای سرائیکی و فارسی باعث شده تا مترجم بتواند از عهده ترجمه مصرع به مصرع که البته خودکاری دشوار است ، نیز برآید تاهم ترتیب مصرعها در ترجمه حفظ گردد و هم روح اصلی مفاهیم آسیب نبیند .

مترجم سرائیکی رباعیات خیام خود را مقید ساخته تا به هنگام ترجمهٔ رباعی به رباعی ، بحر عروضی را نیز رعایت کند. امّاانتخاب بحر اختصاصی برای رباعی دشوار می نموده زیرا کسرهٔ اضافهٔ فارسی در زبان سرائیکی کمتر استعمال دارد و بنابراین از میان بحرهای رایج بحری را که آهنگین نیز بوده انتخاب کرده که آن بحر متدارک مسجع است و البته خود را مقید ساخته تا در سراسر ترجمهٔ خود ازاین بحر استفاده کند. لطف این کاراین است که خواننده پس از خواندن سه چهار رباعی ، دیگر در خواندن رباعی ها اشکالی احساس نمی کند. بحر انتخاب شده هفت رکن به صورت زیر دارد :

فِعلُن فِعلُن فِعلُن فِعلُن فِعلُن فِعلُن فِعلُن (۳۲)

در ترجمهٔ منظوم رباعیات خیام مأنوسترین بحر شعر سرائیکی نیز بکار گرفته شده که قبلاً هم بعضی آثار ادبی در این بحر سروده شده و این بحر یعنی دُوهرَه (۳۳) معروف ترین قالب شعری زبان سرائیکی همان بحری است که بیشتر شاعران مشهور سرائیکی آن را برای دوبیتی های سرائیکی بکار برده‌اند و این در حالی است که زبان ترجمه نیز در این ترجمهٔ منظوم در عین روانی، رساهم هست و باداشتن همهٔ این اوصاف روح ترجمه نیز حفظ شده و با سرشت زبان سرائیکی همخوانی دارد .

برروی هم و دریک ارزشیابی حساب شده و کوتاه باید گفت دقت دکتر مهر عبدالحق در ترجمهٔ رباعیات خیام سبب گردیده تا ترجمهٔ منظوم سرائیکی او به اصل خود بسیار نزدیک گردد (۳۴) و بنابراین درمیان همه ترجمه های شبه قاره از امتیاز بالایی برخوردار باشد و همهٔ اینها در حالی است که متن اصلی منتخب مترجم نیز یکی از نسخه های صحیح رباعیات

خیام بوده است.

الیاس عشقی (۳۵) یکی از محققان ادبی پاکستانی در سال ۱۹۷۲ در شهر ملتان دربارهٔ ارزش ترجمهٔ دکتر مهر عبدالحق، سخنی کوتاه و مزاح آمیز و پرمعنایی گفته که: «ترجمهٔ دکتر مهر عبدالحق زن زیبائی را ماند که وفادار نیز هست و او با ترجمه دقیق خود از رباعیات خیام این گفتهٔ مشهور را که «ترجمه همانند زنی است که اگر زیبا است وفادار نیست و اگر وفادار است، زیبا نیست»، باطل گردانیده است» (۳۶).

دربارهٔ ترجمه منظوم سرائیکی دکتر مهر عبدالحق، آقای قاضی رازی یکی از منتقدان زبان سرائیکی مقاله ای به زبان سرائیکی نوشته (۳۷) و ضمن آن گفته است که خوب بود ترجمهٔ رباعیات خیام در همان بحر خود رباعیات سروده می شد، در حالی که مترجم، ترجمهٔ اشعار را در بحر متدارک مسجع سالم سروده که این موضوع از یک سو ضعف مترجم منظوم رباعیات به شمار می رود و از سوی دیگر، خود ناتوانی زبان سرائیکی را ثابت می کند و این در حالی است که به استناد «دوهره» ها یعنی دوبیتی های خواجه غریب نواز ثابت شده است که زبان سرائیکی زبانی گسترده و قوی است (۳۸).

همچنین آقای قاضی رازی اعتقاد دارد که ترجمهٔ سرائیکی آقای دکتر مهر عبدالحق زیبایی و قوت تألیف رباعیات خیام را ندارد و این موضوع بدان جهت است که شراب و کباب و مضامینی از این قبیل که در رباعیات خیام آمده، مضامینی خلاف مزاج و سرشت زبان و ادبیات سرائیکی محسوب می‌گردد (۳۹) و البته چنین مضامینی در این زبان وجود ندارد؛ منتقد رباعیات خیام بر این باور است که مترجم رباعیات خیام باید به جای ترجمهٔ این اثر خیام به ترجمه آثار شاعران دیگری می پرداخت که فاقد مفاهیم مربوط به شراب و کباب و از این دست مفاهیم است.

از انتقادهای دیگر او این است که در ترجمهٔ سرائیکی رباعیات، پاره‌ای اغلاط دستوری و معانی وجود دارد و نکات مربوط به تذکیر و تأنیث نیز در زبان ترجمه رعایت نشده است (۴۰) همچنین فصاحت و بلاغت و شیرینی و سرمستی ای که در رباعیات عمر خیام وجود دارد، نیز در ترجمهٔ سرائیکی وجود ندارد (۴۱).

از داوریهای غیر علمی و متعصبانهٔ دیگر آقای قاضی رازی یکی هم این است که چرا در ترجمهٔ سرائیکی واژه های زیادی از فارسی و عربی (۴۲)آمده

در حالی که این امری طبیعی و بدیهی است و در همهٔ زبانهای شبه قاره حتی تاحدود ۶۰ در صد از واژه های فارسی استفاده شده است . گاه نیز ضمن ترجمه سرائیکی، کلمه هایی برای تکمیل وزن شعر آورده شده که معادل آنها در اصل رباعیات وجود ندارد (۴۳) گاهی نیز ترجمهٔ رباعیات فاقد وزن است (۴۴) و گاهی نیز قافیه آنها درست نیست مثلاً سر (به فتح) با سر (به کسر) قافیه شده است . گاهی نیز کلمه ای در یک مصراع تکرار شده (۴۵) و نیز گاهی کلمه‌ای بازاری و غیر ادبی در ترجمه بکار گرفته شده است (۴۶).

بر روی هم باید گفت داوریهای آقای قاضی رازی، تا اندازه ای تعصب آمیز و در مواردی هم نیز غیر علمی است .

ترجمهٔ دیگر رباعیات خیام در زبان سرائیکی ، شهکار نام دارد که پیش از ترجمه دکتر عبدالحق وسیلهٔ یک شاعر معروف پاکستانی به نام عبدالعزیز نشتر غوری (۴۷) از سوی آکادمی «سرائیکی ادبی مجلس» در شهر بهاولپور پاکستان در سال ۱۹۷۱ انتشار یافته است و این فضل تقدم ترجمهٔ رباعیات خیام به زبان سرائیکی همیشه برای او محفوظ است . در این ترجمه منظوم حدود ۷۸ (۴۸) رباعی از خیام ترجمه شده که هر رباعی خیام روی یک صفحه تنظیم گردیده و ترجمهٔ منظوم سرائیکی در زیر آن آمده است . مترجم در این ترجمه پای بند ترجمه تحت اللفظی نبوده و فقط می خواسته معنا را بخوبی به خواننده انتقال دهد و بنابراین ترجمه ای آزاد است که گاه نیز از معنای اصلی فراتر رفته است . نکتهٔ دیگر در این ترجمه آن است که برخلاف دکتر عبدالحق که ترجمهٔ منظوم همهٔ رباعیات را فقط در یک بحر عروضی سروده بود، او از بحور گوناگون استفاده کرده است . متن رباعیات خیام در ترجمهٔ منظوم نشتر غوری، برخلاف ترجمهٔ عبدالحق از هر نسخه بدلی خالی است .

لازم به یاد آوری است که ترجمهٔ رباعیات خیام به زبان سرائیکی علاوه بر دو ترجمهٔ منظوم مستقل یاد شده ، بازهم به صورت پراکنده در پاکستان رواج داشته است . مثلاً به عنوان نمونه می توان از ترجمهٔ منظوم سرائیکی دکتر ایاز احمد (۴۹) یادکرد. کتاب او «دهیر برساتان دی بعد» (۵۰) یعنی : «بعد از باران زیاد» نام دارد که در آن منتخبی از اشعار سه شاعر به شعر سرائیکی ترجمه شده است و آن سه شاعر عبارتند از : فیض احمد فیض، احمد فراز ، عمر خیام ، در این کتاب فقط پنج رباعی (۵۱) از خیام نقل شده که ترجمهٔ سرائیکی هر رباعی در زیر آن آمده است .

پانوشتها و منابع مقاله

۱ - این آمار فقط برای زبان اردو و بجز آثار فارسی ترجمه شده به زبانهای دیگر شبه قاره است.

۲ - ر.ک : ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی تألیف اختر راهی از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، مقدمهٔ کتاب

۳ - برای نمونه مراجعه شود به مقاله مفصل نگارنده با عنوان :« عطار در هند» در مجلهٔ نامهٔ پارسی، سال اول، شمارهٔ اول، تابستان ۱۳۷۵

۴ - نام کامل خیام ، بر اساس تحقیق استاد همایی در مقدمهٔ طربخانه است. ر.ک. طربخانه از انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۳ ، تهران ، ص ۳

۵ - Edward Fitzgerald

۶ - Whin field

۷ - ر.ک: پایان نامهٔ آقای C.CHAKALE تحت عنوان : سرائیکی زبان مرکزی پاکستان به زبان انگلیسی

۸ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم از مقدسی، مروج الذهب از مسعودی المسالک و الممالک ابن حوقل

۹ - ر.ک« سندی ادب» تالیف پیر حسام الدین راشدی

۱۰ - ر.ک : سرائیکی اور اسکی نثر، دلشاد کلانچوی ۱۹۸۲

۱۱ - منطقه ای در جنوب غربی ملتان پاکستان است

۱۲ - به نقل دلشاد کلانچوی در سرائیکی اوراسکی نثر، ۱۹۸۲

۱۳ - ر.ک: مقاله نگارنده باعنوان : اسرار الاولیا و بابا فرید ، مجلهٔ تحقیقات فارسی ، بیاض سال چهارم، شماره ۲ ، ژوئیه - دسامبر، ۱۹۸۴ ، دهلی.

۱۴ - ر.ک: کتاب « زبان سرائیکی ، زبان مرکزی پاکستان «تألیف » سی شیکل، ص ۸ به بعد

۱۵ - مأخذ پیشین

۱۶ - ر.ک :سرائیکی اوراسکی نثر ، دلشاد کلانچوی ، ۱۹۸۲

۱۷ - ر.ک: مقاله نگارنده ، مذکور در پاورقی شمارهٔ (۱۳)

۱۸ - می گلفام ، مقدمه ، ص ۷۵

۱۹ - می گلفام ، ص ۷۶

۲۰ - از این نسخه با نام :« نسخه مملوکه سید نجیب اشرف ندوی » یاد شده است.

۲۱ - می گلفام ص ۷۶

۲۲ - می گلفام، ص ۹۴

۲۳ - به نقل مترجم در آن هنگام آقای دکتر عبدالله مظاهری رایزن فرهنگی وقت در پاکستان بوده است.

۲۴ - البته محمد علی فروغی مصحح محترم رباعیات خیام چنین ادعایی نداشته است: او خود در مقدمهٔ رباعیاتی که به چاپ رسانیده می نویسد : باید تصریح کنم، این رباعیها که ما اختیار کرده و به نام خیام قلمداد می کنیم ، مدعی نیستیم که به طور یقین از خیام است یا اینکه رباعیات خیام منحصر به این است که ما فراهم آورده ایم ،به نظر ما اینها از نوع سخن حکیم نیشابور است و می تواند کلام او باشد(رباعیات حکیم خیام نیشابوری ، با مقدمه و حواشی جناب آقای محمد علی فروغی و آقای دکتر غنی ، ۱۳۲۰ ص ۸ - ۶۷)

۲۵ - نسخه های منتخب مترجم سرائیکی رباعیات خیام بنابر نقل او عبارت است از :الف : نسخهٔ سید سلیمان ندوی، ب:نسخهٔ ایرانی،ج :نسخهٔ نول کشور، د: نسخهٔ شیخ مبارک علی

۲۶ - رباعیات خیام چ تزوینی ص ۷۳

۲۷ - مأخذ پیشین ص ۸۰

۲۸ - مأخذ پیشین ص ۹۲

۲۹ - مأخذ پیشین ص ۹۳

۳۰ - Contraction

۳۱ - می گلفام، ص ۹۳

۳۲ - می گلفام ص ۹۴

۳۳ - "DOHRA"

۳۴ - مأخذ پیشین ص ۷۰ - ۶۹

۳۵ - مدیر سابق رادیو پاکستان در شهر ملتان ، شاعر زبان فارسی که مجموعه اشعارش به نام : «شعر آشوب» به چاپ رسیده است.

۳۶ - می گلفام ، مقدمهٔ الیاس عشقی، ص ۷۱

۳۷ - مجلهٔ «سرائیکی ادب » ملتان ، اکتبر ۱۹۴۷ ص ۱۷ تا ۲۴ ، تحت عنوان : نگاهی به می گلفام.

۳۸ - مأخذ پیشین ، صفحه ۱۷

۳۹ - مأخذ پیشین ، صفحهٔ ۱۸

۴۰ - مأخذ و صفحهٔ پیشین .

۴۱ - مأخذ و صفحهٔ پیشین.

۴۲ - مأخذ پیشین ، ص ۱۹

۴۳ - مأخذ پیشین ، ص ۲۰

۴۴ - مأخذ پیشین ، ص ۲۱

۴۵ - مأخذ و صفحه پیشین.

۴۶ - مأخذ و صفحه پیشین ص ۲۳

۴۷ - نشتر غوری دانش آموخته دانشگاه پنجاب بود، نیاکان او در قرن دوازده میلادی به همراه سلطان شهاب الدین غوری از غور افغانستان به دهلی آمده بودند و ابتدا درتونک و از قرن گذشته در بهاولپور مستقر گردیده بودند (نقل از مقدمه انگلیسی کتاب شهکار)

۴۸ - نخستین چاپ ترجمه فیتزجرالد(Edward Fitzgeral) هم در اروپا که به سال ۱۸۵۹ انجام گرفت فقط شامل ۷۵ رباعی بود و این نزدیکی تعداد رباعیات محل تأمل است.

۴۹ - دکتر ایاز احمد طبیب سنتی و درحال حاضر مقیم صادق آباد از توابع بهاولپور پاکستان و از علاقه مندان به زبان فارسی است. به زبان سرائیکی شعر می سراید و می تواند اشعار اردو را به شعر سرائیکی به روانی ترجمه کند. در ملاقاتی که با او دست داد می گفت : دیوان خواجه فرید را خوانده و دیوان حافظ و رباعیات خیام را کم ولی خوب به زبان سرائیکی و منظوم ترجمه کرده است. او در سالهای ۹۰ تا ۹۲ دبیر آکادمی «انجمن ادبی سرائیکی» بوده است.

۵۰ - دهیر برساتان دی بعد ، منتخب کلام :فیض ، فراز ، عمر خیام ، منظوم سرائیکی ترجمه ، دکتر ایاز احمد ایاز

۵۱ - ر.ک: ص ۵۸ مأخذ پیشین.

* * * * *

دکتر نورالاسلام صدیقی[1]

دکتر ذاکر حسین شخصیت چند بعدی

شادروان دکتر ذاکر حسین یکی از دانایان و دانشمندان قرن بیستم میلادی در کشور هند بوده است. از ابتدای عهد جوانی تا پایان زندگانی خود خدمات کشوری و ملّی گوناگونی را انجام داد، و واقعاً دارای شخصیتی چند بعدی بود. خیلی ذهین و فطین و باهوش بود و در سراسر زندگیش هم یک غمخوار بنی آدم می‌بود. این شادروان از نظر علمی یک معلم و متفکر برجسته و از نظر مدیریت یک مدیر و یک خادم کشور و ملت بود. بهمین سبب بود که در دلهای هر که و مه جای و مقامی عالی می داشت.

دکتر ذاکر حسین در سال ۱۸۹۷ میلادی در شهر حیدرآباد چشم به جهان گشود و تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود پایان داد. بعد از تحصیلات دبیرستانی مستقیماً در دانشگاه اسلامی علیگره، ثبت نام کرد. آنجا در سال ۱۹۱۸ میلادی در دورهٔ لیسانس موفق شد و بعد ازان در مضمون اقتصاد فوق لیسانس خود را به اتمام رساند. در آخر در همان دانشگاه بحیث یک استادیار مأموریت یافت.

در آن زمان در حدود سال ۱۹۲۰ میلادی در محیط اجتماعی و سیاسی و علمی شبه قاره، هندیان از طرف انگلیسیان بسیار زیرفشار و رنجور و دل گرفته بودند. اینان در پنجهٔ جورو استبداد اهل فرنگ گرفتار بودند. بیشتر دبیرستانها و دانشکده ها و حوزه های علمیه تحت تاثیر اهل فرنگ بودند. گروهی از آزادیخواهان هند از جمله مهاتماگاندی، حکیم اجمل خان، مولانا ابوالکلام آزاد، دکتر مختار احمد انصاری و علی برادران و رهبران دیگر می‌خواستند که مردم را ازاین لعنت تسلّط نجات دهند. ایشان احساس کردند که تا آن وقت که غلبه و تسلط اهل فرنگ در هند تمام نشود ما نمی توانیم یک قدم در راه هدف‌مان پیشرفت کنیم. گاندی و همکارانش در «تحریک ترک موالات» یعنی عدم تعاون و اشتراک با دولت انگلیسیان مشغول بودند. چندین نفر از اعضای این گروه برای تعاون در نهضت ترک موالات، به دانشگاه اسلامی علیگره آمدند و هدف خویش را برای استادان و دانشجویان ارائه کردند. هدفشان این بود که دانشگاه خود را از اثر و نفوذ اهل فرنگ دور بدارد، تا فرهنگ قومی و ملی بر جای خود برقرار بماند. ولی متاسفانه دانشجویان و کارکنان دانشگاه علیگره دعوت ایشان را قبول نکردند.

در آخر شادروان دکتر ذاکرحسین سخنرانی کرد و طی آن اشاره کرد که

---

۱ - استاد یار بخش فارسی دانشگاه ملیه اسلامیه، دهلی نو.

چون شما بانظر ما موافق نیستید بنابراین من از استاد یاری خود از دانشگاه-علیگره استعفا می‌کنم. در نتیجه بسیاری از دانشجویان و استادان همگی طرفدار او شدند و خود را از دانشگاه اسلامی علیگره که باکمک و اعانهٔ مالی دولت انگلیس اداره می شد، جدا کردند. همزمان زعما و دانشمندان دریک مباحثه پیشنهاد تأسیس یک دانشگاه قومی به عنوان «جامعه‌ملیه اسلامیه» را تصویب کردند. شادروان دکتر ذاکر حسین در همهٔ این کارها در صف اول بود و درین باره باهمکارانش مانند حکیم اجمل خان و مولانا محمد علی جوهر و دکتر مختار احمد انصاری مشورت می‌کرد و بالاخره در یک اجلاسیهٔ مخصوصی در همان سال جامعه ملیه اسلامیه تأسیس یافت. دکتر ذاکر حسین با پایداری تمام تا دو سال در «جامعه ملیه اسلامیه» که در برابر دانشگاه-اسلامی علیگره به وجود آمده بود، از حیث یک استاد یار کارها را انجام داد. مولانا محمد علی جوهر را برای ریاست جامعه نامزد کردند و برای سمت امیری جامعه حکیم اجمل خان انتخاب شد.

دکتر ذاکر حسین بعد از دو سال برای تحصیل دوره دکترا به آلمان رهسپار شد و آنجا در علوم اقتصادی پایان نامه نوشته دکترا گرفت. سپس هنگامی که (در سال ۱۹۲۶ میلادی) به هند برگشت ، جامعه ملیه اسلامیه از علیگره به دهلی منتقل شده بود. زعما و دانشمندان جامعه ، دکتر ذاکر حسین را به ریاست جامعه ملیه اسلامیه انتخاب کردند، لذا از سال ۱۹۲۶ میلادی تا سال ۱۹۴۸ میلادی به عنوان رئیس جامعه خدمت می کرد.

جامعه ملیه اسلامیه ، اصلاً نشان و علامت آن فکر و اندیشه بود که تحت تاثیر آزادیخواهان هند باکلمات «تحریک ترک موالات » پیدا شده بود. چون در سال ۱۹۲۷ میلادی حکیم اجمل خان در گذشت؛ درآن زمان جامعه ملیه از لحاظ اقتصادی به منتهای مشکلات مالی رسیده بود ، ولی باوجود این سختی و مشکلات مالی، دکتر ذاکرحسین این وظیفهٔ علمی و ملی را از دست نداد بلکه با کاردانی خویش و با هوش وفراست خود جامعه راتوسعه و ترقی همه جانبه ای داد. او از تمامی کارمندان و مسئولان جامعه یک عهد و پیمان گرفت که ایشان تا بیست سال کار جامعه را از دست نخواهند گذاشت و خودش درمیان ایشان مانند یک محور ومرکز زندگی کرد. در طی این مدت همهٔ زحمتها و مشکلها که برای جامعه ملیه پیش آمد آنها را باهوش و زیرکی خویش از بن برانداخت . بدین سبب بود که جامعه در فعالیتهای خویش یکجا متوقف نماند بلکه روز بروز براه ترقی رفت. درین باره بسیاری قصه‌ها طی سالها ازو یادگار مانده است.

از جمله وقایع این است که یک بار موقع عید سعید جامعه دچار

مشکلات مالی شده بود و در عین حال لازم بود که حقوق استادان و کارمندان جامعه پرداخت بشود. در آخر چون شادروان دکتر ذاکرحسین راهی نیافت، یک روز، تمام زینت آلات همسرش را به گرو گذاشته حقوق استادان و کارمندان را تأدیه کرد.

همین طور یک بار دیگر در کارهای جامعه آن چنان مشغول بودند که از اعضای خانواده خود خبری نداشتند. خودش با تنگدستی و تهیدستی به سر می‌برد. دخترش بیمار بود و کمک پزشکی کاملاً فراهم نشد و جان عزیزش را از دست داد. چون برای گزارش مرگ دخترش به او رسیدند، شادروان در یک کنفرانس جامعه شرکت می‌کرد لذا بعد از تمام‌شدن کنفرانس او را از مرگ دخترش باخبر کردند.

یک بار کارمندان مطبخ به او شکایت کردند که بچه های خوابگاه جامعه هنگام غذاخوردن بسیاری از پاره های نان را تلف می کنند. شادروان برای مشاهده این کار به تالار غذا خوری رفتند و دیدند که بچه ها از وسط نان می‌خورند و کنارهٔ آن را رها می کنند. بعد از صرف غذا ایشان، خودش تمامی آن پاره های نان را در یک قاب جمع کرده میان ایشان نشسته خوردند.

شادروان دکتر ذاکر حسین یک بار برای بازدید دبیرستان جامعه رفتند و دیدند که درهای درسگاه و شیشهٔ پنجره های آن بسیار کثیف شده است. چون نظر به فرش کرد، دید که همه جاها تکه های کاغذ بر روی زمین افتاده است. شادروان بادستهایش این شیشهٔ پنجره‌ها و درهای درسگاه راپاک ونظیف کرد، و تکه‌هاو پاره‌های کاغذ رایکی‌یکی از روی زمین برداشته در جیبش انداخت. کارمندان جامعه ازین رفتار ایشان بسیار زیاد تحت تأثیر قرار گرفتند.

یکی از جالبترین خاطرات شادروان این ست که در زمانهای سختی و پریشانی، چون جامعه ملیه در مشکلات مالی بسیار زیاد گرفتار بود و از هیچ جایی راهی جهت کمک و اعانهٔ آن پیدا نبود ، ایشان از بقالی مسمی به «صبا» خواهش کرد که لطفاً برای مصارف مطبخ اشیای خوردنی مهیا بکنید. بقال «صبا» هر روز از دکانش برای مطبخ جامعه اشیای خوردنی می فرستاد، و هیچ گاه طلب پول نمی کرد. چون پول گاه بگاهی به دست شاد روان می رسید، تدریجاً حساب دکان را پرداخت می نمود، و این طور تا مدتی دراز مواد مصرفی آشپز خانهٔ غذا خوری تهیه می گشت.

از لحاظ تذکر این هم جالب است که چون شادروان به سمت رئیس جمهوری هند، انتخاب گردید بقال «صبا» را یک ماشین مخصوصی فرستاده طلب کرد و خودش برای استقبال او ازکاخ ریاست جمهوری هند بیرون آمد. حکام و عمال کاخ او را ازاین رفتار منع کردند، آنها گفتند که برای یک آدم

عامی این طور بیرون رفتن و آن را استقبال کردن از او خلاف مقررات سمت ریاست جمهوری هند است؛ شادروان در حال پاسخ داد که من با کرم و مهربانی آن آدم عادی امروز بر این کرسی ریاست جمهوری هند هستم.

به طوری که قبلاً گفته شد، شادروان دکتر ذاکر حسین از سال ۱۹۲۶ میلادی تا ۱۹۴۸ میلادی سمت ریاست جامعه ملیه را بر عهده داشت، ولی او نه فقط رئیس جامعه بود بلکه در عین حال معلم هم بود، و مانند معلمان دیگر درس هم می‌داد. در برنامهٔ درس او همهٔ کلاسها چه کلاسهای دورهٔ مقدماتی و چه دورهٔ لیسانس ، شامل بودند. او به هرطوری که می توانست ، در ترقی و فروغ جامعه هیچ دقیقه‌ای را فرو نمی گذاشت و در طی این مدت جامعه ملیه به ساختمان خود منتقل گردیده بود و بدین مناسبت محل ساختمان‌های جامعه بانام «جامعه نگر» معروف شده بود.

در سالهای بعد از خدمت در جامعه ملیه ، شادروان دکتر ذاکر حسین عهده دار ریاست دانشگاه اسلامی علیگره شد و از سال ۱۹۴۸ میلادی تا سال ۱۹۵۶م وظیفهٔ قومی و ملی خود را در آنجا انجام داد.آنجا هم اوضاع سیاسی دانشگاه خوب نبود ولی شادروان ذاکر حسین باکاردانی و زیرکی خود تمامی مشکلات و وضعیت نابسامانی را از بین برد . آنگاه ایشان از طرف دولت هند به سمت استانداری ایالت بیهار منصوب گردید .

دکتر ذاکر حسین در سال ۱۹۶۲م برای نیابت ریاست جمهوری هند انتخاب شد و در نتیجهٔ حسن کار و فعالیتش در سال ۱۹۶۴م برای ریاست جمهوری هند منتخب شد. شاد روان تا آخر عمرش براین سمت سرافراز بود. وی متاسفانه در سال ۱۹۶۹م چشم از دنیا بربست.

دکترذاکرحسین در میدان شعر و ادب و تصنیف وتالیف و در نوشته‌های دیگر هم بهره ها داشت. برای آموزش پند و اندرز بچه ها مقاله‌هایی بسیاری نوشته بود. درین زمینه کتابی به عنوان «ابوخان کی بکری» به زبان اردو خیلی معروف است. به زبان و ادب فارسی هم اشتیاق فراوان می داشت، و در این زمینه یک «بیاض» به عنوان «نگارمعنی» ترتیب داده بود. کلام حکیم اجمل خان را که در شعر «شیدا» تخلص می‌کرد، به عنوان «دیوان شیدا» تحشیه و انتخاب نموده به چاپ رسانید. کتاب معروف افلاطون بعنوان «دی استیت» (The State) را به زبان اردو ترجمه کرد، این کتاب به عنوان «جمهوریت» برلن به چاپ رسید.

مختصراً اینکه دکتر ذاکر حسین، علاوه بر یک متفکر و مدبر؛ معلمی سرشناس هم بوده است و همین طور بهره هایی هم در صحنه علم و ادب و شعر و سخن در سراسر زندگانی مثمر خود داشته است.

دکتر سید کمال حاج سید جوادی[1]

بایسنقر و میراث دورهٔ تیموریان

امیر تیمور (تولد ۷۳۶ هـ ق = ۱۳۳۵ م) وفات ۸۰۷ هـ ق = ۱۴۰۵م) حکومتی را در سال ۷۷۱ هـ ق / ۱۳۶۹م تشکیل داد که به قول حافظ ابرو:

ز شوراب چین تا به تلخ آب زنگ ز سرچشمهٔ نیل تا رود کنگ

پهنای وسعت آن بود و سمرقند پایتخت کشوری شد که از دهلی تا دمشق و از خوارزم تا خلیج فارس را به زیر سلطه داشت اما پس از مرگ این جهانگشای مقتدر دیری نپایید که ممالک وسیع آن تجزیه شد و فقط فرزندش شاهرخ توانست بخشی از آن سرزمین پهناور را برای خویش حفظ کند. او هرات را مرکز حکومتش کرد و پس از مرگ وی در سال ۸۵۰ / ۱۴۴۷م ممالکش به بخشهای کوچک تقسیم شده بعد از حدود پنجاه سال دورهٔ هرج و مرج تیموریان آغاز شد تا اینکه امرای شیبانی در ۹۰۶ هـ ق / ۱۵۰۰م این سلسله را در ماوراء النهر برانداختند.

در همان زمان بابر که فقط در پنج پشت به امیر تیمور می رسید به افغانستان آمد و کابل را در سال ۹۱۰ هـ ق / ۱۵۰۳م. و قندهار را در سال ۹۱۳ هـ ق / ۱۵۰۷م. مسخر کرد و عازم فتح هندوستان شد و توانست در سال ۹۳۲هـ ق ./ ۱۵۲۶م. در شهر «پانی پت» سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی را شکست دهد و دهلی را مسخر گرداند. پس از وی فرزندش همایون مدتی حکومت را در دست داشت تا ۱۲۴۶ هـ ق. / ۱۸۵۷م برچیده شد.اگر چه امپراتوران مغول هند هیچگونه رابطهٔ جز نژادی از طریق تیموریان نداشتند و پیوستگی فرهنگ آنان با سمرقند همان فرهنگ ایران اسلامی بود اما جمعاً تیمور و فرزندزادگانش حدود چهار صد و هفتاد و نه سال در گوشه‌هایی از جهان حکومت کردند.در روزگار آنان حوادث بسیاری روی داده است که از هر جهات قابل تحقیق است .به راستی در اجتماع آن روز تضادی عجیب حکمفرما بود در کنار جنگها، خرابی ها؛ عمران و آبادی. در برابر آن همه خونریزیها و کشتار؛ تکریم و تجلیل عالمان و دانشمندان و صوفیان و آن همه خشونت و تندی؛ روح لطیف هنرمندانه وتقویت نقاشان و خوشنویسان و

---

۱ - رایزن فرهنگی سابق جمهوری اسلامی ایران در پاکستان .

معماران . شاهزاده ای را می بینیم که جنگجویی رزمند است در عین حال دانشمندی ست به راستی عالم و هنرمندی ست به واقع چیره دست.

در آن روزگار علوم و فنون و هنرهای ظریفه و مستظرفه به اوج رسیدند و بحث و درس عالمان و متکلمان و فیلسوفان رونق گرفته است. عارفان و پیران به کار خویش مشغول می شدند و شعر و ادب و ذوق و احساس در جریان بود. هر روز ساختمانهای بسیار باشکوه و عظیم سر به آسمان کشیده خود را می نمایند و قصرها و مسجدها ، بازارها و شهرها و مزار و مقابر جدید عظیم ساخته می شد و در این میان دور مورخان نیز فرا رسید و آنان با عظمت و شوکت هرچه تمامتر به نقل و رخدادهای لحظه لحظهٔ گذر زمان مشغول گردیدند.

سرچشمه و آبشخور این میراث عظیم پنج قرن فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی است که در جای جای این سرزمین پهناور خود را نمایانده است اما شکوفایی وبالندگی آن مرهون تلاش انسانهایی بوده تلاشگر از نژادهای گوناگون .به راستی می توان گفت این همه ، میراث همه بشریت است و متعلق به همان مظلومانی است که در یورشهای سفاکان ازدم تیغ گذشته اند و از سر آنان مناره ها برپا داشته اند. بدون شک تاریخ، این میراث ماندگار را تقدیم به آنان کرده است و ما همواره با نالهٔ ستمدیدگان این دست آورد عظیم را یادوارهٔ همانان می دانیم . آثاری که هم اکنون از دست تصرف مصون و از گزند حادثه محفوظ مانده است ، غیر از آثار ساختمان وابینه های مختلف، آثار مکتوب است که از هر جهت قابل مطالعه است و به زبانهای گوناگون فارسی، ترکی، اوزبکی،عربی و ... نوشته شده است و در کنار آن کتابهای گوناگونی نیز در طول تاریخ محققان فراهم آورده اند که بیش از هزار و پانصد عنوان کتاب است در موضوعاتی از قبیل: هنر ۱۱۰ عنوان ؛ ستاره شناسی ۱۰۰ عنوان ؛ ادبیات ۲۵۰ عنوان ؛ عرفان ۳۰۰ عنوان ؛ تاریخ ۶۰۰ عنوان .

این همه نشانگر عظمت و تمدنی است که ما اینک وامخواه آن هستیم . در اینجا ذکر این نکته را ضروری می دانم که باصرف سالها عمر برای تحقیق در این دوره، می بینیم که اطلاعات ما بسیار اندک و ناشناخته ها فراوان اند. از میان ستارگان قدر اول شاهزادگان تیموری هفت اختر فروزنده را سراغ داریم، بایسنقر، الغ بیک (دو فرزند شاهرخ)، بایقرا، اکبر، شاه جهان و دارا شکوه که در اینجا به بایسنقر اشاره می شود.

بایسنقر میرزا فرزند گوهر شاد آغا و شاهرخ تیموری است که در شب جمعه ۲۱ ذی الحجه سال ۷۹۹ هـ ق / ۱۳۹۶م. به دنیا آمد و در صبح شنبه ۷ جمادی الاول سال ۸۷۳ هـ ق از دنیا رفت. به دستور مادرش آرامگاهی در گنبد سبز در مسجد جامع شهر هرات برای وی ساخته شد. خودگوهر شاد بیگم نیز که درسال ۸۶۱ هـ ق به قتل رسید در کنار مزار فرزندش در همانجا به خاک سپرده شد.

سه فرزند شاهرخ : بایسنقر میرزا، ابراهیم سلطان و الغ بیگ از سرآمدان شاهزادگان تیموری محسوب می شوند، زیرا هر سه در ارتقاء هنر و علوم نقش بسیار مهمی داشتند. ابراهیم سلطان و بایسنقر به لحاظ توجه به هنرمندان و هنر خوشنویسی سرآمد روزگار بودند. اما الغ بیگ به جهت توجه به علوم ریاضی ونجوم و فعالیتهای تحقیقاتی شایسته در این زمینه که منجر به تدوین زیج الغ بیگ گردید، اهمیت دارد.

همچنین از هر سه برادر آثار معماری نیز باقی مانده است . اما مقام بایسنقر میرزا خصوصاً به جهت تاثیر در هنر نقاشی و خطاطی منحصر به فرد است.

بایسنقر میرزا پادشاهی خوش طبع، سخاوتمند و مجلس آرای بود. به جهت علاقه به علم و هنر تعداد زیادی از هنرمندان ، خطاطان ، نقاشان ، خوانندگان و مورخین را در اطراف خود جمع کرده بود به دستور او حافظ ابرو مورخ بزرگ کتاب آن عصر زبدة التواریخ را تألیف نمود و به همین لحاظ است که در اکثر کتب تاریخی وی را ستوده و شرح احوالش را ذکر کرده اند. به عنوان مثال در حبیب السیر آمده است:

«ذکر شمه ئی از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر و بیان رحلت آن جناب از عالم فانی در ایام شباب واوان جوانی»

نبودی شه چو سلطان بایسنقر به عقل و عدل و احسان و تبهور

مدت حیات بایسنقر بسیار کوتاه بوده و سی و هفت سال و ۴ ماه عمر کرد و می‌گویند:« در روز مرگ بایسنقر جمیع امراء و وزراء و سادات وعلما و عامه و رعایا وکافه برایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال تنگدلی واندوه نمونهٔ فزع اکبر و صیحهٔ صبح محشر ظاهر می نمودند تا چهل روز، هر روز حفاظ آیات در ان مدرسه شریفهٔ مجتمع گشته به ختمات کلام ملک علام

می‌پرداختند و امراء عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات محظوظ و بهره ور می ساخت.»

کمال الدین جعفر تبریزی خطاط معروف هرات در مرگ بایسنقر مرثیه‌ای دارد:

شهریارا تا برفتی از سر اهل هنر
شد کتاب صبر ما ابتر ورق زیر و زبر
یافتی از لطف شه ، هر کهنه خطی عمر نو
بشکند پشتش کنون چون رفت پشتیبان ز سر
از مرتع ناله ها آید بگوش جان مرا
صورت بیجان گر گشتند ازین غم باخبر
قطعه‌یی یاقوت دادی قطعه یاقوت را
صیرفی کو، تا شناسد لعل و یاقوت از حجر
داشتی صد برگ جلد نسخه‌یی از زرکنون
ای مذهب مشکلت از زرنگردد حل دگر
می‌نویسم جُنگ و دردم می‌شود تر ز آب چشم
کرده ام بعد از تو شاها! خط خود را خوبتر

آثار به جای مانده از بایسنقر را می توان به موارد ذیل تقسیم کرد:

۱ - شعر: او به فارسی و ترکی شعر می سرود و برخی از اشعار او در تذکره ها به جای مانده است:

ندیدم آن دو رخ اکنون دو ماهیست ولی مهرش بسی بر جان ماهیست
گدای کوی او شد بایسنقر گدای کوی خوبان پادشاهیست

۲ - خوشنویسی: وی خوش نویس اقلام سته و خط نستعلیق یعنی هفت قلم بوده است اما از آثار او فقط به خط ثلث و محقق ریحان باقی است.

از آثار خوشنویسی به جای مانده از بایسنقر می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف : کتیبهٔ معروف مسجد جامع گوهر شاد که به سال ۸۲۱ هـ ق / ۱۴۱۸م توسط وی به خط ثلث جلی نوشته شده است که خوشبختانه از تخریب مصون مانده و هم اکنون نیز خوانا می باشد. در آخر این کتیبه می خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالی انما یعمر مساجد الله ... و قال النبی علیه السلام من بنی الله مسجداً لیذکر الله فیه بنی الله بیتاً فی الجنة قال الله جل جلاله و عم نواله وقول النبی صلّی الله علیه وآله ، قد انشأت هذا المسجد الجامع الاعظم و البیت المحرم فی ایام دولت السلطان المعظم و الخاقان الاعدل و الاکرم مولی ملوک العرب و العجم السلطان بن السلطان المعظم ابو المظفر شاهرخ بن تیمور گورکانی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه الحضرة العلیا و الجلیلة الکبراء شمس سماء العفة و السداد الموصوفة بالشرف و الغر و الرشاد گوهر شاد ابدت عظمتها و دامت عصمتها و کثرت برکاتها من الله باحسن القبول من عین مالها لحسن مآلها و اصلاح بالها یوم تجزی کل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله و طلباً لمرضاته شکراً علی الائه و حمداً علی نعمات فتقبلها ربها بقبول حسن و خیر بها باحسن اجر المحسنین و خصها باجمل ماعده بعباده الصالحین کتبه راجیاً الی الله بایسنغر بن شاهرخ بن تیمور گورکانی فی ۸۲۱.

ب : قرآن به خط بایسنقر میرزا

مانند برادرش سلطان قرآنی باخط خویش نوشت که به خط ثلث ، جلی و باتکیه برشیوه خط محقق و ریحان نگاشته شده است، که این امر نشانگر عظمت و قدرت هنری او در کتابت خط ثلث در شیوه هایی می باشد. متأسفانه چند صفحه ای بیشتر از این قرآن باقی نمانده است که در مکانهای مختلفی نگهداری می شود در کتابخانهٔ سلطنتی سابق چهار ورق، در کتابخانهٔ ملی، دوازده ورق در موزهٔ ملی ایران ، یک صفحه کامل و چند صفحه ای در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی.

خوشبختانه باتلاش سازمان میراث فرهنگی کشور چند صفحه از قرآن بایسنقر و قرآن ابراهیم سلطان در نمایشگاه هنر تیموریان به نمایش گذاشته شده که جای تشکر دارد. باعنایت به کتیبهٔ مسجد گوهر شاد و اوراق قرآنی به جای مانده از بایسنقر میرزا می توان او را در ردیف بزرگترین خوشنویسان خط ثلث در تمدن اسلامی به شمار آورد.

۳ - نقاشی

بزرگترین و عمده ترین کار بایسنقر در زمینه هنر نقاشی اعزام گروهی از نقاشان به سرپرستی خواجه غیاث الدین به کشور چین بود. وی به آنها دستور داد تا از مراکز هنری نقاشیهای چین بازدید به عمل آورند و اطلاعات هنری خود را در این زمینه تکمیل نمایند. خواجه غیاث الدین سرپرست گروه، روزنامه خاطرات خود را دقیقاً به رشته تحریر در آورده وچگونگی راه، عمارتها و آثار شهرها را ضبط کرده که در کتاب زبدة التواریخ تألیف حافظ ابرو درج گردیده است (در چاپ کتاب توسط اینجانب نکته های فراوان آن همواره با توضیحات در پاورقی ها دقیقاً مشخص شده است).

سفر این گروه به چین در سال ۸۲۲هـق / ۱۴۱۹م. آغاز گردید و مدت بازدید آنها ۲ سال و ۱۰ ماه و ۵ روز به طول انجامید. پس از بازگشت از این سفر آثاری که این هنرمند آفرید مهمترین تأثیر را در شکل گیری هنر مینیاتور ایران یا نگارگری ایرانی به جای گذاشت یعنی نقاشیها استقلال خود را از هنر چین به دست آوردند. چرا که تا قبل از این، ارتباط بین هنرمندان ایرانی و هنر چینی بر اساس آثار هنریی بود که از چین می آمد. از همان ابتدا یعنی زمان مغولان که این ارتباط بین ایران و چین بیشتر شده بود و هم دورهٔ سلطنت تیمور و فرزندانش که این ارتباط به اوج خود رسید بازرگانان و تجار، آثار چینی را به ایران می آوردند و از این طریق هنرمندان با شیوهٔ نقاشی چینی آشنا شدند که بسیاری از نگاره ها و حیوانات اسطوره ای چینی وارد مینیاتور ایران شد اما بعد از مسافرت خواجه بدون شک تحولی در هنر نقاشی به وجود آمد که مبنی بر استقلال رای هنری در نگارگری بود. برای گسترش و توسعهٔ این شیوهٔ نوبایسنقر دستور داد هنرستانی و کتابخانه ای برایش ترتیب دهند. محل این کتابخانه کاخی بود که به نام باغ سفید در شهر هرات معروف بود و مسئولیت این کتابخانه به عهدهٔ مولانا جعفر بن علی تبریزی معروف به جعفر بایسنقری بود . وی از شاگردان میر علی تبریزی خلاق خط نستعلیق، محسوب می گردید و سلطان علی مشهدی نیز شاگرد او بود. عده ای هنرمند در این کتابخانه مشغول خطاطی و صفحه آرایی و نقاشی کتبی مانند شاهنامه ، گلستان، تاریخ طبری ، دیوان خواجو و ... بودند. خوشبختانه سندی در مورد این کتابخانه وجود دارد که گزارشی است از جعفر بایسنقری از وضعیت کارهای هنری سفارش شده به این کتابخانه، اسامی خوشنویسان و نقاشان که

در طی آن به نام ۲۴ استاد و ۷۵ دستیار اشاره می شود و در آن میان نام خواجه غیاث الدین نقاش به چشم می خورد. علاوه بر آن گزارشی از تزیین اشیاء و پیشرفت کارهای معماری هفت بنای در حال ساختمان و چادر بزرگ زیبایی که بنابوده دراین باغ نصب شود،ذکر شده.تاریخ این سند رمضان سال ۸۳۰هق / ۱۴۲۶م است. از مهمترین شاهکارهای خلق شده در این کتابخانه شاهنامه بایسنقری است که در سال ۱۳۵۰ ه ش . نسخه ای از آن در ایران چاپ شده است.

مشخصات این نسخه عبارت است از :« ۶۹۰ صفحه ۳۸ × ۲۶ سانتی‌متر دارای ۱۲ مماس نقاشی بسیار ظریف با رنگهای دلکش معدنی و ۲۲ صفحه تصاویر در هر صفحه ۹۳ بیت به خط متوسط نستعلیق عالی جعفر بایسنقری» و هنرمندانی که در آفرینش این کتاب گرانسنگ دست داشته اند عبارتند از : میرزا خلیل و جعفر بایسنقری و مولانا علی مصور وقوام الدین مجلد و خواجه غیاث الدین و احمد رومی و سیف الدین و معروف نقاش و پایندهٔ درویش وغیره . همچنین جلد این کتاب از عالی ترین جلدهای ساخته شده در تمدن اسلامی محسوب می گردد. در توصیف مجالس نقادی فراوانی توسط نقد نویسان هنری درج شده . آری، تصاویر و وقایع شناسنامه را آن چنان با قدرت و دقت تصویر کرده اند که می گویند:

اوج اتقان تصاویر و ابداع در تزیین و استادی در رسم حوادثست . به طوری که روحانیت مخصوصی دارد و در اجزای رسم و وحدت تألیف بین آنها، و تنوع در مناظر و خالی بودن از مکررات واستقلال هنری از مکتبهای تبریزی و شیراز، و مراعات کمال دقت در کشیدن اسبها و بوته ها و گلها و پرندگان و زینت لباسها و انواع فرش و قالی و غیره».

بدین ترتیب هنر مینیاتور ایران زیر نظر بایسنقر میرزا وارد مرحله اوج شکوفایی خودگردید و روز به روز با فرهنگ بومی و ذوق و سیلقه مردم ایران مطابقت بیشتری پیدا کرد و بدین ترتیب بود که ماندگار شد. در حقیقت این بایسنقر میرزا بود که کتاب زرین هنر ایران را به پایان برد. زیر نظر او شاهکارهایی هنری به وجود آمد و این جریان مناسبی شد برای پیدایی هنرمندان و نقاشان دوره های بعد از جملهٔ کمال الدین بهزاد.

اولاً مهمترین کار بایسنقر در زمینهٔ هنرنگارگری ایران ، استقلال بخشیدن به این هنر از نقاشی چینی بود. وی مینیاتور ایرانی رااز تقلید اشکال چینی که می رفت همه وجود نقاشی ایران را پر کند، استقلال بخشید. اعزام

خواجه غیاث الدین به کشور چین سرآغاز این تحول عظیم بود. به خواست وی خواجه پس از آشنایی کافی بانگارگری چینی طرحهای خود را بر مبنای فرهنگ و سنت هنر ایرانی اسلامی رسم نمود و با آگاهی کامل از هنر نقاشی و مینیاتور چینی ، نگارگری ایران را شیوه‌ای جدید بخشید. این توجه زیرکانه به هنر نگارگری که گوشه گوشهٔ آن فلسفه و اندیشه خاص خود را دارد، هنر نقاشی ایران را از تقلید کورکورانه نقاشی چینی نجات داد که در این باب گفتگوهای فراوانی است و مجال آن در این مختصر نیست و فقط به ذکر چند نکته اشاره می شود:

۱ - حضور اشکال هندسی به صورت منظم در صفحه پردازی و با اندیشه وحدت در کثرت مسلط است؛

۲ - حضور اسلیمی و آراسیک که خصوصیت ایرانی اسلامی داشت به صورت همه جانبه و گسترده و در انواع آن؛

۳ - چهره پردازیهای مستقل در شکل و شمایل بایسنقر و اطرافیانش که به شکل چهره های مغول نیستند و بیشتر چهرهٔ خراسانیان است؛

۴ - کوه ها ، دره ها ، پرندگان ، درختان وگلها با عناصر زمینه و پس زمینه مجالس آشنا هستند یعنی همان درختان و گلها در هرات و طوس ونیشابور و شیراز وجود دارند و همان پرداخت طبیعی با نازک کاری خیال و احساس شاعران پارسی گوی سبک خراسانی؛

۵ - لباسها، زره ها، خودها و نیزه ها تماماً آرایش زمان خود را نشان می‌دهند. برای اطلاع از رنگ و شکل و شیوه در نگارگری به کتاب شاهنامه که به کوشش اینجانب منتشر شده است،مراجعه شود .

علی رغم اینکه بایسنقر بزرگترین ثلث نویس زمانهٔ خودبود. اما تمام هم خود را صرف گسترش خط نستعلیق که تازه میر علی تبریزی ابداع کرده بود، نمود و این از ذکاوت وی سرچشمه می گرفت که این کشف وابتکار میر علی را مورد توجه قرار داد و شاگرد او جعفر بایسنقری را تشویق کرد تا مهمترین شاهکارهای کتابهای هنری عصر خویش را به خط نستعلیق بنویسد تا این خط آرام آرام حوزهٔ نفوذ خود راگسترش دهد و خطی که با حال و هوای ذهن و ادب فارسی و روح ایرانی سازگار بود جایگزین خطوط دیگر شود و بدین ترتیب است که از این پس نوشتن کتابهای فارسی به خط نستعلیق رایج گردید.

* * * * *

دکتر عارف نوشاهی

تمثال اشیاء و ازهار الادویه[1]

دایرة المعارف گیاهان و پرندگان وحیوانات کشمیر

وادی کشمیر چنان سرشار از زیباییهای طبیعی ست که هر صاحب ذوقی که در آنجا قدم می گذارد، نمی تواند از زبان و تخیل خود جلوگیری کند، الا این که در وصف آن سخنی گفته باشد. امروزه گنجینهٔ عظیم ادبیات در ستایش باغها و راغها و گُلها وبَرها و کوهها و چشمه های کشمیر فراهم آمده است.(۱) در اینجا برای حسن افتتاح مقاله اشعاری در قالب مثنوی در وصف کشمیر از سرایندهٔ ناشناس انتخاب شده که در دیباچهٔ تمثال اشیاء و ازهار الادویه آمده است:

در این شهر سرور آور چو افلاک — بود هر خانه زیر سایهٔ تاک
بهر بامی زند بلبل ترانه — بپای خود رود گلخانه خانه
جُز آن گلها که مشهور جهانست — گل اینجا بوستان در بوستانست
کدورت را در اینجا نیست منزل — اگر خیزد غباری خیزد از دل
درینجا خشکی لب را گذر نیست — نشان عاشقان جز چشم تر نیست
نباشد کس درین گلزار بی خار — که دستش نیست اندر خط گلزار
تراش کلکِ یاقوتی به هر خس — سواد خط ریحانی به هر کس (۲)

به علت آب و خاک و هوای سازگار برای محیط زیست ، در وادی کشمیر هزاران نوع نباتات و حیوانات یافت می شود وکتاب تمثال اشیاء و ازهار الادویه در بیان برخی از آنهاست که در ۱۲۸۶ ه / ۷-۱۸۶۹م به دستور مهاراجه رَنبیر سینگ (۱۸۵۷-۱۸۸۵م) در کشمیر تألیف شده است.

---

۱ - این مقاله به زبان انگلیسی در نخستین سمینار «تاریخ علم ایران » به اهتمام دانشگاه استراسبورگ، فرانسه ، ۸-۶ ژوئن ۱۹۹۵ قرائت شد و سپس در مجموعهٔ مقالات سیمنار La Science Dans Le Monde Iranien زیر نظر ژیوا وسل، حسین بیگ باغبان و برتراند تیرئی دوکروسل دپس، انتشارات انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران ، باهمکاری انتشارات معین، تهران ۱۳۷۷ ه ش / ۱۹۹۸م منتشر گردید. اینک ترجمهٔ آن را با اضافاتی چند و نصوص فارسی تهیه کرده ام.

مهاراجه رنبیرسینگ پسر سوم مهاراجه گلاب سینگ دوگرا بود و ۱۴ روز پس از مرگ پدرش، در سال ۱۹۱۴ بکرمی عنان فرمانروایی کشمیر را به دست گرفت. مورخان معاصر مخصوصاً از علاقهٔ رنبیرسینگ به امور طبی ذکر کرده اند. چنان که هرگوپال کول « خسته » می گوید که او برای بهبود مردم شفاخانه (بیمارستانها) های متعدد بنا کرده بود و در آنجا مطابق با روشهای فرنگی و یونانی و هندی معالجه می شد و بیماران داروها ومایحتاجهای مربوط را مجانی دریافت می کردند و طبیبان حاذق از نقاط دور دعوت می‌شدند و در ازای حقوق مکفی ، در آنجا کار می کردند. خودمهاراجه از صحبت و ملازمت طبیبان استفاده می نمود. کلاً برای امور طبی سازماندهی جداگانه وجود داشت و کتب پزشکی زبانهای شاستری و انگلیسی و هندی وعربی ترجمه می شد.(۳) مؤلف نمثال اشیاء و ازهار الادویه نیز تصویری از دوران معمور رنبیر سینگ کشیده است، آنجاکه می گوید :« چندگاهی است که این سرزمین (کشمیر) را همای اقبال سایه انداخته و پر تو آفتاب عنایتش رشک فردوس برین ساخته، اعنی دار السلطنه مهاراجهٔ دادگستر... مهاراجه رنبیر سنگهدام اقباله و عم نواله گردیده... راغهای بی آب را از جریانهای انهار گلزار بی خار فرموده وباغهای خراب را از ترمیم عمارات و ترتیب اشجار خلد آثار نموده. در هر طرفی داروکده های باسامان وقف کار بیماران پُر تیمار ساخته و در هر ناحیه دبستانهایی چون گلستان برای صرفِ اوقاتِ طفلان بیشمار ساخته و پرداخته .»(۴)

سبب تألیف

در دیباچهٔ نمثال اشیاء و ازهار الادویه چگونگی و سبب تألیف چنین بیان شده است :

«روزی در رای عالم آرای و ضمیر عالی رایش چنان رسید که این سرزمین پاک راکه از لطافت آب و هوا آبروی سر تا سر خطه پاک است باین مقدار اشجار و ازهار و اثمار و حیوانات و نباتات بی حکمتی بودن نباید و هر یک از آن بی خاصیتی نشاید... و زیر خاص... دیوان کرپارام جی را در حضور خاص خوانده شرح حال ما فی الضمیر را بر زبان مبارک رانده ارشاد صادر شد که هر چه درین سرزمین از اشجار گوناگون و اثمار رنگارنگ و ازهار بوقلمون و نباتات کوهی و بستانی و حیوانات بحری وبری پیدایش دارد یک

قلم تصویر هر یک از دست نقاش مانی قلم کشیده و اسمای هر یک به هر زبانی محقق کرده و باکتب حکما موافق دیده و خواص هر یک به تجربه آورده و به میزان الطب سنجیده درج کتابی ساخته و به کار پردازی طبیبی تجربه کار این کار پرداخته شود. لهذا [حسب ۱] لامر حکیم حذاقت پیشه صداقت کیش حکیم غلام علی را در پیشگاه خاص بار داده از حضور والا اشارت رفت که در انصرام این مرام چندانکه باید سعی بلیغ به کار برده [شود]... بناء علیه حکیم موصوف حکم واجب الاطاعت را همان ساعت کار فرما شده از سعی و کوشش بسیار در اندک زمانی اندازه کار این تمثال را حسب المدعا صورت بست.»

مؤلف

چنان که از عبارت سبب تألیف پیداست ، برای تدوین چنین کتابی طبیب دربار، حکیم غلام علی فراخوانده شد. هیچ گونه شرح حالی از او در منابعی که در دسترس بود ، پیدا نکرده ام. در فهارس نسخه های خطی هند دو کتاب پزشکی از حکیم غلام علی دیده ام که شاید همان نویسندهٔ تمثال اشیاء و ازهارالادویه باشد.یکی جامع خلاصه (نسخه در انستیتو تاریخ طب و تحقیقات طبی، دهلی) و دیگری معمولات (نسخه در کالج طبی اجمل خان، علی گره) (۵) برخی قطعات شعری که در تمثال اشیاء و ازهار الادویه آمده ، نشان می دهد که حکیم غلام علی سرایندهٔ درجهٔ متوسط نیز بوده است.

تاریخ تألیف

حکیم غلام علی پس از صدور فرمان مهاراجه رنبیر سینگ ، در اندک زمانی طرح او را تحقق بخشید و در ۱۹۲۴ بکرمی یا ۱۹۲۵ بکرمی مطابق با ۱۲۸۶ هجری کتاب را به پایان رسانید.این موضوع در قطعهٔ شعری بازگو شده که نمونهٔ کلام مؤلف نیز است:

چونکه صادر گشت حکم والی از احسانیه — جمع کردن ادویه برّیه وبستانیه
شد بنا اثناء دار السلطنه دار الشفا — شد مروج آن شفا و قاعده و قانونیه
احقر خدام حکما بوده ام قدرم فزود — علی شد این علی از عزت سلطانیه
چون مرا مخصوص صادر گشت امر آن امیر — از خواست (کذا)درک کن وزقوت وجدانیه
کن مصور صورت اشجار و ازهار و نبات — شاخها و برگها ادویه یونانیه

[ق]

شد چو گلزار ارم این اوراق من (کذا) از نقوش زهره و ز اوراق این اشجاریه
ورد و نسرین و شکوفه بوستان و لاله زار رشک وغیرت می‌برد زین صورت‌ازهاریه
چون ز دل تاریخ اتمامش پرسیدم بگفت «بر شگفت اقسام گلها گلشن مهاراجیه»
۱۹۲۴

بحکم خاص مهاراجهٔ جهان داور کمینه بنده غلام علی بسعی نکو
درست کرد کتاب خواص ادویه را برای سال همی خواست مصرع دلجو
سروش غیب بر آورده سر ز گردون گفت «بطرح طرفه کتاب خواص اشیاکو»
۱۹۲۵

فهرست مطالب

قبل از دیباچهٔ کتاب سه نوع فهرست بدان ملحق شده است یکی فهرست الفبایی ۱۹۵ نوع گیاه که در کتاب مذکور افتاده ،دومی فهرست الفبایی ۲۵ پرنده و حیوان که در کتاب ذکرشان آمده، سومی فهرست داروهای گیاهی کشمیر که ربطی به کتاب ندارد. در اینجا فهرست مشروح نام گیاهان و پرندگان و حیوانات ارائه می شود. در جدول دست راست عنوان اصلی هر مورد و در جداول دست چپ معادل فارسی آن چنانکه مؤلف گفته آمده است.

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱	آذریون	گل‌آفتاب پرست	Sun flower
۲	ابرون	همیشه بهار	
۳	ادرک	آلوچهٔ سلطانی	Peach
۴	اذخر	گورگیاه/کاه مکه / کرنه دشتی	
۵	اسطو خودوس	جاروب دماغ	
۶	اسفنج	ابرمرده/ابرکهن /نشکر / کا زران	Sponge
۸-۷	اصابع الصفر	کف عائشه/کف مریم	
۹	ایدریان		
۱۰		امرود	Pear
۱۱	انجره	انجره	
۱۲	انجبار		
۱۳	ایرساء ابیض	سوسن سفید	Lily
۱۴	ایرسا	سوسن	Lily

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱۵	بادام	بادام	Almond
۱۶	بادنجان	بادنگان	Egg-Plant
۱۷	بادنجان برّی		Egg-Plant
۱۸	بابونج	بابونه	
۱۹	بادرنجبویه	باد رنگبویه /بقلهٔ اترجیه /بالنگو	
		باد رنگ / برنجان	
۲۰	باقلای نبطی	باقلای نبطی	Kidney bean

۲۱ - بدرگون :« چون بعضی ادویهٔ مجربه در هیچ کتابی یافت نشد و نام و خواص آنها از تجربه کاران اطراف معلوم نموده و باز خود در تجربه آورده درج این کتاب شدند و مرقوم الصدر بایجاد حال گردیدند».

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۲۲	بردی	پیزر	
۲۳	برنجاسف	بودران	
۲۴	بطیخ	خربوزه	Water-melon
۲۵	بطیخ هندی	خربوزه هند	Melon
۲۶	بقلة البراری		
۲۸-۲۷	بقلة الحمقا	خرفه/تورک	
۲۹	بقله یمانیه	سفیدمزر	
۳۰	بندق	فندق	
۳۱	بنفشه	بنفشه	
۳۲	بنج	بنگ	
۳۳	تروتری(ایجاد مؤلف)		
۳۴	تشمیزج	چشمیزج / چشمک	Blue Seed
۳۶-۳۵	تفاح	سیب	Apple
۳۷	تنباکو	تنباکو	Tobacco
۳۸	توت سیاه	توت سیاه	Mulberry
۳۹	توت ترش	توت ترش / شاه توت	Black Mulberry

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۴۰	توت سفید	توت سفید	White Mulberry
۴۱	تین	انجیر	
۴۲	ثیل	بیدگیاه	
۴۳	جزر	گزر/زردک	Carrot
۴۴	جوز	کردکان / چهار مغز	
۴۵	جوز ماثل	تاتوله /گوز ماثل	
۴۷-۴۶	چورم (ایجاد مولف)		
۴۸	حب النیل	تخم نیلوفر	
۴۹	حرمل	اسپند	
۵۰	حرف المشرقی	مرچ سرخ	Long Pepper
۵۱	حسک	خار حسک	
۵۲	حضض	رسوت	
۵۳	حمضیض	حماض	
۵۴	حنظل	هندوانه ابوجهل /خربوزه روباه	
۵۵	خبه		
۵۶	خترق	مروه	
۵۷	خروع	بید انجیر	
۵۹-۵۸	خس (بستانی وبری)	کاهو	
۶۰	خشخاش		Poppy Plant
۶۱	خصی الثعلب		
۶۲	خطمی		
۶۳	خطمی هزاره	خطمی	
۶۴	خلاف البلخی	بید مشک	
۶۵	خلاف	بید ساده	
۶۶	خوخ	شفتالو	Peach
۷۰-۶۷	خیری	شب بوی	
۷۱	د دا (ایجاد مولف)		
۷۲	دُربه (ایجاد مؤلف)		
۷۳	دُلب	چنار	

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۷۴	دوقس	-	
۷۵	دواء الجنون		
۷۶	راز یانج	رازیانه / باد یانه	
۷۷	رمان	انار	
۷۸	ریحان سلیمانی		
۷۹	زرد(گل)،(ایجادمؤلف)		
۸۰	زرکش(ایجادمؤلف)		
۸۱	زعفران		
۸۲ - ۸۳	ژگل (ایجاد مؤلف)		
۸۴	زینت الریاحین	بستان افروز / تاج خروس	
		گل حلوا	
۸۵	سرمق	سلمه / سرمک / سرمه	
۸۶	سرپانک(ایجاد مؤلف)		
۸۷	سفرجل بستانی	بهی	
۸۸	سلق	چغندر	
۸۹	سلطان الریاحین	شاه سپرم / سلطان الریاحین	
		نازبو	
۹۰	سماروغ	قارچ / شما	
۹۱	سمسم	کنجد	
۹۲	سنجد(ایجاد مؤلف)		
۹۳	سنبل	سنبل فارسی	
۹۴	سنکهارا	چهار نقطه	
۹۵	سوسن صحرائی کبود	سوسن بری	Lily
۹۶	سوسن سفید صحرائی	سوسن سفید صحرائی /سوسن آزاد	Lily
۹۷	سوسن صحرائی ابیض	سوسن سفید	
۹۸	سیسنبر	نمام / سه سنبل / سی سنبل	
۹۹-۱۰۰	شاهتره بستانی	شاهتره / شاهترج / سلطان البقول	
۱۰۱	شالی از قسم شاه گره	برنج	White Rice
۱۰۲ -	شالی از قسم ربن	برنج	White Rice

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱۰۳	شبت	شوت / نشود	
۱۰۴	شعر الجبال		
۱۰۵	شقایق النعمان	لاله	
۱۰۶ - ۱۰۸	شقایق هزاره	لاله	
۱۰۹	شقاقل		
۱۱۰	شلجم بستانی	برشاد / شیلم	
۱۱۱	گل شلجم(ایجاد مؤلف)		
۱۱۲	شوکران	پنج تفت	
۱۱۳	شوکت البیضا	باد آورد /کنگر سفید	
۱۱۴	شیرمار(ایجاد مؤلف)		
۱۱۵	صعتر	ایش / واوش	
۱۱۶	طرخشقوق	کاسنی	
۱۱۷	طحلب	جغرابه / جامخواب	
۱۱۸	گل عباسی سفید	(ایجاد مؤلف)	
۱۱۹	گل عباسی نافرمانی	(ایجاد مؤلف)	
۱۲۰	گل عباسی اصغر	(ایجاد مؤلف)	
۱۲۱	عدس بری(ایجادمؤلف)		
۱۲۲	عصی الراعی	کسته / وهزار بندک	
۱۲۳	علیق	درو	
۱۲۴	عناب		
۱۲۵	عنب	انگور / تاک / رز	Grape
۱۲۶	عنب الثعلب	روباه تربک / روباه تورک	
		انگور روباه / شکر انگور روباه	
۱۲۷	عناب بستانی		
۱۲۸	عود القرح		
۱۲۹	فراسیون	گندنا	
۱۳۰	قثاء	خیارزه	
۱۳۱	قرع	کدو	
۱۳۲	قراصیا	آلو	

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱۳۳	قصب	نی	
۱۳۴	قصب الزریره	نی نهاوندی / برکینه	
۱۳۵	قطن	پنبه	Cotton Plant
۱۳۶	قطف بری	سلمه / سرمک / سرمه	
۱۳۷	قنطوریون کبیر	بزر / لوفا / کریون	
۱۳۸	قنا بری	برند / نجند	
۱۳۹	قنب	کنب / بنگ	
۱۴۰	کاهزبان	گاو زبان	
۱۴۱	کبیکج سفید		
۱۴۲	کبیکج بنفشی		
۱۴۳	کبیکج شنگرفی		
۱۴۴	کبیکج زردمایل بسفیدی		
۱۴۵	کتان		
۱۴۶	کرسونچل (ایجاد مؤلف)		
۱۴۷	کریلا		
۱۴۸	کرسنه	کسنگ گاوی / گاردانه	
۱۴۹	کشنیز	گشنیز	
۱۵۰	گلهار	گل کول	
۱۵۶-۱۵۱	گل مهندی	گل صد برگ (به زبان کشمیری)	
۱۵۷	کماة	سمالو / سماروغ / هوره	
۱۵۸	کما ذریوس	راندار وتی تلخ	
۱۵۹	کمون	زیره	
۱۶۰	کندش	بیخ کازران / کندشه	
۱۶۱	کهر (ایجاد مؤلف)		
۱۶۴-۱۶۲	لالهٔ سرنگون		
۱۶۵	لالهٔ نعمانی		
۱۶۶	لبلاب	عشقشه وحلبوب(به لهجه شیرازی)	
۱۶۷	لبلاب سفید	حبل المساکین (به شیرازی)	
۱۶۸	لبلاب نافرمانی		

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱۶۹	گل لُدر(ایجاد مؤلف)		
۱۷۱-۱۷۰	لسان الحمل الصغیر	بارتنگ	
	و الکبیر		
۱۷۲	لعبت بربری	پیک بهار	
۱۷۳	ماش سبز	ماش	
۱۷۴	مارشیر(ایجاد مؤلف)		
۱۷۵	مرز نجوش	مرزنگوش	
۱۷۶	مرو	مرو رشک	
۱۷۷	مشک زمین	مشک زمین	
۱۷۸	مشکطرا مشیع		
۱۷۹	نان کلاغ	نان کلاغ / پیزک / خیرو	
۱۸۰	نرگس	نرگس	
۱۸۱	نسترن(ایجاد مؤلف)		
۱۸۲	نسرین	گل مشکین	
۱۸۳	نعنع بری	هزارپا / پودینه	
۱۸۴	نیلوفر	نیلوفر	
۱۸۵	وج	اگر / سوسن زرد	
۱۸۶	گلاب	گل سرخ	Rose
۱۸۷	گلاب سفید	نسترن سفید	White Rose
۱۸۸	ورد احمدبری		Red Rose
۱۸۹	هامک(ایجاد مؤلف)		
۱۹۰	هندبای بستانی	کاسنی	
۱۹۱	هند بای بری		
۱۹۲	یاسمین سفید		
۱۹۴-۱۹۳	یاسمین بنفشی		
۱۹۵	یقطین	کدو	Pumpkin

پرندگان و حیوانات

شمارهٔ نقاشی	عنوان اصلی	نام فارسی	نام انگلیسی
۱۹۶-۱۹۷	بلبل	بلبل	
۱۹۸-۱۹۹	عندلیب	بلبل هزار داستان	
۲۰۰-۲۰۱	ببغا	طوطی	
۲۰۲	هدهد	مرغ سلیمانی	
۲۰۳-۲۰۴	عصفور	گنجشک / چغوک / پنجشک	
۲۰۵	ستره سیر		
۲۰۶-۲۰۷	قبج	کبک	
۲۰۸	غراب الابقع	کلاغ / غراب سفید	Crow
۲۰۹	غراب اسود	زاغ سیاه	Crow
۲۱۰-۲۱۱	حداة	غلیواج / کرکس	
۲۱۲	اوزقاز	مرغابی	
۲۱۳	بط	اردک	Duck
۲۱۴	دیک	مرغ / خروس	Cock
۲۱۵-۲۱۶	اسد	شیر	Lion
۲۱۷	دُب	خرس	Bear
۲۱۸	ایل	گوزن / گاو کوهی	
۲۱۹	ارنب بَری	خرگوش	
۲۲۰	غزال	آهو	Antelope

ویژگی کتاب

دربارهٔ هر گیاهی که در این کتاب مذکور شده طبق طرح و دستور العمل مهاراجه رنبیر سینگ روشی به ترتیب زیر اتخاذ شده است:

الف. ثبت نام مصطلح آن به عربی و فارسی؛

ب. نام آن به زبانهای ترکی، هندی، کشمیری، شاستری و انگلیسی وگاهی به یونانی، بنگالی، رومی و سریانی وگاهی به گویشهای مصری، اصفهانی، شیرازی، خراسانی، دیلمی، پنجابی وپهاری (لهجه‌ای از زبان کشمیری) و گاهی به اصطلاح حکما، مثلا بوعلی سینا چه نامی به کار برده شده است.

تمام نامها بجز نامهای شاستری زبان - که به رسم خط دیوناگری است و اوا نویسی فارسی نیز دارد به رسم خط فارسی نوشته شده است؛
ج . نقاشی رنگی هرگیاه بارنگهای اصلی برگ ها و گل ها و شاخه ها؛
د. بیان ویژگیهای طبیعی هر گیاه در حاشیهٔ کتاب ، همچون قد ، اندازه و رنگ برگها و گلها، طول بیخ ، اندازه ورنگ دانه ها .

نسخ خطی

نسخهٔ منحصر به فرد نمثال اشیاء و ازهار الادویه در موزهٔ ملی پاکستان ، کراچی ، شماره N.M.1959 - 908 در اندازهٔ رحلی محفوظ است. به خط نستعلیق جلی زیبا نگاشته شده و جمعاً ۲۲۰ نقاشی رنگی دارد. کتاب در ۲۳۸ برگ است. اگرچه نسخه ترقیمه ندارد اما از آرایش آن معلوم است که همان نسخهٔ اصلی است که برای مهاراجه رنبیر سینگ تهیه شده بود. در برگ اول مهر و یادداشت ابومحمد قلندر پانی پتی زبیری اسدی دیده می شود که خود را ملازم مهاراجه گفته و جملاتی چند در ستایش کتاب انشا کرده است. نسخهٔ موزه شایستگی و برازندگی آن را دارد که فاکسیمیله چاپ شود وبابی درگیاه شناسی کشمیر باز شود.

حواشی

۱ . بهترین شواهد اشعار فارسی را می توان در لا به لای چهار جلد تذکرهٔ شعرای کشمیر فراهم آوردهٔ سید حسام الدین راشدی ، چاپ اکادمی اقبال، کراچی ، ۱۹۶۸م (و تجدید طبع در لاهور) به دست آورد. مخصوصاً در جلد ۴ در صفحات ۱۸۲۳ - ۱۸۸۴ پیوستی به عنوان «کشمیر در شعر فارسی» تهیه شده است که ابیات متفرق موجود در دواوین را نیز در بر دارد.
۲. غلام علی، تمثال اشیاء و ازهار الادویه ، خطی ، موزهٔ ملی پاکستان ، کراچی، شماره N.M.1959-908 ، ص ۲۷.
۳ . تاریخ کشمیر یعنی گلدستهٔ کشمیر (اردو) لاهور، ۱۸۷۷م، ص ۲۱۲.
۴. غلام علی ، ص ۲۷ - ۳۰.
۵ - هندوستان کی کتابخانون مین مخطوطات طب فارسی و عربی، بدون مؤلف ، خدابخش اورینتل پبلک لائبریری ، پتنه ، ۱۹۸۸م ، ص ۲۴ + ۵۱.

دکتر انعام الحق کوثر[1]

نصایحی چند از

حضرت امام خمینی قدس الله سره

علامه اقبال لاهوری در همهٔ کشورهای اسلامی بویژه ایران جنبش و حرکت و شور و شوق را می خواست. اقبال، حرکت انقلابی و برپایی انقلاب را در ایران پیش بینی کرده بود. او در زبور عجم (ص ۱۲۵) می گوید:

حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل — آتشی در سینه دارم از نیاکان شما
می رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند — دیده ام از روزن دیوار زندان شما

حضرت امام خمینی قدس‌الله‌سره، نه تنها در قرآن مجید و حدیث و فقه مهارت تام داشت و رهبری انقلاب شکوهمند اسلامی و بنیانگذاری نظام جمهوری اسلامی ایران را بر عهده داشت، بلکه خطیب، ادیب و شاعر ماهر هم بوده است. جان وی از سوز عشق حقیقی، زبان وی از عذوبت افکار عرفانی مشحون است. عطر دل انگیز اشعار امام خمینی قدس‌الله‌سره، به عون و تایید خداوند موجب تنویر اذهان و باعث تطهیر قلوب و وسیلهٔ تهذیب اخلاق نسل جوان است. آواز برخاسته از دل اوست که بر دل هر صاحبدلی می‌نشیند:

این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است — در خلوت مستان نه منی هست ونه مایی
آید آن روز که خاک سرکویش باشم — ترک جان کرده و آشفتهٔ رویش باشم
دل که آشفتهٔ روی تو نباشد دل نیست — آنکه دیوانهٔ خال تو نشد عاقل نیست
این خرقهٔ ملوث وسجادهٔ ریا — آیا شود که بر در میخانه بردرم
پیرم ولی بگوشهٔ چشمی جوان شوم — لطفی که از سراچهٔ آفاق بگذرم
دل درویش بدست آر که از سر الست — پرده برداشته آگاه ز تقدیرم کرد

---

۱ - استاد سابق دانشکده دولتی - کویته .

حضرت امام در وصیت نامه خود درباره انقلاب اسلامی تفصیلاً توضیح داده تا آنجا که می‌نویسد : « انقلاب اسلامی ایران از همهٔ انقلابها جداست، هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزهٔ انقلاب و قیام، و تردید نیست که این یک تحفهٔ الهی و هدیهٔ غیبی بوده که از جانب خداوند منان بر این ملت مظلوم غارت زده عنایت شده است.» (وصیت نامه ، ص ۷)

امام در همین وصیت نامه خود نیز به « تفرقه افگنیهای بی حساب قلمداران و گویندگان در مطبوعات وسخنرانیها و مجالس و محافل ضد اسلامی و ضد ملی و بذله گوییها و وارونه جلوه دادن حقایق به وسیله افراد غرب زده یا شرق زدهٔ صد در صد مخالف اسلام و فرهنگ اسلامی اشاره دارد، و این تبلیغات را در کنار سایر مراکز فساد و فحشا، برای انحراف نسل جوان و به «عزلت کشیدن روحانیون » و چپاول ثروت کشور به دست استعمار گران می‌داند.

امام راجع به استعمار ، استعمار سرخ وسیاه ، استعمار گران و استقلال چنین حرف می زنند:

استعمار : استعمار نمی گذارد جوانهای ما مستقل بار بیایند. نمی گذارد در دانشگاهها جوانهای ما درست رشد کنند. (دوم جمادی الاول - ۱۳۸۴ هجری قمری)

استعمار چپ و راست دست به دست هم داده برای نابودی ملت اسلام و کشورهای اسلامی کوشش می کنند و در راه سپر کردن هرچه بیشتر ملتهای مسلمان وغارت سرمایهٔ سرشار و منابع طبیعی آنان بایکدیگر سازش کرده‌اند. (از پیام امام خمینی به دانشجویان مسلمان مقیم آمریکا و کانادا ۲۸ جمادی الثانی - ۱۳۹۲ هجری قمری)

استعمار سرخ و سیاه: بیدار شوید و خفتگان را بیدار کنید! زنده شوید و مردگان را حیات بخشید ، زیر پرچم توحید برای درهم پیچیدن دفتر «استعمار سرخ و سیاه » و خود- فروختگان بی‌ارزش فداکاری کنید. این نفتخواران بی شرف و عمال بی حیثیت آنها را همانند زباله از کشورهای اسلامی بیرون بریزید. (از پیام امام خمینی به ملت ایران - ۱۹ صفر ۱۳۹۳ هجری قمری)

استعمار گران :استعمارگران که می خواهند همه چیز ها را به یغما ببرند نمی‌گذارند در دانشگاه دینی و علمی ما «آدم» تربیت شود، از «آدم» می ترسند. اگر یک «آدم» در کشوری پیدا شود مزاحم آنان می شود و منافع آنان را به خطر می‌اندازند.(از کتاب جهاد اکبر «مبارزه بانفس» صفحه ۸۹ از درسهای امام خمینی)

استقلال :تا غرب راه به اینجا دارد شما به استقلال خودتان نمی رسید و تا این غرب زده هایی که در همه جا موجودند از این مملکت نروند و یا اصلاح نشوند، شما به استقلال نخواهید رسید.(دیدار بادانشجویان دانشگاه مفید ۶ / ۸ / ۵۸)

آدم به نظر امام :یک آدم یک ملت را درست می کند . رسول اکرم ص، یک آدم بود یک انسان کامل بود و یک عالم را تهذیب کرد ویک فاسد یک ملت را فاسد می‌کند. (مدرسه فیضیه قم - ۱۰ / ۱۲ / ۵۷)

اروپا رفته ها: حاکم اسلام باید فقیه ، امین و عالم به قوانین باشد و اینطور نیست که برای تشکیل حکومت اسلامی یک نفر آدم «اروپا رفته» و متخصص در رشته های مختلف علوم لازم باشد.(از کتاب حکومت اسلامی - درس ۱۱، ص ۲۳ ، از درسهای امام خمینی در نجف)

انسان :تمام کوشش انبیاء برای این بوده است که انسان رابسازند و انسان طبیعی را مبدل کنند به یک انسان الهی (۱۷ / ۴ / ۵۸)

در عالم هیچ موجودی به پایه «انسان» نمی رسد و هیچ مشکلی هم به پایه انسان سازی نمی رسد. (دیدار بافرهنگیان اصفهان - ۵۸/۳/۲ هجری شمسی)

ایدئولوژی اسلامی:پیروزی ملت مسلمان ایران بدون شک سرمشق خوبی برای سایر ملل ستم دیده جهان خصوصاً ملتهای خاورمیانه خواهد بود که چگونه یک ملتی باتکاء به ایدئولوژی انقلابی اسلامی بر قدرتهای عظیم فائق می‌آید.(از مصاحبه امام خمینی با روز نامه یونانی«توسیما» ۱۵ آبانماه ۱۳۵۷ - ۶ نوامبر ۱۹۷۸)

ایمان: خداوند همیشه بامستضعفان است و حق همواره بر باطل غلبه کرده و ایمان همیشه فائق شده است.(۵۸/۲/۳) با اتکاء به ایمان و اسلام بود که ما پیروز شدیم به اتکاء به تعلیم عالیه اسلام و ایمان ما به مبادی بود که بادست خالی بر همه قوای شیطانی غلبه کردیم .(دیداربا گروهی از افراد نیروی هوایی ۵۸/۱۱/۲۷)

ایمان و اعتقاد اسلامی: رمز پیروزی ما مانند صدر اسلام ایمان واعتقاد اسلامی ملت بوده است. شما منتظر این نباشید که دولتهای شما برای شما کار بکنند. من دولتهای عربی را بیش از ۱۵ سال است که نصیحت کردم که باهم متحد بشوند و بیت المقدس را نجات بدهند، ولی در آنها اثری نکرد. برای اینکه در فکر این مسائل نیستند.(دیدار بارهبران سیاسی فلسطین ۵۸/۱/۱۸)

اتحاد: اگر اتحاد و یکپارچگی وجود داشت چطوری می توانستند فلسطین را از دست ما بگیرند و مسلمین نتوانند کاری بکنند، اگر توحید کلمه بود چطور هند می توانست به کشمیر عزیز دست درازی کند و از دست مسلمانها کاری برنیاید.(۲۰ رجب ۱۳۸۵ هجری قمری)

احکام خدا: دست اتحاد و برادری بهم دهید تا زنده بمانید ، تا احکام خدا پایدار بماند (از پیام امام خمینی به حوزه های علمیه - ۸ محرم ۱۳۸۷ هجری قمری)

آزادی: آزادی این نیست که قلم را بردارید و هرچه دلتان می خواهد بنویسید ولو به ضرر اسلام و قانون باشد(۵۸/۲/۲۳ هجری شمسی)

اسلام: اسلام از سیاست جدانیست - اسلام مثل مذاهب دیگر نیست، که ذکر و دعا باشد. اسلام سیاستش با سایر احکامش باهم هستند و من هم دخالت سیاسی می کنم. (۲۱ مهر ماه ۱۳۵۷) آنکه خیر خواه همه است «اسلام» است (۵۸/۶/۷)

اسلام با خون رشد کرد و دینهای بزرگ پیامبران سابق و دین بسیار بزرگ

اسلام در عین حالیکه یک دستشان به کتابهای آسمانی و برای هدایت مردم است دست دیگر شان به اسلحه ها بود (۵۸/۶/۲ - مدرسه فیضیه قم، عید فطر).
ما باید خودمان را برای «اسلام» فداکنیم، آمال و آرزوهایمان را باید برای «اسلام» فداکنیم. (دوم ذیحجهٔ ۱۳۸۳ مجری قمری برابر ۱۳۴۲ مجری شمسی) این اسلام بود که شما را پیروز کرد. (دیدار باورزشکاران و کارمندان راه آهن ۵۸/۳/۹ مجری شمسی).

پاسداران انقلاب: شما پاسداران انقلاب هیچ سلاحی نداشتید، جز سلاح ایمان، ایمان به خدا و باهمین سلاح بود که توانستید با همکاری اقشار مختلف، رژیم سابق را سرنگون کنید. (دیدار با پاسداران انقلاب اسلامی ارومیه - ۵۸/۲/۱).

پاسداران قرآن کریم: شما امروز فرزندان اسلام هستید. شما خدمت به دیانت اسلام می‌کنید. و در راه خدا قیام کردید و پاسداران قرآن کریم واسلام مقدس هستید. (دیدار با سپاه پاسداران قم).

تربیت اسلامی: من به همه اقشار انسانی و مسلمین و اقشار عرب توصیه می‌کنم برای پیروزی بر همه مشکلات باید تربیت اسلامی داشته باشند و روی نقشه اسلام حرکت کنند و قرآن هادی و امام آنها باشد. در این صورت است که غلبه خواهند کرد وگرنه هرچه بکنند بازهم دولتها و قدرتها بر آنها مسلط خواهند بود. (دیدار بارهبران سیاسی فلسطین ۵۸/۱/۱۸).

خدا: ما خدا را داریم و درب رحمت خدا بر روی ما باز است. ما برای خدای تبارک وتعالی قیام کردیم (دیدار با سپاه پاسداران - قم).

جوانان: شما می خواهید که ما آزاد بگذاریم تا جوانان ما فاسد بشوند و اربابان شما بهره ببرند؟! (مدرسه فیضیهٔ قم - ۵۸/۶/۲).

تکبر (خود بزرگ بینی): خودتان راخدمتگزار بدانید و به بندگان خدا بزرگی نفروشید. خداوند دار آخرت را برای کسانی قرار داده است که نسبت به مردم نه علوی داشته باشند ، نه فساد بکنند. (۵۸/۷/۷).

بدبینی : مثلا ما طبیب داریم الی ما شاء الله ، چه شده است که وقتی یکی مریض می شود فوراً صحبت از این است که اروپا برود - و این به جهت این است که ما را به خودمان بد بین کردند (۵۸/۳/۲۰ هجری شمسی).

برنامه آمریکا و انگلیسها: اصلاً برنامه خود آمریکایی ها و انگلیسی ها این است که مردم را ، اشخاص صحیح را ، به اسم انگلیسی و به اسم آمریکایی ضایع کنند. چون می‌داند خودشان ضایع هستند.(۵۸/۷/۲۰).

اسرائیل : می بینید که یک دولت پوشالی اسرائیل در مقابل مسلمین ایستاده که اگر مسلمین مجتمع بودند هرکدام یک سطل آب به اسرائیل می ریختند او را سیل می برد. (خطاب به وزیر خارجه سوریه ۵۸/۵/۲۳).

اسرائیل وعمال اسرائیل : از اسرائیل و عمال اسرائیل ، دشمنان «قرآن مجید» و «اسلام» و کشور برائت جویند.(از اعلامیه امام خمینی - اولین سالگرد ۱۵ خرداد - محرم ۱۳۸۳ هجری قمری).

آمریکا: «امریکا» است که اسلام و قرآن مجید را بحال خود مضر می داند و می‌خواهد آنها را از جلو خود بردارد، آمریکا است که روحانیون را خار راه استعمار می داند و باید آنها را به حبس و زجر و اهانت بکشد (از اعلامیه تاریخی امام خمینی علیه احیای کاپیتولاسیون - ۱۳۴۲ هجری شمسی).

آمریکا و شوروی : اگر مسلمانها با هفتصد میلیون جمعیتی که دارند باهم بودند... «آمریکا»نمی‌توانست از این غلطهابکند،«شوروی»نمی‌توانست‌از این غلطهابکند (از کتاب حکومت اسلامی - درس دوم - صفحه ۳۵، از درسهای امام خمینی درنجف).

دست خدا: بکوشید تا هر چه بیشتر نیرومند شوید در علم و عمل و بااتکال به خدای قادر، مجهز شوید به سلاح وصلاح که خدای بزرگ با شماست که دست قدرتی که قدرتهای شیطانی را در هم شکست پشتیبان جامعه الهی است (۵۸/۱۲/۱).

کشاورزی: ما باید کشاورزی را رونق بدهیم که محتاج آمریکا برای گندم و برنج نباشیم (۱۳۵۸/۸/۶).

زنها: زنها می توانند درکارهای اجتماعی شرکت کنند ولی باحجاب اسلامی (مدرسه فیضیه قم - ۵۷/۱۲/۱۰) زنان در عصر ما ثابت کردند که در مجاهده همدوش مردان بلکه مقدم برآنانند (۵۸/۲/۲۸) زن مربی جامعه است ،از دامن زن انسانها پیدا می شود. (بمناسبت روز زن ۵۸/۲/۲۶) تمام ابعادی که برای زن و انسان متصور است، در فاطمه زهرا سلام الله علیها جلوه کرده است. او یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان است (به مناسبت روز زن و میلاد حضرت فاطمه (ع)، ۵۸/۲/۲۶)

قیام برای خدا: کشته شدن سیدالشهدا علیه السلام شکست نبود. چون قیام برای خدا بود و قیام برای خدا شکست ندارد (ملاقات باهیئت قائمیه ۵۸/۳/۸).

مسلمین : شکست در نهضتی که برای خدا باشد نیست. مسلمین صدر اسلام می‌گفتند: اگر بکشیم بهشت است و اگر کشته شویم بهشت است. شما هم همینطور هستید. (دیدار با مردم یزد ۵۸/۲/۲۲).

مساجد : از صدر اسلام به بعد پیوسته هرگونه حرکتی از مسجد سرچشمه گرفته است. این مسجد بوده است که نیروی متحد ضد کفار و شرک را پدید آورد (ملاقات هیئتی از عربستان سعودی ۵۸/۲/۱).

مادر : سعادت بچه ها از دامن مادر شروع می شود و سعادت کشور بسته به بچه های خوب یک مملکت است (۵۸/۴/۱۱) توجه به سرنوشت اولاد ، به عهده پدران و مادران است اما مادرها بیشتر مسئولند. (دیدار با زنان شهرستان قم ۵۸/۳/۵ هجری شمسی).

معلم : تمام ملت باید معلم باشد. در اسلام تمام افراد معلم و متعلم هستند. (ملاقات با معلمان و پاسداران تبریز و سراب ۵۸/۲/۷) .

وحدت کلمه : مسلمین باید بر ضد همه ستمگران « ید واحد » باشند و امیدوارم که باوحدت کلمه که بین ما و شما بحمدالله حاصل هست و باوحدت کلمه بین سایر قشرهای مسلم و خصوصاً اسلامی گرفتاریهای ما و گرفتاریهای شما و گرفتاریهای سایر مسلمین رفع بشود. (دیدار باهیئت فلسطینی ۵۸/۶/۲۴).

متذکره بالا نصایحی است چند که از سخنرانیها ، پیامها ونامه های حضرت امام خمینی اقتباس شده . اینها زیر بناء و تعمیر انقلاب اسلامی بوده - همین راه نماییها برای حال و آتیه هم خیلی مهم است. بقول امام : «حفظ یک پیروزی از اصل پیروزی مشکلتر است».

* * * * *

از : دکتر سلطان الطاف علی [1]

نگاهی به اشعار رهبر انقلاب و اتحاد مسلمین

رهبر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره الشریف نه تنها یک فقیه و محدث و رهبر عظیم بوده بلکه خطیب ، ادیب و شاعر بزرگ هم بوده است. در مورد انقلاب موفقانه این قدر اعتراف و اذعان کافی ست که اندیشهٔ و فکر وی بعد از طی بیست سال امروزه هم کاملاً جریان دارد. اصلاً این کامرانی فوق العادهٔ رهبر انقلاب است که نظام دولتی رابطور منسجم ترتیب داده و ریشهٔ فکرش در کمال اشاعه، فروغ همی یابد. ما به درگاه خداوندمتعال دعاگو هستیم که این انقلاب اسلامی مستحکم‌تر گردد و می‌بینیم که در سایر کشورهای اسلامی هم انتشار همی یابد؛ زیرا که این انقلاب اصلاً احیاء تعلیمات دین محمدی صلی‌الله علیه وآله وسلم بوده و اتحاد بین المسلمین را کمک کرده است.

حالا به منظور برکت یافتن این‌نوشته چندتا شعر عرفانی حضرت‌امام‌ره تقدیم می‌شود که جانشان از سوز عشق حقیقی معمور بود و زبان شیرین شان باافکار عرفانی مملو بوده . اشعار شان حاوی اندیشه های لطیف معرفت و بیانگر اسرار و رموز حقیقت می باشد. اینک ببینید چطور جواهر عرفان اجرا می‌شود.

این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است در خلوت مستان نه منی هست و نه مایی

---

۱ - استاد سابق بخش فارسی دانشگاه بلوچستان - رئیس کمیته کتابهای درسی بلوچستان - کویته.

دل که آشفتهٔ روی تو نباشد دل نیست — آنکه دیوانهٔ خال تو نشد عاقل نیست
بگذر از خویش اگر عاشق دلباخته ای — که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست

من بخال لبت ای دوست گرفتار شدم — چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم
فارغ از خود شدم و کوس اناالحق بزدم — همچو منصور خریدار سردار شدم
در میخانه گشایید برویم شب و روز — که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم
جامهٔ زهد و ریا کندم وبرتن کردم — خرقهٔ پیر خراباتی و هوشیار شدم

عارف بزرگ ، سلطان الفقر حضرت سلطان باهو قدس سره العزیز در قرن یازدهم هجری در شبه قاره پاکستان وهند می سرایند:

آمد خیالی در دلم این خرقه را برهم زنم — تسبیح را ویران کنم سجاده را برهم زنم
چوب عصا برهم زنم دلق صفا پاره کنم — فارغ ز خود بینی شوم این خانه را برهم زنم

و در عصر حاضر رهبر انقلاب اسلامی ایران و شاعر باصفا همین طور می‌سرایند:

من خواستار جام می از دست دلبرم — این راز با که گویم واین غم کجا برم
جان باختم بحسرت دیدار روی دوست — پروانه دور شمعم و اسپند آذرم
این خرقهٔ ملوث وسجادهٔ ریا — آیا شود که بر در میخانه بردرم
گر از سبوی عشق دهد یار جرعه ای — مستانه جان زخرقه هستی در آورم
پیرم ولی بگوشهٔ چشمی جوان شدم — لطفی که از سراچهٔ آفاق بگذرم

آثار و کلام عارفانهٔ امام ذوق سلیم و وجدان عشق ، یکجهتی و اتحاد ملّی و ویگانگی اسلامی را ابلاغ می کند.

* * * * *

آقای محمد عظیمی

رمضان علی کفاش خراسانی
شاعر ناشناخته

رمضان علی کفاش خراسانی یکی از استعدادهای خود جوش از میان مردم کوچه و بازار است - شغل او کفشگری بوده است ، او درمیان نسل قرن گذشته تاحدی شهرت دارد ولی شهرتش به پای قدر شاعری او نمی‌رسد. کفاش با اینکه سواد چندانی ندارد ولی استعداد خدادادی او در شعر باعث شده است که نام آورترین شاعر کم سواد دربین اهل فن باشد. شعر امام رضای او زبانزد خاص و عام است که می توان گفت قسمت عمده شهرت او از همین شعر است:

ز بی حسابی اوباش یا امام رضا شد آنچه بود مرا فاش یا امام رضا

از کفاش چند دعا نامه و نفرین نامه باقی مانده که یک نفرین نامه او ترجیع‌بند بسیار زیبا و هنرمندانه ای است که حاصل تجربه شخصی کفاش می باشد و پیداست که معشوق سخت او را آزرده خاطر کرده چندانکه آرزوی بدبختی و حتی مرگ او را می کند :

چه دیدی از من ای سنگین دل بی اعتبار آخر
که گشتی یار اغیار و زمن کردی کنار آخر
مرا کردی میان عشق بازان خوار و زار آخر
الهی همچو من گردی پریشان روزگار آخر
به جانت آتشی افتد بسوزی ای نگار آخر

---

۱ - مشهد - ایران

الهی در جوانی نخل امیدت ز پا افتد
ز مرگت شیونی در توم و خویش و اقربا افتد
رفیقان ترا در خانه ها فرش عزا افتد
بنالد مادرت از این مصیبت تا ز پا افتد
ز هجرت کور بنشیند پدر یعقوب وار آخر

در بند اول علاوه بر موسیقی خوش آهنگ بحر هزج، ردیف شعر، یعنی «آخر» در پایان هر مصرع تاکیدی بارنجش خاطر را در خوانندهٔ شعر القاء می کند و کلمات یار، اغیار در مصرع دوم بیت اول و خوار، زار در مصرع اول بیت دوم به کمک قافیهٔ شعر، موسیقی دلنشینی را به وجود آورده است.[1]
کفاش هر موضوعی راکه اراده می کرده است در قالب شعر می آورده و این امر تسلط او را می رساند. زمانی می خواسته است که خدمت ضیاء الحق نوهٔ حاج ملا هادی سبزواری که از افراد ثروتمند ومتشخص سبزوار بوده است، برسد رباعی زیر راکه قافیه بسیار سختی دارد بلا فاصله می سراید و برای او می‌فرستد:

در زیر همای چرخ تخم لقم — در جمع رسیدگان عالم کلّم[2]
با این تن خسته و لباس ناشور[3] — کی لایق دیدار ضیاء الحقم

گویا در جوانی به شاگردی نزد شخصی به نام استاد ولی که از کفاشان مشهور آن زمان مشهد بوده است، می رود. بعد از مدتی رباعی زیر را می سراید و از خدمت او خارج می شود:

می گفت کسی دکان استاد ولی — در علم و عمل کندترقی مزدور
این بود گزافه چونکه رفتم دیدم — «بر عکس نهند نام زنگی کافور»

کفاش در انواع شعر طبع آزمایی کرده و بخوبی از عهده بر آمده است چند مرثیه ای که از او باقی مانده نشان می دهد که مردی بسیار معتقد و با اخلاص بوده است:

---

۱ - دلکش خوانندهٔ مشهور سالهای دهه ۳۰ تا ۴۰ نفرین نامه کفاش را با موسیقی بسیار دل انگیزی در مایه های کوچه باغی خوانده است.
۲ - کلّ = کال = نارس.
۳ - ناشور = کثیف.

تـاشه تشـنه لبـان وارد مـحشر نشـود　　ز آب رحمت گلوی تشنه لبی تر نشود
حق نبندد به خـلایق در رحـمت آن روز　　کـه غـمین خـاطر فـرزند پیمبر نشـود
ور شـود دفـتر کفاش قبول شه دیـن　　بـه یکی مـصرعش آفاق برابر نشود

واقعه به توپ بستن گنبد منور امام رضا «ع» را توسط دولت روسیه تزاری به نظم کشیده و بعضی گوشه های تاریخی این واقعه مولم را روشن کرده است :

از آن روزی که یزدان ریخت طرح شادی وغم را
مهیـا کـرد بـهر خـلق عـالم ، عـیش و مـاتم را
کـسـی نشـنیده در نـوروز اوضـاع مـحرم را
بـرو بـاد صبـا بـرگو مسلمـانان عـالم را
ازین ظلمی که در مشهد به ما مشتی مسلمان شد
چو از هجر حبیب حق، که دین از وی قوی آمد
هـزار و سیصد و سی شـد، ربیع ثانوی آمـد
مـدار چـرخ را در تـوس، دور کـجروی آمـد
ز ظـلم روس، در مشـهد بـلای مـعنوی آمـد
ز یوسف [1] خان به پا این فتنه در ملک خراسان شد

کفاش در سرودن شعر به لهجه مشهدی نیز دستی داشته حال آنکه سرودن شعر به لهجه کار بسیار دشواری است خصوصاً «کـه مـضمون ایـن اشعـار سیاسی و اجتماعی باشد:

زُلفته [2] باشَنه هروخ [3] که تو همسر میکنی [4]　　پلک چشم موره از خـون دِلُم تُـر میکـنی

zolfeta bâ šana har vax ke to hamsar mekeni
pelke ^cašme mora az xune delom tar mekani

---

۱ = یوسف خان هراتی دست نشانده دولت روسیه تزاری (منتخب التواریخ،ص ۶۳۲).
۲ = زلفة = مویت را = زلفت را.
۳ = هروخ = هروقت = هر موقع .
۴ = میکنی = می کنی.

داش میتی[۱] راس مگی[۲] امروز ماها عزت ندرم[۳]
مو و تو پیش خلایق دیگه حرمت ندرم
دل ور گشتن ازی راه خریت ندرم
تقصیر خود مایه از هیشکه[۴] شکایت ندرم
مردم انسو تن و ماها ادمیت ندرم

این شعر بسیار طولانی است و در آن، اوضاع اجتماعی آن زمان را بخوبی تصویر کرده است و داش مشتیها و داش غلم ها و نوچه های آنان رابه باد انتقاد گرفته ونصیحت می کند که دوران سبیل تاب دادن و عربده کشی سپری شده بایستی تن به کار داد. سال تولد کفاش به درستی معلوم نیست ولی سال فوت اورا مرحوم علی اکبر گلشن آزادی در کتاب صد سال شعر خراسان[۵] ۱۳۱۴ هجری در مشهد ثبت کرده است.

همانطور که در آغاز سخن اشاره کردیم قصیده یا امام رضای کفاش سهم عمده ای در شهرت او دارد. این شعر تاکنون چندین بار چاپ شده و ما برای حسن ختام چند بیت منتخب را درج می کنیم:

زبی حسابی اوباش یا امام رضا — شد آنچه بود نهان فاش یا امام رضا
چه صحن و بارگه است این مگر که نقشه او — کشیده مانی نقاش یا امام رضا
رواق و روضه ات اندر صفا بود صد بار — زباغ خلدبرین باش یا امام رضا
نموده هر شب جمعه ملک به مردم چشم — به گنبد تو درر پاش یا امام رضا
چراغ برق تو و نور مه بود به مثل — حکایت خور و خفاش یا امام رضا
در آن دمی که زجور فلک شدی مسموم — زمین نگون شدی ای کاش یا امام رضا

بوقت نزع زکس وامگیر سایه خویش
خصوص از سرکفاش یا امام رضا

* * * * *

۱ - میتی = مهدی.
۲ - مگی = می گویی.
۳ - ندرم = نداریم.
۴ - هیشکه = هیچ کس.
۵ - صد سال شعر خراسان ، ص ۴۶۸.

فارسی شبه قاره

دکتر یونس جعفری[1]

امثال و حکم فارسی
متداول در شبه قاره

پری رو تاب مستوری ندارد در ار بندی سر از روزن برآرد

در اینجا لازم نیست این موضوع را تکرار کنیم که چگونه زبان فارسی حدود هشت قرن (از اواخر قرن چهارم هجری الی قرن سیزدهم) در سرتاسر شبه قاره جنوب آسیا زبان رسمی بوده و این زبان و همچنین فرهنگ اهالی فارس و ترکان ماوراء النهری با تمدن مردم این منطقهٔ آسیا چنان عجین شده و به گونه‌ای از تعمق و گستردگی برخوردار گردیده است که تفکیک و جدا سازی هر دو فرهنگ امری ناممکن به نظر می رسد.

درست است که در هند کنونی غیر از عده اندکی که در لداخ زندگی می‌کنند و نیز بعضی از اشخاصی که به قصد تجارت در شهرهای بزرگ مانند بمبئی، مدراس، دهلی، حیدرآباد، کلکته و مانند اینها ماندگار شده اند و یا به علل سیاسی و دینی در این دیار پناه گرفته اند، کسی فارسی صحبت نمی‌کند ولی صرف نظر از این امر، در زبان اردو بعضی از اصطلاحات فارسی و ضرب‌المثلها چنان نفوذ و رسوخ پیدا کرده که وقتی اردو زبانان باهم صحبت می‌کنند اصلا متوجه نمی شوند که این اصطلاح یا ضرب المثل فارسی است که به کار می برند. برای مثال وقتی که سردر برخی مساجد را ملاحظه نمایید امثال این بیت را می بینید:

روز محشر که جان گداز بود اولین پرسش از نماز بود

روز جمعه وارد مسجد شوید و بعد از نماز پای منبر بنشینید، واعظ مشغول پند و وعظ است و به زبان فصیح و بلیغ و شیرین و شیوا مزین به کلمات فارسی و عربی صحبت می کند، میان چند بیت اردو و فارسی این بیت مولانا را نیز به کار می برد:

رحمت حق «بها» نه می جوید رحمت حق «بهانه» می جوید

خدای نکرده اگر روزی برای دفن جنازه ای به گورستان مسلمانان

---

۱ - استاد ادبیات فارسی دانشکده ذاکر حسین دانشگاه دهلی - دهلی نو.

بروید، مشاهده می کنید که مشایعت کنندگان جنازه با فرزندان و نوادگان خود به طرف قبور نیاکان می روند ، فاتحه می خوانند، اوصاف آنها رابه همراهان بیان می کنند و توضیح می دهند که در گذشتگان در دوران حیات چه آدمهای ثروتمند و پر قدرت بوده اند و حالا زیر تودهٔ خاک آسوده اند و تمام این گفتگو به این ضرب المثل تمام می شود : «الله بس ، باقی هوس» و یا قبر شکسته ای را می‌بینند ، آه سردی می کشند و بر زبان می آورند : « مرده به دست زنده » و همچنین جمله ها و ضرب المثلهای خاصی هستند که مواقع مراسم ازدواج ، تشکیل محافل ادبی و مشاعره و مانند آن به کار می‌برند. بعضی از آنها عبارتند از « این خانه همه آفتاب است ، این گل دیگر شگفت ، رسیده بود بلایی ولی بخیر گذشت ، زبان شیری (شیرین) ملک گیری، داشته آید به کار ، سگ باش و برادر خرد مباش ، پیش از مرگ واویلا، ارزان به علت، گران به حکمت، دامی درمی قدمی سخنی ، کس نمی پرسد برادر کیستی» و مانند اینها.

واقعیت امر این است که درغنی کردن زبان اردو، اصطلاحات و ضرب‌المثلها و کلمات قصار متون قدیم فارسی، که جزء برنامهٔ تحصیلی طلاب محسوب می شد و هم اکنون نیز اینچنین است ، سهم مهمی داشته اند. طلاب آنها را در مدارس علمیه می خواندند و وقتی که خود کتابی، رساله‌ای و مکتوبی می نوشتند یا شعری می سرودند ، بعضی از مصرعها ، ابیات و اقوال بزرگان را برای مدلل و مختصر کردن مطلب به کار می بردند.ما در اینجا از هر شاعری که مصرع ، بیت یا قول او بیشتر مورد استفاده قرار می گرفت و بعداً به صورت ضرب المثل در می آمد تنها به یک بیت ، مصرع و قول او بسنده می کنیم:

پی مصلحت مجلس آراستند «نشستند و گفتند و برخاستند»
«فردوسی»

«کند همجنس با همجنس پرواز» «کبوتر با کبوتر باز با باز
«نظامی»

بط گفت که چون من و تو گشتیم کباب «عالم پس مرگ ما چه دریا چه سراب
«خیام»

«آفتاب آمد دلیل آفتاب » گر دلیلت باید از وی رو متاب «مولوی)
هر که زود بر آید دیر نپاید «سعدی»

راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود»
«حافظ»

«چون گذارد خشت اول برزمین معمارکج» «گر رساند بر فلک باشد همان دیوار کج»
«صائب»

در اینجا این نکته نیز قابل ذکر است، وقتی که اورنگ زیب پادشاه مغول بابری هند (۱۰۶۸-۱۱۱۸ه ق) برتخت سلطنت نشست، بیشتر همت خود را برای کوبیدن سر سلاطینی که در جنوب هند فرمانروایی می کردند، به کار برد و این اقدام باعث شد که روابط هند با کشورهای آسیای میانه به حالت رکود گراید. پس از آن هندیها، فارسی را از این دیدگاه نمی نوشتند که زبان ایرانیان یا ترکان ماوراء النهری است و آنها بودند که فارسی را به این کشور آورده اند، بلکه این زبان برای آنها خودمانی بود و باعث شد که بسیاری از ضرب - المثلهای هندی به فارسی ترجمه شود که بعضی از آنها عبارتند از:

زر کند کار مرد لاف زند (فیضی سرهندی)

کرم با دانه درمیان میرد (باهمنشینی آدمهای بد، مردم خوش سیرت نیز دچار ضرر می شوند)

آسیا، دانه در دهان گیرد کرم با دانه درمیان میرد ۱

شبنمی دیده کوزه بشکسته (به یک امید موهوم تکیه کردن و حتمی را از دست دادن)

کی تو لب تشنه ای جگر خسته شبنمی دیده کوزه بشکسته ۲

نام قریه کلان وده ویران (نام بلند و کلبه خراب)

حال ما اینچنین و نام چنان نام قریه کلان و ده ویران ۳

ناگفته نماند که قبل از عاقل خان رازی نیز شاعرانی که هندی بودند و شعر به فارسی می سرودند یا از ایران به هند مهاجرت کردند، بعضی اصطلاحات هندی را در شعر خود می آوردند، چنانکه ملا مسیح پانی‌پت می‌گوید:

بفرما تا چه سازد جان رنجور خداوندا «زمین سخت آسمان دور» ۴

در جامه نگنجیدن (بسیار خوشحال شدن)

در جامهٔ شادی شب هنگامه نگنجی ما جامه نهادیم و تو در جامه نگنجی
«ملا نسبتی» ۵

از شرم آب گردیدن (شاید این اصطلاح در زبان فارسی و هندی مشترک باشد)

اگرچه گوهرم، از شرم آب می گردم　　دهند جوهریان خاک اگر به قیمت من

«صائب»

استخوان در لو زینه / استخوان در کباب [دغل کاری]

آن منم آن من دروغی نیست باور کن　　گر کسی دید ست در لو زینه هرگز استخوان

«مولانا شریف»۶

قابل ذکر است علاوه بر اینکه بعضی ابیات ومصاریع شعرا و سخنورانی همچون فردوسی ، رومی ، سعدی و حافظ به صورت ضرب المثل در آمده بلکه ضرب المثل هایی یافت شده است که از زبان شاعران وسخن - سرایان گمنام به ارث رسیده است. از جمله این اصطلاح از تذکرهٔ «حدیقهٔ عشرت»۷است که ذکر زنان شاعر در آن آمده است که در این خصوص آورده است: «دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد»

این ضرب المثل را خانم آقایی در بیت زیر آورده است:

زهشیاران عالم هرکرا دیدم غمی دارد　　دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

و یا این مصراع پادشاه خاتون :

نه هر سری زکلاهی سزای سرداریست ۸

که در غزل زیر آورده است :

من آن زنم که همه کار من نکو کاریست　　بزیر مقنعهٔ من نشئهٔ کله داریست

درون پردهٔ عصمت که جایگاه من است　　مسافران صبا را گذر به دشواریست

جمال و سایهٔ خودرا دریغ می دارم　　ز آفتاب که آن کوچه گردبازاریست

نه هر زنی به دو گز مقنعه است کدبانو

نه هر سری ز کلاهی سزای سرداریست

البته قابل یادآوری است که بعضی از شعرا ضرب المثل های مرسوم در جامعه را در قالب های شعری ریخته اند،مثلا ضرب المثلی است که می گوید:

اگر گویم سر زبانم سوزد　　نگویم مغز استخوانم سوزد

آن را رضا اصفهانی ۹ به این صورت در قالب شعری آورده است:

گر گویم درد دل زبان می سوزد　　پنهان چوبدارم دل و جان می سوزد

در هر نفس آه ار نه برون اندازم　　در دم همه مغز استخوان می سوزد

فرهنگ فارسی که دارای لطافت و گستردگی است ، فرهنگهای دیگر را نیز در قالب های مناسب به کار گرفته است ، مثلا انگلیسها می گویند:
Set a thief to catch a thief معادل آن فارسی این مصرع صائب است : دزد چون شحنه شود امن کند عالم را ، یا: بیشه چون خالی بود روباه شیریها کند، که معادل انگلیسی‌اش این است While cat is away mice are at play

زبان فارسی چون زبانی شیرین، زنده و دارای آهنگ دلنوازی است، بنابر این باتوجه به نیازها و سلیقه‌های گوناگون به صورت جدیدی ارائه گردیده است که این قالب به صورت یک ویژگی از دوره های قبلی متمایز بوده است و ضرب المثل زیر به این مطلب اشاره دارد : « همه را برق می گیرد، ما را چراغ موشی» و حاکی از دوره ای است که برق مورد استفادهٔ مردم ایران قرار گرفت و همچنین اصطلاحاتی مانند : دو زاریش نمی افتد ، یا سیمهایش قاطی پاتی است و یا طبقه بالا را اجاره داده ، هر کدام ویژگی خاصی از یک دوره می‌باشد.

فرهنگ ضرب المثل در زبان فارسی آنچنان وسیع و غنی است که می توان کتابهایی در خصوص آن برشتهٔ تحریر در آورد و این موجز اشاره‌ای به غنای این فرهنگ عظیم در بین فارسی زبانان جهان دارد که تأثیراتی بر ملل و فرهنگهای دیگر نیز گذاشته است.

قبل از اینکه به فهرستی از ضرب المثلهایی که در « امثال و حکم دهخدا» نیامده است، اشاره گردد باید این نکته را بیان نمود که بعضی از ضرب‌المثلهایی که در این اثر با ارزش موجود است ولی در هند با تغییری مختصر به کار برده می شوند نیز قید گردیده است. این ضرب المثلها به صورتی که در هند معروف است به ترتیب حروف الفبایی آمده و مقابل آن به همان نحوی که در امثال و حکم آمده است نوشته شده است. مثلاً در هند ضرب المثل زیر چنین معروف است :« از هرجا که سنگ آید بالای لنگ آید» و در امثال و حکم دهخدا به این صورت آمده است :« هرجا سنگه به پای احمد لنگه» برای نمونه دیگر ضرب المثل‌های مشترک میان اردو زبانان و ایرانیان نیز در زیر قید می گردد:

استخوان سوخته را سگ نبوسد (نبوید)	سگ استخوان سوخته را بوی نمی‌کند (امثال و حکم)

در آخر، بعضی از ابیات و داستانهای مربوط به ضرب المثلها نیز توضیح داده شده است.

آب آمد وتیمم برخاست	اگر اصل آمد احتیاج فرع نیست
آب از زور سر بالا می رود	
آب از سر پریدن	آب از سر گذشتن
آب از غربال پخش می کند	کسی را منتظر انعام و بخشش داشتن و چیزی به اونبخشیدن . نظیر : کج‌دار و مریز.
آب تا گلو بچه زیر پا	برای خود دیگری را در خطر انداختن وبرای حفظ منافع شخصی حتی جان دیگران را به مخاطره انداختن
آب تیز در خانه در آید به از آنکه دولت تیز برود	غرق شدن خانه به از آن است که ثروت از خانه بیرون رود
آب را نادیده موزه را از پا کشیده	
آب روان از ایستادن سبز گردد	
آب کن بیحاصلان یکسر به دریا می‌رود	زحمت بی‌نتیجه تلف می شود: نظیر: بیچاره اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید
آبی دین ناری باشد	هر که از دین اباء کرد دوزخی شد
آتش پاره را خس پوش می سازد	
آخر آبی به جوی ما خواهد رفت	آب رفته به جوی آمدن
آخر به خیال می رود عمر	
آخر پیری وداع عمر است	
آدم بیکار یا غر شود یا بیمار	
آدم تنبل راکه کار گفتی نصیحت پدرانه می کند	
آدم خوب حکم عنقا دارد	
آدمک چوبی گوز برنجی	اسب پیر و افسار رنگین
آدمی را به چشم جان نگر	

آدمی که شکم دیگران پر نکند حیوانی باشد
سگ شکم
آدمی مرغ بی بال است
آری طریق دولت چالاکی است ز چستی
آزاد مرد خداست
آزرده دل آزرده کند انجمنی را — افسرده دل افسرده کند انجمنی را
آزموده کار بازی نمی خورد
آسمان بار امانت نتوانست کشید — قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند «حافظ»
آسودگی حرفی است نه اینجا نه آنجا
آسوده دلان لذت آزار ندانند — راحت طلبان درد دل زار ندانند
این رسم قدیم است که مرغان چمن سیر — حال دل مرغان گرفتار ندانند
آسوده کسی که زن ندارد — آسوده کسی که خر ندارد
ازکاه وجوش خبر ندارد
آسیا دانه در دهان گیرد — کرم با دانه درمیان میرد
(نگاه کنید مقدمهٔ همین مقاله)
آشتی در راه است و گواهی درکار
آشنا را حال این است وای بر بیگانه ای
آشنا نساخت بیگانه کی سازد
آفتاب به دو انگشت پنهان نمی گردد
آفت همسایه به همسایه می رسد — دیده نابیناست بینی بارعینک می برد
همنشین مردم بدبخت هم درزحمت است
آمدم بر سر مطلب — حالا به اصل مطلب می رسم
آمد و آورد این هم گناه ماست
آمده ، ره روی نیست — آدم مزاحمی که دست از سر برنمی دارد
آمین برای اجابت دعاست
آن آتش فرو نشست و آن آب از آسیا افتاد
آن بلا نبود که از بالا بود
آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند — آیا بود که گوشهٔ چشمی به ماکنند «حافظ»

آنچه آدم کند بو زینه هم — هرچه مردم می کند بو زینه هم «مولوی»

خلق را تقلید شان بر باد داد

ای دو صد لعنت براین تقلید باد

آنچه از اول در نصیب و قسمت باشد همان می شود

آنچه داناکند، کند نادان لیک بعد از خرابی بسیار

آنچه در بغداد است گرد سر خلیفه

آنچه در طبع تو نیاید راست — چوبشنوی سخن اهل دل مگوکه خطاست

تو نفهمیده ای ، مگو که خطا است — سخن شناس نه ای دلبرا خطا اینجاست

«حافظ»

آنچه دیدی از دست رفت

آنچه عوض دارد گله ندارد — عوض گله ندارد

آنچه کنی به خود کنی — من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

گر همه نیک وبد کنی — هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت

آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست

آنچه ما کردیم با خودنابینا نکرد

آنچه می کنی به آن پایدار باش

آن دفتر راگاو خورد و گاو را قصاب برد:

(گویند روزی پادشاهی برای شکار رفت و از همراهانش دور افتاده و به محلی رسید که در آنجا غیر از چو پانی که گله گاوان را می چرانید کس دیگر نبود. چون پادشاه بسیار تشنه بود از وی آب خواست . او گفت آب ندارم ، البته اگر مایل باشی برای تو شیر می توانم بدوشم.چون پادشاه از حال می رفت گفت : هرچه خواهی بکن ولی چیزی بده که رفع تشنگی کند. چوپان برایش شیر دوشید و پادشاه آن را تا ته‌کشید و چون به حال آمد به چوپان گفت کاغذی داری که برایت چیزی بنویسم؟ او گفت : ندارم . پادشاه گفت برگی از درخت بیار تا رویش نشانی بگذارم و پس از این هر کس برسد به او این برگ را نشان بده و این را مثل یک دفتر پیش خود نگاه دار تا به تو چیزی بدهم.

چوپان اصلا متوجه نشد که وی با پادشاه مملکت صحبت می‌کند. برگی که رویش نشانی زده بود به خانه آورد و از روی بی پروایی و بی‌توجهی در طاقچه گذاشت. اتفاقاً در خانه گاوی داشت که بدانجا رسید و آن برگ را خورد. پس از چند روز پیکهای پادشاه نزد وی آمدند و از وی برگی را

خواستندکه درباره اش پادشاه گفته بود که آن را مثل دفتر نگاه دارد. بعد از صحبت بسیار چوپان متوجه شد که او چند روز قبل با پادشاه مملکت برخورد کرده بود و برگ درخت سندی بود و حکم دفتر و قباله را داشت و چون آن برگ را از دست داده بود با کمال تأسف گفت: آن دفتر را گاو خورد و گاو را قصاب برد).

آن را که بدادند بدادند بدادند

و آن را که ندادند ندادند ندادند

آن را که عقل بیش غم روزگار بیش — هر چه سر بزرگتر، درد بزرگتر

آن را که عیان است چه حاجت به بیان است

آن سر رشته از هم گسیخت — آن سبو بشکست و آن ساغر نماند

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

آن صبر که ما کردیم ایوب نکرد — صبری که ما.....

آن صید که تو دیدی به کمند تو نیاید — عنقا شکار کس نشده دام باز چین

آنکس که بداند و بداند که بداند — اسب طرب خویش به افلاک رساند

و آنکس که نداند و بداند که نداند — آن هم خرک لنگ به منزل برساند

و آن کس که نداند و نداند که نداند — در جهل مرکب ابدالدهر بماند

آن که در علم است کلید خیبر هم اوست

آن که لافیده نبافیده

آن گریه که ما کردیم یعقوب نکرد

آن هم گذشت این هم گذرد (نیز بگذرد).

آواز گدا رونق بازار کریم است.

آوازهٔ مرگ زود می رسد.

آهسته بگو دیوار هم گوش دارد — دیوار موش دارد، موش گوش دارد

آهسته خرام بلکه مخرام — زیر قدمت هزار جان است

آهسته لب بجنبان دیوار گوش دارد

آهن کهنه را به حلوا ده

آیینه عیب پوش سکندر نمی شود

ابر را بانگ سگ زیان (ضرر) نکند — آواز سگان کم نکند رزق گدا را

ابر می خواهند مستان خانه ویران گو شود — یاعلی غرقش کن من هم به جهنم

ابروی هلال به وسمهٔ آسمان سبز نشود — احمق دو بار تاوان می دهد

احمق ریش راست کند وعاقل محاسن
اختیار به دست مختار
ادب آب حیات آشنایی
ادب تاجی است از فضل الهی بنه بر سر برو هر جاکه خواهی
ارباب حاجتیم و زبان سوال نیست
در حضرت کریم تقاضا چه حاجت است
ارّه باش تیشه مباش
از آدم هرزه گریزان باش
از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک
از ابر سیه باشد افزونی بارانها
از پایجهٔ شما هویدا است
از پسر ناخلف دختر بهتر
از جمع عثمان سمع ابو جهل را چه علم ؟
از چشمهٔ آفتاب جز تشنگی حاصل نشود
از حلوا شیرین تر، جنگ در خانهٔ دیگران
از خاشاک پل جیحون می سازد
از خاطر کاکاست (برادر بزرگ) که انگور تاکا (تاکها) ست
از خدا شرم دارد شرم
از خدا شرم دار وشرم مدار
از خرس مویی بس است از خرس مویی
از خیال پری و دی بگذر آدمی را به چشم حال نگر
از دوست سگش نیکوست
از زن جفا از سگ و فا
از شومی شوم بسوزد شهر روم
از شهر بد که برآیی از بخت بد کجا روی؟
از فلفل وزنجبیل سردی مطلب از مردم نادرست مردی مطلب
از کجا این سر خر پیدا شد؟ زمین ترکید پیدا شد سرخر
از کرامات شیخ ما چه عجب ،گر بشاشید و گفت باران است
از کرامات شیخ ما چه عجب شیره را خورد وگفت شیرین است
ازکس کس ، از خار خس

از گره او چه می رود ؟
از گریهٔ ماتم سوری نروید
از گفتن آتش دهن نسوزد

از گل نازکتر و از سنگ سخت تر
از لقلق سگ دریا مردار نمی شود.
از ما کشیدن از شما بخشیدن
از دست گرسنه چه خیر
از دوست نادان دشمن دانا بهتر

از معاطفهٔ (وزش) باد جز خاک برنخیزد
از من بگیر عبرت و کسب هنر مکن
از می دولت اگر مست نگردی مردی
از نمد کلاه چیزی داشتن

از نو کیسه که قرض کردی در طاق بلند بگذر

از هر جا که سنگ آید بالای لنگ آید

از هزاران کعبه یکدل بهتر است

از هندوستان کسی زر نبرده و از ترکستان سر
از یکدست صدا برنخیزد
از یکدست صدا بر نمی‌آید
ازین سو رانده و از آن سوماندده
اسب بدویدن ، آخور یاد می کند

از کیسه اش چه می رود؟

از گفتن حلوا دهان شیرین نمی شود یا:
شیرین دهان بگفتن حلوا نمی شود

و از پای پیاده چه سیر؟
دشمن دانا بلندت می کند
بر زمینت می زند نادان دوست

با بخت خود عداوت هفت آسمان مخواه

چون کسی به مال و جاه دنیا و کثرت فرزندان بنازد به او می گویند : ما هم از این نمد کلاهی داریم ، این همه ناز و تفاخر چرا می‌کنی ؟ یعنی آنچه ترا میسر شده ما هم از آن چیزی داریم .

از نوکیسه قرض مکن قرض که کردی خرج مکن

همیشه سنگ به در بسته می‌بارد
هر جا سنگه به پای احمد لنگه
تاتوانی دلی به دست آور
دل شکستن هنر نمی باشد

یک دست صدا نداره (ندارد)

فیلش یاد هندوستان کرد

اسب خریدم اشتر بر آمد
اسب داروغه جو نمی خورد
استاد در سبق، طعام در طبق هر چیز جای خویش نیکو ست
اسپ دو رکابه داماد بخشی
اسب من هم چندان خر (تر) نبود
اسب و فرزین می نهد
استخوان سوخته را سگ نبوسد (نبوید) سگ استخوان سوخته را بوی نمی‌کند
اصالت تاب بیحرمتی ندارد.
اعرابی راگفتند شراب می خوری؟ گفت: چیزی خورم که عقل مرا بخورد؟
افتادی؟ بلی، افگار شدی؟ نی
افزونی نور ماه برای سپری شدن است فواره چون بلند شود سرنگون شود
اگرآب از سرپریده چه یک نیزه وچه صد آب که از سرگذشت چه یک نی چه صدنی
اگر آمد غم، نیامد دم
اگر این بار جان برم ز غمت دگرم عاشقی هوس نبود
اگر بر آسمان رفته از او این کار بر نمی آید
اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست که زندگانی ما نیز جاودانی نیست
اگر پدر نتواند پسر تمام کند
اگر چاه از خودش بودم (آب) نداشته باشد هر چه کلنگ توی سرش بزنی فایده ندارد.
اگر خر از خر پس بماند گوش وبینی اش بریدنی است
اگر دریافتی بردانشت بوس وگر غافل شدی افسوس افسوس
اگر دل خونابه باشد از دیده بتراود زدلم دست بدارید که خون می ریزد
قطره قطره دلم از دیده برون می ریزد
اگر روزی به دانش برفزودی زنادان تنگتر روزی نبودی«سعدی»
اگر ساقی تو باشی می توان خورد
اگر سوی خورشید تیز بینی چشم ترا زیان باشد، نه خورشید را
اگر شه روز را گوید شب است این بباید گفت: اینک ماه و پروین«سعدی»
اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است
اگر فی المثل در فشاندن ندانی همه حال در چیدن آخر توانی

اگر قاروره پاک است از طبیب چه باک است

آن راکه حساب پاک است از محاسبه چه باک است

اگر گویم سر زبانم سوزد نگویم مغزاستخوانم سوزد

مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان‌سوزد وگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد

اگر ماند شبی ماند، شبی دیگر نمی ماند

اگر من بیمار شوم می میرم

اگر مورچه بر سر سلیمان رود عیبش نگیرند

اگر مولی نظر سازد بهایی بی بها گردد

الخاموشی نیم رضا

سکوت علامت رضایت

جواب :« ای هان» خاموشی است

الفربه ، خواه مخواه آدمی

الهی آفتاب دولت واقبال همیشه درخشان و تابان باد

الهی در جهان باشی به اقبال

جوان بخت و جوان دولت ، جوان سال

الهی مرا بیامرز ، دیگران را تودانی

امانت را خاک خیانت می کند

امروزی داری بخور ، غم فردا مخور ، چو فردا شود فکر فردا کنیم

انتظار بدتر از مرگ

اندرون قعر دریا تخته بندم کرده ای

باز می گویی که : دامن ترمکن هشیار باش

انسان ازگل نازکتر و از سنگ سخت تر

انسان اگر وقت مرگ خود را بداند قبرش را خودش بکند

انسان هزار پیشه ای بی روزی؟!

انگشت اگر درگوش کنی به سرگین نمی رسد

انگشت به جای حلق است

انگشت عسل به دیوار می کشد

انگشت کاسب، کلید روزی است و دست بی هنر کفچهٔ گدایی

او به فکر عجب و من به خیال عجبی

او خویشتن گم است کرا رهبری کند

کوری عصا کش کور دگر (کی) شود؟

او سبق هرگز نگیرد آنکه بنیادش بداست

پرتو نیکان نگردد آنکه بنیادش بداست

تربیت‌نااهل راچون گردکان برگنبد-است

«سعدی»

اوقات شریف بین که چون می گذرد وقت طلاست
اوقات مکن ضایع و تنها بنشین
اولا نداف بودم بعد از آن گشتم شیخ
اول به آخر نسبتی دارد
اول بها مشک بها
اول دم مطبخی را
ای آمدنت باعث آبادی ما
ایاز قدر خویش بشناس
ایاز حد خود بشناس ای ایاز آن پوستین را یاد آر
ای باد صبا این همه آوردهٔ تست
ای تو مجموعهٔ خوبی ز کدامت گویم
ای خاک بر آن سر که در او مغز وفانیست یا وفا خود نبود در عالم
یا کسی اندرین زمانه نکرد
کس نیاموخت علم تیر ازمن
که مرا عاقبت نشانه نکرد
ای در به تو می گویم دیوار تو هم‌بشنو به در میگم یعنی دیوار تو شنو
ای ز فرصت بیخبر در هرچه باشی زود باش
ای گل به تو خرسندم تو بوی کسی داری این هم که جوابی نشنیدیم جواب است
اینجا حساب نگنجد و اینجا نسب نباشد
اینجا مقام دم زدن جبرئیل نیست
اینجا نسب نباشد
این خانه تمام آفتاب است
این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی این دفتر بی معنی غرق می ناب اولی
این خیال است و محال است و جنون
این دعا ازمن و از جمله جهان آمین باد
این رسم قدیم است که مرغان چمن سیر شب‌تاریک و بیم موج وگردابی چنین هائل
حال دل مرغان گرفتار ندانند کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها«حافظ»
این زر قلب به هرکس که دهی بازدهد(آید) مال بد بیخ ریش صاحبش
این سعادت به زور بازو نیست تا نبخشد خدای بخشنده (شیخ سعدی)
این عمارت بسر نبرد کسی هرکه آمد عمارتی نوساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت

این کار از تو آید و مردان چنین کنند
به کارهای گران مردکار دیده فرست
که شیر شرزه برآرد به زیر خم کمند

اینک به سر راه برو خوش به سلامت

این کشتی غرق بشود منهم به جهنم
یاعلی غرقش کن منهم به جهنم(منهم روش)

این گل دیگر شگفت

این ماتم سخت است که گویند جوان مرد

اینک من و تو هر آنچه توانی میکن

این هم بر سر علم

این هم غنیمت است

این همه از پی آن است که زر می خواهد

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
آن را که خبر شد خبرش باز نیامد
کآن سوخته را جان شد و آواز نیامد

با ادب باش تابزرگ شوی

با ادب باش گر تو زاده ای ناس

با ادب با نصیب بی ادب بی نصیب

باخدا کار است ما را ناخدا درکار نیست

باد از دماغش بیرون رفت

بادنجان ارزان است لیکن خرجکی دارد
هرگرانی بی حکمت نیست
ارزان به علت گران به حکمت

باده نوشیدن و هوشیار نشستن سهل است
گر به دولت برسی مست نگردی مردی

بارها گفته ام و بار دیگر می گویم

باری به هیچ خاطر خود شاد می کنم

بازارش گرم است
کاروبارش سکه است
کاروبارش تخت است

بازار مصطفی، خریدار، خدا

بازاری را نیازاری ، اگر آزاری چنان آزاری که بازآری

باز را بازدار بودن به ، جغد را جغد ساربودن به

بازو بریدن به از دست برانیدن

با سیهٔ دل چه سود گفتن وعظ — نرود میخ آهنین بر سنگ
باغ سبز می نماید — در باغ سبز نشان دادن
باقی داستان شب فردا — باقی داستان فردا شب
با کافر و مسلمان بنشین صلح کن
بالای باد می گردد
بالای خرسوار شدن یک عیب و پایین شدن عیب دیگر
بالباسهایت به چشمم در آیی
بامانشینی ما شوی، بادیگ نشینی سیاشوی — کمال همنشین درمن اثر کرد
بانادان هیچگاه طرح دوستی مریز
با همین مردمان بباید ساخت
بت پرست را در کعبه دیو می گیرد
بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن — اجابت از در حق بهر استقبال می آید
بچه تا نگرید مادر شیر نمی دهد — تا نگرید ابر، کی خندد چمن
تا نگرید طفل کی نوشد لبن
تا نگرید طفلک حلوا فروش
دیگ بخشایش نمی آید به جوش
بخت داری برو به پشت بخواب
بخت که برگردد اسب تازی خر گردد، عروس در حجله نرگردد
بخت گریاری کنددندان زسندان بگذرد — بخت‌گریاری دهد دندانت زسندان بگذرد
بخت گرسستی کند دندان ز حلوا بشکند
بخشنده آب است که هر چه بیاید ترکند
بخیل اربود زاهد بحر و بر — بهشتی نباشد به حکم خبر
بد است مرگ ولی بد تر از گمان تو نیست
بد روز هم روزی می خورد — ادیم زمین سفرهٔ عام اوست
برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
بدوزد طمع، دیدهٔ هوشمند
برادر با برادر، حسابش برابر — حساب حساب است کاکا برادر
بر اسب چوبین سوار است
برای خود چاه کندن
برای کوری ابلیس، سایه گرد رسول نگردد

برای ما سر خری بهم رسید — زمین ترکید و پیدا شد سرخر

بر این زیستم هم بر این بگذرم

بر این عقل و دانش بباید گریست — بر احوال آن مرد باید گریست که دخلش بود نوزده خرج بیست

بر این مژده گر جان فشانم رواست — که این مژده آسایش جان ماست

بر حذر باش که سر می شکند دیوارش

بر خیز و عزم جزم به کار صواب کن

برف بام خود را بربام دیگران انداختن

برق زده را کافور چه سود؟

بقال را بزن که گوزنداف برود

بر کریمان کارها دشوار نیست (مولوی) — تو مگو، ما را بدان شه بار نیست بر کریمان ...

برمزار ما غریبان نی چراغی نی گلی — نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی

بر من منگر بر کرم خویش نگر

برهمانیم که هستیم و همان خواهد بود (حافظ)

بز در جان کندن، قصاب در غم چربو (چربی)

بز را به جگی جگی فربه نمی توان کرد — این حرفها برای فاطی تنبان نمی شود

بزرگی طفل از ادب است

بز مرده و شاخ زرین — آدمک چوبی گوزبرنجی

بز یا بهای بز

بسوخت عقل ز حیرت که این چه بو العجبی است

بشنو صدای توپ را

بشنوی و یا نشنوی گفتگویی می‌کنم

بعد از سر من کن فیکون شد، شده باشد — دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب

بلا بود، برکتش نی

بکن مکرمت لیک منت منه

بلند پروازی می کند

بلی، خود کرده را درمان نباشد — خود کرده راتدبیر چیست؟

بلی، کی کارگر باشد سنان خار بر خارا؟

بلی، میوه ز میوه رنگ گیرد

بندگی کن ترا به حکم چه کار؟

بندهٔ درگاه تا به خانه همراه

بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی — کاندرین راه فلان ابن فلان چیزی نیست

بنشین که گدایی کنم و پیش تو آرم

بوزینه به نقل آدم انسان نشود

به اذان ملای غریب کس نماز نمی خواند

بهار، باغ دل آسوده را به کار آید

به این ریش وفش

به بام بلند دست بر آسمان نتوان رسانید

به برنج و عسل روزی خدا داد است

به بهانهٔ بچه مادر می‌خورد

به درد بیدرمان گرفتار است

به راه او چه دربازیم، نی دینی نه دنیایی — دلی داریم و اندوهی، سری داریم و سودایی

به سر زلف سخن می گوید

به سفر رفتنت مبارکباد — به سلامت روی و باز آیی

به عوعوی سگ، دریا مردار نمی شود

به عیب خود بینا باش

به قدر مال باشد سرگرانی — هرکه بامش بیش، برفش بیشتر

به قدر هر سکون راحت بود، بنگر تفاوت را

به مطلب می رسد جو یای کام آهسته آهسته — زدریامی‌کشد صیاددام‌آهسته‌آهسته«صائب»

بـه نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد — زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ «سعدی»

به وقت تنگدستی آشنا بیگانه می گردد — صراحی‌چون شودخالی‌جداپیمانه‌می‌گردد

به هر زمین که رسیدیم آسمان پیداست

به هر نامش که خوانی سر برآرد — به هرچه گو یمت آنی، چو بنگرم به از آنی

به یک بینی و دو گوش

به یک سیلی دو روی افگار شدن — به یک گل بهار نمی شود

بی اجل مرگ نیست

بی ادب پامنه اینجا که عجب در گاه است — سجده‌گاه ملک و روضهٔ شاهنشاه است

بی بال و پر شده — کلک کسی کنده شدن

بیتاب عشق هر چه کند، حق به دست اوست

بیخش در آب است — تا ریشه در آب است، امید ثمری هست

بی دف وتی می رقصد
بیدل نیم هنوز ببینم چه می شود
بی ریاضت نتوان شهرهٔ آفاق شدن
بیگانه سنگ دیوانه
بی گنه از درّهٔ عمر نباید ترسید
بی می مست است ، بی سرکه ترش
بی نان توان زیست و بی آب نتوان
پا به دست دگری دست به دست دگری
پاجی (آدم بد جنس) به طواف کعبه حاجی نشود
پاك باش و بی باک باش
آن راکه حساب پاک است
از محاسبه چه باک است
پای پیش آید دست و پس دیوار
پای چنار بست
پای کسی منتی
پای مرا (گدا) لنگ نیست ملک خدا تنگ نیست
پخته پنیر و نان خمیر
پدرم سلطان بود
گیرم پدر تو بود فاضل
از فضل پدر تراچه حاصل ؟
پراکنده روزی پراکنده دل (سعدی)
پرچشمی غربیل از پر دلی آسیاست

پر دستی چرخ به سبب نقشی دیگر است
پس خوردهٔ سگ ، سگ را باید
پس ماندهٔ سگ هم سگ را شاید
پس ماندهٔ سگ قابل طهارت نیست
پشت بام رندان و دزدی
پشت را نقره باشد لیکن نقره را پشت نباشد
پشقل سوار کشمیر بین
پوست کنده می گوید
پوستینش چهل من وزن دارد
پیچش مار از کجروی اوست

پیر شو بیاموز

پیر من هرچه کند عین عنایت باشد

پیری که دم به عشق زند بس غنیمت است — از شاخ کهنه میوهٔ نورس غنیمت است

پیش ازاین من هم در این باغ آشیانه داشتم

پیش از عید به مصلا می رود — پیش از روضه خوانی گریه می کند

پیش از مردن کفن پاره کردن

پیش پا افتاده

پیشت نشینم ریشت بکنم

پیش زبان کوتلی نیست

پیش کسی رو که طلبکار تست — ناز بر آن کن که خریدار تست

پشیمانی سودی ندارد

پیش مردان چه گندم چه جو

پیش ملا شاعر، پیش شاعر ملا، پیش هیچ هر دو، پیش هر دو هیچ

پیکان از جراحت به در آید وآزار دردل بماند — پیکان ز درون برون شود بی مشکل

بیرون نشود حدیث ناخوب از دل «دهخدا»

پیمبر اول دعا برای خود کند

تا احمق در جهان است، مفلس در نمی ماند

تابع قانون باش و از پادشاه مترس

تا تو آدم شده ای من خر شده ام — برعکس: من خرشدم تا تو آدم شدی

تا تو به من می رسی من به خدا می رسم

تا جان به تن است جان بکن است

تاج محمد «ص» قرة العین آدمیان است

تا حال به دیگ می فرستادی از این به بعد به غربال بفرست

تا خدا ندهد سلیمان کی دهد

تا در نرسد وعدهٔ هرکار که هست — سودی نکند یاری هر یار که هست

تار پیری و پود مرگ یک است

تاریکی و اشارهٔ ابرو

تا نسیم شمال نباشد برگهای درخت شور نمی‌خورد

تا نفس باقی است راه زندگی هموار نیست

تبدیل ذائقه مضایقه ندارد

تپانچه (طپانچهٔ) روزگار نخورده است — سیلی روزگار نخورده است

تختهٔ تخت یا تختهٔ تابوت ، یا :

تخت یا تخته — کار را یکسره به این امید کردن که اگر موفق شدیم به تخت سلطنت می‌رسیم و تخت پیروزی نیافتیم بر تختهٔ تابوت بخوابیم تخم تأثیر صحبت او فرزند آدم پست ، پستیها را نشان می دهد و هنچنین کسی که با بدان آشنایی دارد کارهای زشت را انجام می‌دهد

تدبیر کند بنده تقدیر کند خنده

ترا به آب می برم و تشنه می آرم — لب آب بردن و تشنه برگرداندن

ترا دیده و یوسف را شنیده — شنیده کی بود مانند دیده

ترازو خسیس است که هر سو زیادت یافت سرفرود آرد

ترا زو هر دو سر قلب

ترا زوی زهرا ازگرانی ستارگان نشکند — شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

تصنیف را مصنف نیکو کند بیان

تقدیر کار خود را می کند

ترکی تمام شد

ترکی هنر است ، فارسی شکر است ، ارمنی گوزخر است

تعجیل کار شیطان است — عجله کار شیطان است

عجله نکن بگذار کار تمیز در آید

تعظیم صاحب‌خانه کردن پنبه از ریش حلاج برداشتن است

تعظیم کاریگران (کارگران) مغاف

تکه و جنازه

تمام باغ راکه بخورد قدر یک دانه سیب را نمی داند

تنبل راکه کارگفت ؟ فالیز را ویران نمود

تنهاکه پیش قاضی روی راضی آیی — هرکه تنها نزدقاضی رود راضی باز آید

تن همه داغ داغ شد پنبه کجا کجانهم؟

تو از چنگال گرگم در ربودی — چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی

تواضع دو سر دارد — تواضع مرافعت اند از است تکبر

به خاک انداز است هرگز نخورد
آب زمینی که بلنداست

تواضع کم کن و بر مبلغ افزا
از تعارف کم کن و بر مبلغ افزای

تو بدان و کارت
بقیه اش را تو بدانی و کارت

توبه برای شکستن است

توبه من که من با تو
با یکدیگر کمک کردن

تو جنگ یلان را کجا دیده ای
که زینگونه بر خویش بالیده ای ؟

تو چه دانی که درین گرد سواری باشد ؟

تو خود را برای چه، مگس هر دوغ می سازی ؟

تو کار زمین را نیکو ساختی
که به آسمان نیز پرداختی (سعدی)

تو که اینقدر از خواب محظوظی چرا نمی میری؟

تو که قرآن بدین غلط خوانی، ببری رونق مسلمانی

تو مرا دل ده و دلیری بین
رو به خویش خوان و شیری بین

تهی دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل
که خضراز آب حیوان تشنه می آردسکندر را

تیر آخر به جگر کافر

تیر انداز کاهل نباشد

تیر چرخ را کمان چرخ باید

تیشه گر مقبل است و رسن تاب مدبر

ثابت شدن به دست قاضی است

ثابت قدم به گفت کسی بد نمی شود

ثانی اثنین عوج بن عوق است

ثانی از اول هم بد

ثواب روزه بی عذاب آن روزی نشود

جهان باکی وفا کرد که باما کند

چوب جنگ را دو سر است

چون عوض دارد گله ندارد

حیز باش وبزی دیر

خار پشت میگوید ، مخمل بچه ام

خاک فلان از خون بهمان بهتر است

خاک فلان بر خون بهمان شرف دارد

خداوند کفن کش سابق رابیامرزد
خموشی معنیی دارد که درگفتن نمی آید
خندهٔ گل گریهٔ گلاب بار آرد
خواب، آسایش جان است
خواب چهار پهلو می کند
خواب یک خواب است و باشد مختلف تعبیرها
خواجه داند بهای شاخ نبات
خوبی را خوبی ، بدی را بدی
خوب شد بیل نشد
خود خطا بود آنچه ما پنداشتیم
خودش رادر قلعه نمی‌گذارند، موش به سوراخ نمی‌رفت جاروب به دم گوید اسبم را در خانه ملک ببند بست
خود غلط، معنی غلط، مضمون غلط،انشا غلط
خود فراموشی کند تهمت دهد استاد را خود گویی وخود خندی، عجب مردهنرمندی
خود کوزه و خود کوزه گر و خودگل کوزه
خوردن ،دادن دارد
خورده ، نبرده ناحق درد گرده (قلوه)
خورده همان به که تنها خوری وای بر آن خورده که تنها خوری
خورشید روی همه سیاه کند و روی ماه سپید
خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست
خوش حال کسی که یاد از دیار کند
خوش عیش آنکه زن ندارد
خوشوقت کسی که خر ندارد
خوشی (خوشحالی) باکسی ندارد دوستی
خون فلانی سرخ تر از خون فلانی نیست
خینه ای (حنا) بعد از عید تبای بعد از عید برای سرمنار خوب است
داد خدا و زرد آلوی پیوندی
دارم چرا نپوشم
داغ بالای داغ

داغ فرزندی کند فرزند دیگر را عزیزتر
دامن پاک راکه با دامن آلوده بندندپاک هم پلیدشود = نجس نجستر
دامن کشان حسن دلاویز را چه غم — کاشفتگان عشقی گریبان دریده اند
دامن کشان می رود
دامی ، درمی ، قدمی ، سخنی
داند آنکس که فصاحت به کلامی دارد — هر سخن موقع وهر نکته مقامی دارد
دانشمند را دست کوته به از دست دراز
دانهٔ گندم ازدانهٔ مروارید قیمتی تر است اگر وقت گرسنگی پیدا شود
دانی همه اوست ور ندانی همه اوست
دختر همسایه خملوك است
دختر همسایه می ترسم که از راهم برد
در آسمان ستاره ندارد، در زمین لحاف
در این چه شک
در باغ لاله روید ودر شوره بوم خس — باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روید و در شوره زار خس
دربام بالا شدن و زینه (نردبان) را برداشتن
در بیابان فقیر گرسنه را شلغم پخته به ز نقرهٔ خام
دربیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم — سر زنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
در بیل ماست مایه کرده
در پای تو ریزم آنچه در دست من است
در پس آیینه طوطی صفتم داشته اند — آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم«حافظ»
در حمام در آیی و بدون عرقی بر آیی
در خانه آرد نی و در کوچه دو تنور
در خانهٔ خدا همیشه باز است
در خانهٔ بینوا چه پنج و چه شش — از فقیر چه یک نان بگیری و به او چه یک نان بدهی
درخت از تبر، نی ، از خود می نالد
درختی که از او بهی به کسی نرسد به بی آبی خشك به
درختی که اکنون گرفته است پای — به نیروی مردی بر آید زجای
در خمیر موپالیدن

درد بکش تا به دوایی برسی

درد خود پیش دردمند بگو

درد را خدا به دوستان خود می دهد

در درویش را دربان نباید

در دست دیگری است خزان وبهار ما

درد عشق نشود به زمداوای طبیب

دردم از خدا ، گله ام (شکایت) از همسایه

در ره منزل لیلی که خطرهاست به جان — شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

در زیر کاسه نیم کاسه

در شهر کورها یک چشمی پادشاه است

در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

در عین اختیار مرا اختیار نیست

در قصص انبیا مضاحک نگنجد

در کفرهم ثابت نه ای زنّار را رسوا مکن

درمان به کسی رسد که دردی دارد

در مقام تشنگی هزار مروارید به قطرهٔ آبی نیرزد

درمیان راز مشتاقان قلم نامحرم است

درمیان قعر دریا تخته بندم کرده ای — باز می‌گویی که دامن ترمکن هوشیار باش

در میخ که می پری — درمیخ‌که می جهی؟ یادر هوای‌کسی‌پریدن

در نیستی مردن به که حاجت پیش دونان بردن

درودگر تیشه برای خود می زند

دروغ راست برگردن راوی

دروغ گویم به روی تو

درودگر بی سرزنش کار نکند

درویشی زوال نبیند

در هشتاد سالگی مشق تنبور می کند — سر پیری ، معرکه گیری

در یخ نوشتن و در آفتاب گذاشتن

در یک خانه دو مهمان نگنجند — مهمان، مهمان را نمی‌بیند و صاحبخانه هیچ کدام را

دزدانه در او دیده که در دانه اسیر است

دزد جوانمرد به از بازرگان بخیل
دزد من با خانه می‌دزد دمتاع خانه را
دست از طلب ندارم تاکام من برآید یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید
دست بر ترکش زده
دستش به آلو نمی رسد گوید آلو ترش است
دست به کار و دل به یار دل به یارو دست به کار
دست جوانمرد برای دادن خارد و کف بخیل برای ستدن
دست خود دهان خودگرنخوری زیان خود

دست خود راکس بساز منت خرکس مکش مدیون آدم بی مایه مشو
دست، دست اول است ، یار یاراول است زن، زن اول است
دستش در کیسهٔ خلیفه است از کیسهٔ خلیفه می بخشد
دست کوته و کله (زبان) دراز
دلا خوش باش نان ما در روغن افتاد
دل اگر بسوزد از چشم کور اشک می ریزد
دل به دست آر تاکسی باشی، اگر به هوا پری مگسی باشی ، به دریا روی خسی باشی
دل به دست آر و هرچه خواهی کن
دل به دست دگری دادن و حیران بودن
دل تاریک را جان روشن نباشد
دل دل را می خورد روده جگر را (از شدت گرسنگی) روده بزرگ، رودهٔ کوچک را خورد
دلی دارم واندوهی سری دارم و سودایی
دم عیسی در زندگانی در نگیرد
دندان زدن شیر شغال را مبارک است و آهو را شوم
دنیا هیچ است و کار دنیا همه هیچ
دوای غضب خاموشی است
دو بامداد گر آید کسی به خدمت شاه سوم هر آینه دوری کند به لطف نگاه
دو چیز در دو چیز گفتن نشاید: ذکر جوانی در پیری و ذکر توانگری در فقیری
دو حرف در سبق به یاده کتاب در دستار؟

دود از خانهٔ خویش از آتش خانهٔ دیگران بهتر است — منت آدم فرو مایه مکش
کهن جامهٔ خویش پیراستن
به از جامهٔ عاریت خواستن

دو رنگی سیب از سیه دلی اوست
دوستان را کجا کنی محروم — تو که با دشمنان نظر داری
دوستی بیخرد چون دشمنی است
دوستی مایهٔ نازاست نه که سرمایهٔ دولت
دوگونه رنج و عذاب است جان مجنون را — بلای صحبت لیلی ونرفت لیلی
دولت در آن سراست که از میهمان پر است
دو مرغ جنگ کنند فایده به تیر گردد
دونده بادست که دریا و کوه را سهل گیرد
دو نیم قرتِ باقی
دویدن خرگوش پسندیدیم لیکن از گوشش برمیدیم
دِه (بده) در دنیا، ستان در آخرت
ده می بینی و فرسنگ می پرسی — راه می بینی و چرا فرسنگ می پرسی؟
ده کجا درختان کجا
دهن بی آب رابه انگشت باید درید ، چنانکه پسته را از ناخن
دهنت را به اندازهٔ لقمه ات باز کن — پا از گلیم خود درازتر مکن
ده ویران چراغ ندارد
دیدم همه را و آزمودم همه را
دید نه شنید به چه گواه شد
دیدهٔ سخت سخن سخت می شکند چنانکه بادام را سنگ
دیر گیر وسخت گیر
دیگدانش سیاه شد
دیگر به خود منازکه ترکی تمام شد — نگاه کنید : ترکی تمام شد
دیگر کسی چه خاک بر سر کند
دیگ کرمش به جوش آمد بخارش به ماهم رسید
دیوارش دوخته شد
ذکر مکان از ادب مکین

ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام نباشد — حیف است که ذوالفقار در نیام و زبان سعدی در کام باشد

ذوق چمن ز خاطر بلبل نمی رود
ذوق چمن ز خاطر صیاد می رود

راحت به دل رسان که همین مشرب است و بس
راز دل جزبه یار نتوان گفت

راست گویی در رزق خود خلل
راستی موجب رضای خداست

راه راست برو اگرچه دور است — زن بیوه مگن اگرچه حور است

راه حسن کوچه چپ زدم وصاف گذشتم

رشته ای بر گردنم افکنده دوست — می کشد هر جا که خاطر خواه اوست

رضای مولی از همه اولی
رفت و چندین آرزو به خاک برد
رگ جوانی برجاست
رموز عاشقان عاشق بداند
رموز مصلحت ملک خسروان دانند

رندان را رندان می شناسند — ولی را ولی می شناسد

رنگرزی ماه قصب را زیان دارد
رنگ رو باخته رنگریزی می کند

رنگم ببین و حالم مپرس — رنگ زردم را ببین و احوال زارم را مپرس

روباه زیرک به دو حلقه بند است

رو به را گفتند پوستین پوشی؟ گفت: آنچه پوشیده ام به من بگذارید

روز بد خواهر و برادر ندارد
روز تنگی سیاه است
روز خوشی اش دندان دردی است
روز سیاهی در پیش است
رو شنبه به جهودان ارزانی
روزی از کیسه اش می رود
روزی خود در سفرهٔ دیگر می خورد

روزی خود را یکجا خورده
روشنایی عرب از نور محمد «ص» بود نه از روشنایی بولهب
روغن از ریگ بیابان می‌کشد — آن قدر زرنگ است که از هوا روغن می‌گیرد
روغن از سنگ می کشد — روغن از ریگ می کشد
روغن باز مالیده روغن قاز می مالد
رونده کسی است که قدمی دارد
روی زیبا مرهم دلهای خسته است
روی مفلسی سیاه
ریاضت کش به بادام بسازد
ریش از من ورکش (اختیار) از دیگران
ریش بر آمد پاجی (پست فطرت) شد
ریش فرو شد متاع مردم را
ریگ صحرا به سبحه انگشت می شمارد
زانوی گفتار به گفتن کلوخ می بندد
زاهد به در مسجد و میخوار به دیر — هر یکی سوی مقام خود رود
هریکی بروفق نام خود رود (مولوی)
زبان زاغ را زاغ می داند — زبان لالان را مادر لالان می فهمد (داند)
زبان زیر زبان دارد — حرف او باد هواست
زبانش موبر آورد — بسیار حرف زد
زحل هندی از ترکی مریخ نترسد
زربفت پنبه کردن
زر به زردادن هنر مردان است
زرکند کار، مردلاف زند — عیش بی زر نمی شود فیضی
هر که زر داد جام صاف زند
هیچ کاری نمی شود بی زر
زر کند کار، مرد لاف زند
زمانه آدم پرور است
ز مرگ خر بود سگ را عروسی
زمین جنبد، آسمان جنبد، نجنبد گل محمد

زمین را به آسمان می دوزد
زن بیکار یا غر شود یا بیمار
زن دار را یک زن ، بی زن را صد زن
زندگی را عشق است
زن دهقان زاید یا نزاید مرا و خرمرا حا باید
زنده کسی است که دمی دارد
زنده کسی است که زن ندارد
زن مردوش به از زن پهش (پش)کلمهٔ هندی است به معنای تنبل و کسی که در بازی از همه عقب تر می ماند.
زور به خر نرسیده ده به پالانش
زور لب گور
زهی مراتب خوابی که به ز بیداری است
زیارت بزرگان کفاره گناه
زیبایی زنان از سرخرویی مردان است و زیبایی مردان از سرخی رو
زیر بارند درختان که تعلق دارند
زیر ریشش خر سوار تیر می کند
زین گونه هرچه بهتر صادر گشت نیکو ست
ساعت تیری کردن خوش گذراندن
سال که گرم آمد ماکیان آذان می دهد
سالی که نیکو ست از بهارش پیداست
سال گذشت حال گذشت
سایهٔ هما برای دولت والا جویند نه بهر دفع گرما
سپرداری می کند
سخن بد آواز گنبد است
سخن مردان جان دارد
سخن یک است و دگرها عبارت آرایی است
سخیان ز اموال بر می خورند، بخیلان غم سیم و زر می خورند
سربد ، به بلای بد
سرسبزی تو از سرخرویی خیزد زانگونه که زنگار مسی می زاید
سر سلامت باشد کلاه بسیار است

شرفتیله را چپ باید کرد
سرگل می خارد
سرم از پودینه (نعنا) از پودینه بدم می آید
سرو از راستی آزاد باشد
سرو بستان پا دو هانیدن
سری که با کسی نکشد باری باشد بر گردن
سزای قروت آب جوش
سست قدم بد هضم
سعی بسیار کفش پاره کند
سفله چو جاه آمد و سیم و زرش — سیلی خواهد به ضرورت سرش
سگ دنباله کش — سگ هر سوار
سگ را طوق دائرهٔ دولت است
سگ قافله باش خورد قافله نه
سگ کوی لیلی است
سگ و فقیر — هر جاکه فقیری است پارس سگ هم است
سلسله جنبان است
سنگ آمد و سخت آمد
سوزباید مرد راگر ساز بی آهنگ است
سوز دل نوح (ع) را طوفان تواند کشت
سو زن جاسوس است و تیغ زبان گیر سو زن
سو زنده آتش است هرگز سرد نشود
سوزن عیسی را جز رشتهٔ مریم در خور نباشد
ساقت عطارد از روزنامهٔ شمس روشن شود
سیب تا فرود آمدن ، هزار چرخ زند — سیب را چون به هوا اندازی
سیبی که بالا می رود و پایین می آید — تا بزمین هزار چرخ زند،چندین
هزار چرخ می خورد — چرخ زند (امثال و حکم)
سیبی و سجودی
سیر باشیر اگرچه گنده است لیکن ایجاد بنده است
سیر نخورده ام که از بوی گندش ترسم
سیماب زر را سپید رو گرداند

سیه دلی دوات سر قلم را سیه کند
سیه رویی آهنگر سر خرویی آهن است
سیه رویی زحل به یک دلو شسته نشود
شاهان چه عجب گر بنوازند گدارا (مولوی)
شاهان ،کم التفات به حال گدا کنند
شب پرک پروانهٔ خورشید نشود
شب ماهم صبحی دارد
شبنمی دیده کوزه بشکسته
شپش هفت خروار بار دارد
شتر به دانگ است
شتر صالح به از مرد طالح
شتر نیستم که دو حاگردم بزنی
شرم عثمان برای ایمان است نه برای روزی
شعر فهمیدن به از گفتن بود
شعر فهمی عالم بالا معلوم شد
شعر مرا به مدرسه که برد.
شف شف نه شفتالو
شکل درویش صورت سیوال است
شلغم پخته به ز نقرهٔ خام
شمشیر به کمر بسته که :« من نوکر شاهم »
شمشیر مردان خالی نمی باشد
شمله به مقدار علم
شود، شود، نشود ، گو مشو، چه خواهد شد؟
شهد از رنگش پیداست
صابون اش هنوز در جانت کار نکرده
صاحب تعزیت آدم شمار است
صاحب خر را پس خر نمی توان دید
صاحب خیر داخل خیر است صاحب الخیر داخل الخیر
صاحب زنده، مالش میراث
صاحب کرم همیشه مفلس است

صبر نماتاکه به جایی رسی — الصبر مفتاح الفرج
صحبت نیکان، بدان را سود نیست
صدا از هر دو دست بر می آید — یک دست صدا ندارد
صد بار توبه شکستی باز آ
صد شکر که چغندر نبود
صدق پیش آور که اینجا هرچه آرند آن برند
صدقه دادن ردبلاست
صد کشته چو من به که تو غمگین نفسی
صلاح کار کجا و من خراب کجا — ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا «حافظ»
صلا کردم بلا کردم — از ماست که بر ماست
صلا نشد بلا شد
صلای سمرقندی — تعارف شاه عبدالعظیمی
صلح اول به از جنگ آخر
صورت گرگ دیدن مبارک است و ندیدن هم مبارک
صوفیان صاف را اول به دوزخ می برند
ضامن به دست کیسه است
ضابطهٔ یاری دو سر دارد
ضامن بهشت و دوزخش نیستم — مرده را پاک باید بشویم
ضرب المثل روزگار است
ضرب دستی ندیدست
طفل به مکتب نمی رود ولی برندش
طفل دامن گیر آخر گریبان گیر شد
طفلی و دامان مادر خوش بهشتی بوده است
طفیل کدو کرم هم آب می یابد
طمع را سر ببر اگر مردی
طوطیان در شکرستان کامرانی می کنند
طوق لعنت بر گردنش — طوق لعنت به گردن ابلیس = آدم بد رامتهم به بدی می کنند
طینت بی معنی سفالی است شراب
ظالم به مرگ دست نمی دارد از ستم — آخر پر عقاب پر تیر می شود «صائب»

ظلم ظالم باعث ویرانی ملک اوست
ظالم مظلوم نماست
ظاهر ، عنوان باطن است
ظرفی که سگ لیسد قابل استعمال (استفاده) نیست
ظریف همیشه سرگردان است
عارف به خود غیر عارف است
عارف که برنجد تنک آب است هنوز
عاشق را شوی (شوهر) کردی، دیگ سیاه روی
عاشق مهربان تر از پدر است
عاشقم لیکن ناز معشوقی دارم
عاشقی بس مشکل است
عاشقی را زر می باید نه لاف
عاقلان پیروی نقط نکنند یا نخوانند یا غلط نکنند
عالمی رابینم جو نخرم
عبارت از نظیر بی نظیر شود
عبدالعظیم چاشنی دگر دارد
عذر تقصیرات ما چندانکه تقصیرات ما
عروسی که روی خود پس غربیل پنهان کند ببختنش حاجت نیست
عزیز من ، جواب است این نه جنگ است
عشق آتشی است، پیر و جوان را خبر کنید
عشق است و ارادت ، عشق است و مفلسی
عشق بازی را ز مجنون یاد می باید گرفت
عصمت بی بی از بی چادری شرم عروس از بی چادری است. بیرون نرفتن بی بی از خانه از بی چادری است .....
عطاردی باید که تاب نزدیکی آفتاب آرد
عقب آب رفتن و دانگ برداشتن
عقل چون آید به تو گوید که آن کن
عقل مدرسه چیز دیگر است عقل چیز دگر و مدرسه چیزی دگر است

علم شیء به از جهل شیء
علم نجوم قیافهٔ روزگار است
علم و ادب به گدا ندهند
عمر همه به باد می رود
عوان عود سوزد و کندهٔ دوزخ شود
عوض نیکی بدی است
عیان را چه بیان؟ آن را که عیان است چه حاجت به بیان است

عیش را در جهل خزان دادند
غرق شده را به فریاد چه سود؟
غریب نیستم بیمارم
غلام همت آنم که دل به کس ندهد
غله‌گر ارزان شود امسال سید شوم
غم مخور خدا مهربان است
غنچه از ترش رویی دلتنگ است
غواص در دریا چیزی دیده است که به غورش غوطه می زند
غول در بتخانه بندمی شود
فتراک جوانمردان دست آویز امید است
فراموشی یاران لازم افتاده است دولت را
فربه خواه مخواه مرد آدمی است
فرمانبردار در آیندهٔ روزن است
فریاد سگان کم نکند رزق گدا را
فریب صید باشد خواب صیاد
فعل بد کرده را سزا نیست
فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگر است
فکر هر کس به قدر همت اوست (حافظ)
فلان ، کفش پیش پای فلان نمی تواند گذاشت
فوت فلان جان من برد
فیل اگرچه مرده است لیکن پوستش بار خراست
فیل مرده و زنده اش صد تومان

قاضی اربا مانشیندبرفشاند دست را محتسب‌گرمی‌خورد معذور دارد مست را

قاضی به رشوت (رشوه) راضی

قاضی خودش می دهد دیگران را پند

قرآن را از لوح زر چه زیب؟

قرض بغداد است

قرض حیض مردان است

قرض نداری برو به پشت بخواب

قسم برای خوردن است

قصاب آشنا می پالد

قصاب که زیاد گردد، گاو مردار می گردد

قصه کوتاه

قضیهٔ زمین بر سرزمین

قطب از جا نمی جنبد

قطع نظر از کشف و کرامات دیگر، حضرت تاریخدان نیز هستند

قفا زدن، گردن کشان را گردن زدن است و سیلی خواران را باد والی خارش کردن

قفل بر در آسمان زده

قفل به دریا نمی تواند زد

قلم بخت من، شکسته سراست

قلم جوانمرد است

قلیه از مزه در گذشت

قمار و راه قمار

قهر درویش به جان درویش

قهر درویش زیان درویش

قیمت بی حکمت نیست

کار کبک ریگ خوردن است

کار ما نیست کار استاد است کار حضرت فیل است

کاسهٔ ظالم سرنگون است

کاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خوردند ، چو نبگری همه برزیگران یکدیگریم

کاه در کاهدان نمی ماند

کاهکی بخور وراهکی برو
کت کت اینجا، تخم دادن در جای دیگر
کجا بنگاله کجا نور بابی (رقاصه)
کجا بودی؟ جایی نه . چه آوردی؟ چیزی نی.
کجا کفاف دهد این باده ها به مستی ما
کردی و مردی
کرم شب تاب در برابر آفتاب فروغ ندهد کرم شب تاب پیش چشمهٔ آفتاب چه تاب دارد
کرم نما و فرود آ که خانه، خانهٔ تست (حافظ)
کرمی که مصحف خورد از وبالش چه غم ؟
کس چه داند که پس پرده که خوب است و که بد؟
کس نیاید به خانهٔ درویش که خراج زمین و باغ بده (سعدی)
کسی داند که اشتر می چراند
کسی کجا ست که او دامنی نیالودست
کسی کو ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوان و مخوانش پسر «فردوسی در شاهنامه»
کسی که جامه ندارد دامن از کجا آرد
کسی که گوشت معاملهٔ خودش خورد منت قصاب نمی کشد
کعبتین فلک به دو شش مهره بر می چیند
کفچه زدی، کفچه زدی، حلوا کو؟
کفش دوز چرم آلوده خاید و لقمهٔ پاک خورد
کلاغ به هر دو پا به دام می افتد
کلامش مایهٔ سرگردانی است
کلاه احمد بر سر محمود گذاشتن کلاه تقی را سر نقی گذاشتن ، کلاه علی راسر ولی گذاشتن
کلفت شب به روز خواب پریشان آرد
کلند چاه کن را آب دادن حاجت نیست
کلوخ می ماند از آب می گذرد
کم بده و کم مزن
کمتر بخور و نوکری بگیر
کم خرج و بالا نشین

کم خور، جان من است
کم ماکرم شما — برگ سبز تحفهٔ درویش
کند هرچه خواهد بر او حکم نیست
کودکی کو به عقل پیر بود — نزد اهل خرد کبیر بود
کور احتیاج چراغ ندارد — کور به چراغ احتیاج ندارد
کور را به تماشای گلستان چه کار؟
کوری خود، بینایی مردم
کور یک بار عصای خود را گم می کند
کوه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید — کرم شب تاب در برابر آفتاب فروغ ندهد
کوه هرچند بلند است راه بر سر خود دارد
که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد
که بار محنت خود به ز بار منت خلق
که تا دانه نیفشانی نروید
که حلوا چو یک بار خوردند بس
که خواجه خود روش بنده پروری داند — تو بندگی چو گدایان به شرط مزدمکن که...(حافظ)
که زر، زر کشد در جهان، گنج گنج
که کام بخشی او را بهانه بی سبب است
که گنبد هر چه گویی آیدت باز
که محرم به یک نقطه مجرم شود — که رحمت به یک نقطه زحمت شود
که مرد که نیندیشد از نشیب وفراز
که هرکجا شکرستان بود مگس باشد
که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند
که هیچ کس نزند بر درخت بی بر سنگ
که یخنی بود هرچه ناخورده ای
کی آمدی و کی پیر شدی — غوره نشدی مویز شدی
کی میگه (می گوید) مرده نمی گوزد
گال راجل خورد دلت را بودنه
گاو تنها خور است
گاو شیری از هیکلش معلوم است

گذشته را صلوات، آینده را احتیاط

گربه برای خدا موش نمی گیرد — هیچ گربه‌ای محض رضای خداموش نگیرد

گر تو ابلیس نه ای چشم کور چرایی؟

گرد گله، توتیای چشم گرگ

گردن شتر، کمانی است که برای قربانی ساخته اند

گرسنه را پرسیدند دو، دو چند (تا) می شود؟ گفت چهار نان

گرگ باران دیده

گرگ را از یوسف (علیه السلام) جز سرخوربی دم دروغ حاصل نشود

گر گزندت رسد ز خلق مرنج — که نه راحت رسد ز خلق نه رنج

گرگ گرسنه خود را در دیدهٔ شیر می زند

گرگ گوسپندنما — گرگ در لباس میش، گندم نما جوفروش

گر ننویسی قلمی تراش

گره دست را به دندان باز نمودن

گریهٔ گوزن به از خندهٔ شیر

گزی به گوزی نمی ارزد

گستاخی به از نافرمانی

گفت گفته من شدم بسیار گو — از شما یک تن نشد اسرار جو

گفتن همین بس است که اسب من ابلق است

گل بی پوست

گل در ریسمان وگوهر در سلک

گناهی که به کفاره نزدیک است گناهش نتوان گفت

گنجشک پریده، روپیه را صد تا

گندم ز گندم روید جواز جو — ازمکافات عمل غافل مشو،گندم زگندم...

گور جدا، خانه جدا

گوز به ریش دروغگو

گوز زدن چهار زانو نشستن

گوساله به زور میخ می جهد

گوسالهٔ ما پیر شد و عقل نیافت

گوسپندی از پای خود آویزان است — هر کس گناه خود را خود به گردن دارد

و بزاز پای خود

گوسفندی مال بادی است
گوشت خر خورده
گوشت گنده گردن قصاب
گوشت خواهی رو به دکان قصاب
گوشت شتر خورده
گوشت هر چند لاغر است آبروی زبان است
گوش زده اثری دارد
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
گوهر درکان بیقدر است و در بازار بسی قیمت
لبریز جهالتند و فاضل لقبند — از چشم کور اسم نور علیشاه از سرکچل اسم زلف علیشاه
لذت تیشه از کوهکن باید پرسید
لست زیر درخت زرد آلو
لعنت به کار شیطان
لعنت به هیچ
لفظ را می بین و در معنی مبین
لفظ، لفظ عرب است، فارسی شکر است، ترکی هنر است، هندی نمک است
ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال، — کاری که خدا کرد فلک را چه مجال
مادیان گم کرده دنبال آخته می گردد
ما را عجب آید که از این کس پسر زاید
مار گزیده از ریسمان دراز می ترسد
مار به دست دیگری گرفتن — مار به دست دشمن باید گرفت (یا) به دست دیگران باید گرفت
مار در خانه راست است
ماری تو که هر کرابینی بزنی — یا بوم که هرکجا نشینی بکنی
مال به کوری رفتن — به قیمت غاز بفروخت رفتن
مالت را هوش کن و همسایه ات را دزد مگیر
مال عرب پیش عرب
مال مسروقه را دزد نمی گیرد
مال نثار جان است و جان نثار آبرو

مال نیک روزبد

ماکه دزد شدیم آفتاب بر آمد

مبارک مرده ، آزاد کردن — مبارک مرده ، آزاد می کند(امثال و حکم)

مبر نام فرداکه فرداکه دید؟

متواضع خاک است که کف پای شاه تا گدا یکسان بوسد

مته بر خشخاش نهادن — مته به خشخاش گذاشتن (امثال وحکم)

مته بر ذرّهٔ نهادن

مثل معروف پیرایهٔ زبانها

محال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران جای ایشان گیرند

محبت است که دل را نمی دهد آرام — وگرنه کیست که آسودگی نمی خواهد

محمد (صلی الله علیه وآله و سلم) به معراج بلند است نه به عمامه

محنت بیفایده است وسمه بر ابروی کور

محنت قرب ز بعد افزون است

مرا بیامرز و دیگران را تو دانی

مرا دسخا با اعتدال است

مرا گدای تو بودن ز سلطان بهتر

مرا همت بلنداست و دست کوتاه

مربی بیار و مربی (مربا) بخور

مرد به ماما (دایی) اسب به پدر — مرد به طایفهٔ دایی می رود و اسب به نسل خود

مردی بی سنگ را وزنی نباشد

مرد پا بر هوا نهد و نامرد پا در هوا

مرد گر خاک می دهد بستان

مردن ملا نفع نمی کند ، خوب است که بابا بمیرد

مرده به دست زنده

مرده هرگز نمی گوزد

مرغ آتشخواره کی لذت شناسد دانه را

مرغابی را تابندپا آب است

مروارید را جوهر است و انسان را آبرو

مزدور به آفتاب در جنگ است

مزدور خوشدل کار بیش می کند
مزدور نو آهو راگیرد به دو
مسجد جای گوز نیست
مسلمان در گور است و مسلمانی در کتاب
مشت بسته قفل بهشت است وانگشت گشاده کلید رحمت
مشت در محل خود از تیغ بالا تر است
مصلای زاهد اگر به شاهد رسد، خود را پاک کند و مصلا را پلید
مصیبتی که اجر دارد مصیبتش نتوان گفت
مطلب سعدی دیگر است
معزول می شوند چه معقول می شوند
مفت کرم داشتن — از کیسهٔ خلیفه بخشیدن
مفتی نوشت هرچه گفتی
مقامات از کتاب همدانی توان یافت نه از عمامهٔ حریری
مقام عیش میسر نمی شود بیرنج
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت — که او چون تو بسیار پر ورد وکشت
مکن، مکن که نکو گوهران چنین نکنند
مگر این انبان ملا قطب است ؟
ملازم نو تیز رو
ملا منم و برادرم می خواند
ملخ از چراغ نگارین تر است
من از چاه آمده ام، گویند دهل (دلو) خالی بود
من پای تو بوسم و تو دست دیگری
منتی گر می کشید، از مردمی می‌کشید
من چه پهشم (تنبلم) که برادر کلان من پهش (تنبل) است
من چه می گویم تنبورهٔ من چه می سراید
من سود کنم ترا زیانی نرسد
من کجا و دیوان حافظ کجا؟
من که بد نام جهانم چه صلاح اندیشم
من و مربی من هر دو آنچنان مفلوک — که هر دو را دو مربی خوب می‌باید
مو بر زبان سبز شدن — مو از زبانش بر آمدن (امثال و حکم)

مو در آسیا سفید کردن
موسی را سپیدی دست هنر است
موش را گفتند از بنیاد کندن توبه کن ، گفت بنیاد توبه را هم بکنم
مهربانی دشمن را اعتبار نشاید تا به تملقش چه رسد؟
مهمان بی وقت پهلوی خود می خورد
مهمان را بافضولی چه کار؟
مهمان غیب دشمن خادمان است
مهمان کمتر می کند تعظیم صاحب خانه را
مه نشیند به جای عقرب کور
میان دو خرمانده مانده
میان عاشق ومعشوق رمزی است — که جبریل امین را هم خبر نیست
می توان بخشید گر گناهی می شود
میخش قائم است
میراث خور را خواب می برد، آموخته خور را نی
می فروشد گنبد و خرج مناره می کند
می گوزد و واپس نگاه می کند
می گوزد و هر سو می بوید
نارگیل به دست بوزینه است — سفله چون به مرتبهٔ بالا می رسد کسی را فیض نمی رساند
ناسوده کجا رود که آسوده شود
ناکرده ارمان وکرده پشیمان — کسی که ازدواج کرده پشیمان است آنکه نکرده آن هم
ناکرده کار چون کار کند خود را رسوا نماید
ناکشته را قصاص نتوان کرد
نام آباد و ده ویران — نام آباد و شهر ویران ، نامش کلان و دهش ویران
نام رستم به از رستم
نام قریه کلان و ده ویران — نام بلند و کلبه خراب
نان پیاز، پیشانی باز
نان گربه به تیر می دوزد

نان گرسنه دیر پخته می شود
نانم انبان نمی خواهد
ناو دان کعبه می دزدد و باران رحمت طمع دارد
نخورده یخنی است
نداری کون کاری چرا ارزن می کاری — وقتی نتوانی کاری کرد ، چرا دست به آن می‌زنی
ندانم آن گل رعنا چه رنگ و بو دارد — که مرغ هرچمنی گفتگوی او دارد
نرم چوب راکرم می خورد
نرود میخ آهنی در سنگ
نزد کم حوصله کفش زر دوزی به ازگوشواره پر زر
نزدیک آتش پرست دوزخ به از بهشت است
نزدیکان بی بصر دو رو دوران — دوران باخبر در حضورند و نزدیکان بی بصر دور
باخبر در حضور
نزدیکان را بیش بود حیرانی
نشود نیک نهادی که ز میثاق بد است
نفس بر آمد و کار از تو بر نمی آید
نقل عیش به از عیش
نکند دوست زینهار از دوست
نگون شدن آسمان برای چیدن آدمیان است
نماز ستون دین است و قامت مرد ستون نماز
نماند ستمکار بد روزگار — بماند برو لعنت پایدار
نمرود از پر کرگس بر آسمان نتوان رفت مگر از لگدپشه بر زمین رود
نمک دست ما شور است
نمی دانیم سرما بر کدام بالین است
نمی روید از خار بن غیر خار — عبث رنج ضایع مکن گویهار «قدسی مشهدی»
نوکر قاضی را خطره تعزیر نیست — نوکر حاکم است هرچه خواهد تواند کرد
نه از تو جو و نه از من نخود — نه‌ازمن‌جونه‌ازتو دو،بخورکاهی‌برو راهی
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها «حافظ»
نه در آسمان درخت نه در زمین بخت
نه روی ماندن نه راهی رفتن — نه راه گریز و نه دست ستیز

نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال
نه گل ماند ، نی کدو ، بلا بر سر هر دو
نه نان گندمی نه سخن مردمی
نه هرکه چهره بر افروخت دلبری داند (حافظ)
نی به دیوانه چیزی بده و نی چیزی بخواه
نی تاب صبر دارم نی طاقت جدایی
نی در نتخن کردن
نی سیر خوردیم ونی دهانم بوی سیر می دهد
نیک معامله را باز معامله، بد معامله را بس معامله
نیکی برباد، گنه لازم
نیکی کردن و در آب انداختن — نیکی بکن وبه رود انداز (امثال و حکم)
نیکی مایهٔ خوشبختی بود
نیم قدش زیر زمین است — بسیار فتنه انگیز است
نیم کاسه زیر کاسه داشتن
وای بر آن خورده که تنها خوری
وای گور تنها گور
وای نه یکبار که صد بار وای
ورثه چیز دیگر است
وظیفه گر طلبی رو هنر به دست آور
وفای عهد نکو باشد ار بیاموزی
وقت خوش چو از دست رفت باز به دست نیاید
وقت را بنده ساعت را سلطان
ولی را ولی می شناسد
هر آن مردی که گرد باده گردد — اگر رستم بود کون داده گردد
هر بهاری را خزان در پی است
هر جا که رنگ و بوی بود ، گفتگوی بود
هرجا که میوهٔ خوب است کلاغ می خورد
هر چند گفتم خالوی حسن نیستم گفت نه تو خالوی حسنی
هر چه از آسمان آمد زمین برداشت
هرچه استاد ازل گفت همان می گویم (حافظ)

هرچه این می زند آن می رقصد — هرچه این می نوازد آن می رقصد
هرچه این می زند (نوازد) آن می رقصد
هرچه باد آرد باد برد — باد آورده را باد می برد
هرچه بادا باد، دست ما و دامان شما
هرچه بادا باد، ما کشتی در آب انداختیم
هرچه به قامت کهتر به قیمت بهتر (سعدی)
هرچه دانا کند، کند نادان لیک بعد از خرابی بسیار
هرچه زن خواهد باد ، و هرچه مادر (شوهر) خواهد مباد
هر خر و بار دگر
هر روز گاو نخواهد مرد که کوفته ارزان شود — هر روز خر نمی‌میرد تا کوفته ارزان شود
هر شبنمی درین ره صد بحر آتشین است
هر شبی را روز در پی است
هر قدر آب زیاد باشد مرغابی را به جلك (قوز) است
هرکجا در جهان فلک زده ای است — کار او شاعری و رمّالی است
هر کرا آب دهن نیست لب خشک ماند
هر کرا اخلاص بیش اقبال بیش
هرکرا پنج روز نوبت اوست — هرکسی پنج روز نوبت اوست «حافظ»
هرکرا دل زنده است نفس تا زنده است
هر کرده را جزایی است
هرکس به خیال خویش خبطی دارد
هرکس را قرار در پیش است
هر کس هوشیار جان خود است
هرکه آب از دم شمشیر خورد، نوشش باد
هر که آتش مزاج باشد، بی آب زید
هرکه آمد به جهان برگ و بری پیدا کرد — سبز شد دانه چو با خاک سری پیدا کرد
هر که باد در سر دارد سر به باد دارد
هر که بر کژدم دست شفقت فرو آرد سزا بیند
هر که برگردد خر گردد
هر که خانهٔ مردم بکاود خاک بر سرش افتد
هرکه خود را بیند خدا رانبیند

هرکه در جنگ پشت نماید رو نتواند نمود

هر که درکان نمک رفت نمک شد

هر چه در بحر نمکدان افتد حکم نمک گیرد (سید محمد علی جمالزاده، مجله ارمغان، فروردین ماه۱۳۵۳، ص ۱۰)

هر که زندگی ندارد مرده است

هرکه سلطان مرید او باشد

گر همه بد کند نکو باشد

هرکه شیر گرم خورده تا آب پف نخورد

هرکه کم خورده نور چشم ماست

هر که نان از عمل خویش خورد

منت از حاتم طائی نبرد«سعدی»

هرگاه خر کباب شود شغال سبلت سیخ کند

هر گل که می زنی به سر خویش می زنی

هر مار مهره ندارد

هزار جواب و یک خاموشی برابر است

هزار عیش تصدق کنم به قطره ای غم

که عیش خواب و خیالست و غم همیشه رفیق

هزار همچو ترا او به نیم جو نخرد

هفت پشت کسی را به سگ آبی رساندن

کسی را به تعریف غیر واقع به کمال اغراق و مبالغه ستودن

هم الاغ و هم سلاغ

همت کارها دارد

هم خانهٔ دشمن کوراست

همراه اگر شتاب کند همره تو نیست

همرای چو گدکنی خرنکی خورد

باجو اگر چیزی مخلوط کنی آن را خر هم نمی‌خورد

همرنگ ضرر ندارد

هم مال به دست آید وهم یار نرنجد

نه سیخ سوزد نه کباب

همه اندرز من به تو این است

که تو طفلی و خانه رنگین است

همه چیزم آراسته ،کار کندم بیدسته

همه را مار می گزد ما رابقه کور (قورباغه)

همه را یک مار گزیده است

همیشه چاه کن از دست خویش در چاه است همیشه چاه کن ته چاه است

همین که گرم رفتن شدم تا شیراز نمی‌رستم

هندی گور خر است

همین سنگ است و پشت بام قرشی

هنوز در نیم قرط باقی دارد

هیچ ما، هیچ تو

یا به این شورا شوری یا به این بی نمکی

یا خانه جای رخت پور یا خیال دوست

یا در به هر دو دست خواجه در کنار

یا موج روی افکندش مرده بر کنار

یادش بخیر

یاد دل گر نبود ذکر زبانی سهل است

یار زنده و صحبت باقی

یار غاری باید که زخم ماری کشد

یار من نیکو ست لیکن رسم و آیینش بد است

یار نه، بهتر یاوه

یخ بسیار آب شود تا این کار ساخته گردد

یخ بسیار آب کرد تا فلان چیز صورت گرفت

یک کشمش وچهل قلندر = یک انار و صد بیمار

یکی بود مجنون دگر سگ گزید یکی می مرد ا زبینوایی یکی گفتش خانم زردک(هویج)می خواهی

یک بینی و دو گوش

یک توبه صد گناه راکافی است

یک حرف که گفتم از مستی در قنجفه بربستی

یک حمایت به صد شکایت

یک خطا، دو خطا نه که هفتاد ودو خطا!

یک دانه محبت است و باقی همه کاه

یک زدن آهنگر، صد زدن زرگر

یک سر هزار سودا یک سراست وهزار سودا

یک طلعت زیبا به از هزار خلعت دیبا
یک عین عفو هفت کانون جهنم را کافی است
یک گاو ریخ می زند تمام پاده مردار
یکی گر رود دیگر به جایش — بیکارها در دنیا کم نیستند اگر یکی کم شود دیگری جایش می گیرد.

یک لقمه پگاهی به از مرغ و ماهی
یک نشد دو شد
یک نظری خوش گذری
یکی همی رود و دیگری همی آید

توضیحات بعضی از ضرب المثلها و اصطلاحات

از گره اوچه می رود

«لنگی (لنگ) یکی از البسهٔ متدوال هندیهاست . این لباس به صورت پارچه ای به طول تقریبا پنج متر می باشد . زنها آن را از شانه تا ساق پا و مردها از کمر تا نیمه ساق به دور خود می پیچند و نهایتاً آن را به گرد کمر گره زده و احیاناً اگر پولی همراه خود داشته باشند در وسط آن گره قرار می دهند و در صورت نیاز از آنجا برداشته خرج می کنند. اگر این خرج کردن به طور افراط و اسراف انجام گیرد و شخصی ناظر او را مورد انتقاد قرار دهد این ضرب المثل را به رخ او می کشد که :« از گره او چه می رود ؟»

اگر فردوس بر روی زمین است — همین‌است و همین است و همین است

در شهر دهلی بنای باشکوهی است که آن را قلعهٔ سرخ می نامند. در آن تالاری است که از بالا تا پایین از مرمر ساخته شده است و دارای دالانهای طاقدار می‌باشد. در زمان شاهجهان (۱۰۳۷ تا ۱۰۶۷) پنجمین فرمانروای مغول بابری هند، یکی از آنها به نام «ایوان خاص وعام » معروف بود و حالا به اسم «دیوان خاص» شناخته می شود. در آن ایوان بیت فوق روی الواح مرمر که بر بالای سردر طاقهایی که در چهار گوشهٔ آن نصب شد. با آب طلا به خط فارسی نستعلیق (به شیوهٔ خوارزمی) نوشته شده است و حاکی از زیبایی قلعهٔ مذکور است و آن را به امیر خسرو دهلوی منسوب کرده اند.

الله بس، باقی هوس : الله بس مابقی هوس

چو دل شد رها از هوا وهوس　　بداند که الله باقی و بس

در اینجا معنای کلمه « بس» دائم و فنا ناپذیر است و « هوس » برای آرزوهای خام طفلانه به کار می رود. این اصطلاح معمولاً در پایان وقایعی تاریخی نوشته می شود که نتیجه ای پندآموز وعبرت انگیز دارد ومنظور نویسنده این است که خواننده از ظلم و تعدی دست بکشد. به طور مثال اینجا ذکر حالات اسکندر مقدونی را می توان آورد که او چطور به خاطر تاراج کردن تمام جهان مثل رعد و برق از یونان برخاست و چگونه دارا را کشت وتخت جمشید رابا خاک یکسان نمودو هزاران مرد و زن ایرانی را به هلاکت رساند و یا اسیر و برده ساخت. سپس وارد کشور هند شد و می خواست که سر تا سر این کشور را تصرف کند ولی موفق نشد و چون خواست که به وطنش بازگردد، در راه مبتلا به مرضی شد که به فوت او منجر گردید. وقتی که او در حالت نزع بود مأیوسانه هر طرف نگاه می کرد، گویا با چشمان پژمرده بی روح به سران لشکر التماس می کرد و می گفت مرا ازین درد هراسناک نجات بدهید ولی هیچ کس جز مرگ چارهٔ دردش را نمی دانست وقتی که جنازه اش را حمل می‌کردند هر دو دستش را که تهی بود بیرون از کفن گذاشته بودند. الله بس وباقی هوس.

انگشت عسل به دیوار می کشد

در اساطیر هندوها چنین آمده است: در مملکت آیودیا[2] مرتاضی بود موسوم به رشیه شرنگ [3] وی چنان کمرو بود که از آمیزش با مردم اجتناب می‌نموده به همین خاطر در کلبه ای که در جنگل ساخته بود زندگی می کرد.او در زندگی زنی را ندیده و غذایی غیر از برگ درخت نیم [4] که بسیار تلخ است نخورده بود. اتفاقاً آن مملکت یک مرتبه دچار خشکسالی گردید و قطره ای آب هم نبارید. کسی گفت اگر رشیه شرنگ بیاید و دعا کند حتما باران خواهد

---

۱ - ارمغان ادبی: مجموعهٔ انتشارات ادبی وتاریخی موقوفات دکتر محمود افشار شماره ۶۰، تهران ۱۳۷۶ صفحه ، ۳۹۰ بیت ۴۲۷.

2 - Ayodhya.

3 - Rashyasharang.

4 - Margosa.

آمد. ولی آوردنش از جنگل به شهرکار ساده ای نبود. هرچه خواهش و تمنا نمودند فایده ای نبخشید. او دعوت کسی را نپذیرفت و از جایش نجنبید. چون چاره‌ای ندیدند، زنی طناز و عشوه‌گر را که رقاص خوبی هم بود فرستادند که کاری بکند و از ناز وعشوه او را به طرف خود جلب نماید. این زن پس از رسیدن بدانجا پیش وی عشوه گری را آغاز نمود. ولی مرتاض به طرف او متوجه نشد و چون زنی را در سر تا سر زندگی خود ندیده بود چنان فکر کرد که او نیز مرتاض جوانی است که هنوز ریش وسبیلش در نیامده است. بالاخره وقتی که آن زن خسته شد و باوجود سعی و کوشش پشت سر هم نتوانست توجهش را به طرف خود جلب نماید مقداری عسل روی برگهای درختی مالیده آن مرتاض برای رفع جوع خود استفاده می کرد و چون وی در زندگی برای اولین بار لذت عسل را می چشید لذا از شیرینی و گرمی آن تمام بدنش چنان به هیجان آمد که ریاضت و عبادت را پشت پا زده با هزار جان و دل عاشق آن زن گردید و به دنبالش شتافت. زن به کام خود و آن مرتاض به مراد خود رسید. این موضوع را باقر کاشی در بیت زیر چنان بیان نموده است:

نتنه سازند به شیرین سخنی وه چه عجب گر به دیوار کشد شیطان انگشت عسل

این هم بر سر علم

خیاطی برای گزاردن نماز جمعه به مسجد جامع شهر رفت . چند نفر پس از فریضهٔ نماز جمعه برای شنیدن وعظ و خطابهٔ واعظ شهر در مسجد نشستند و خیاط هم از جملهٔ آنان بود . واعظ ، پس از حمد و ثنای الهی گفت :اگر قصابی گوشت را کمتر از وزن اصلیش به مشتری داد و مقداری از آن را برای خود نگه داشت ، آن تکه های گوشت روز قیامت در میدان حشر به صورت انباری جمع شده به زبان حال خواهد گفت : من آن تکه های گوشتی هستم که قصاب برای خود کنار می گذاشت و اگر بزازی پارچه را کمتر از اندازهٔ اصلیش به مشتری فروخت آن تکه پارچه ها در روز قیامت یکجا جمع خواهد شد و همچنین اگر خیاطی از پارچهٔ مشتری تکه ای دزدید و برای خود نگه داشت آن تکهٔ پارچه‌ها به شکل علم در میدان حشر به اهتزاز در خواهد آمد. خیاط که معمولاً تکه پارچه ها را چنین می کرد وقتی حرف واعظ را شنید از این کار توبه کرد و قسم خورد که در آینده به چنین کاری دست نزند. چند روزی گذشت مرد ثروتمندی چند طاقه از پارچه نفیس و گران قیمت به نزد او آورد

و خواست چند دست لباس گشاد برای او درست کند. از دیدن آن پارچهٔ گرانبها آب دهانش راه افتاد و اگرچه نگهداشتن به اندازهٔ یک پیراهن برای خودش کاری مشکل نبود ولی یادش آمد که توبه کرده است که در آینده دست به چنین کاری نزند، لذا به این فکر افتاد که چطور می تواند پارچه را برای خود نگه دارد. برای مدتی در بارهٔ این موضوع فکر کرد و بدین نتیجه رسید که تاکنون تکه پارچه هایی را که دزدیده است از آنها بروز حشر حتما علمی درست خواهد شد. این گفت و قیچی را در دست گرفته تکه ای از آن پارچه به اندازه دلخواه خود برید و آن را در صندوق گذاشته گفت : این هم بز سر علم .

بخت که برگردد، تازی خر گردد، بخت که برگردد، عروس در حجله نر گردد

در روزگار قدیم تاجری ترک، اسبهای تازی را از ترکستان آورده در هند می فروخت.در آنجا با بقالی هندو آشنایی داشت که بسیار حسود و پول دوست بود و می خواست خود به جای آن ترک تجارت اسبان را شروع کند. تاجر، معمولاً پول نقد خود را نزد بقال می گذاشت اتفاقاً یک مرتبه او در کار تجارت چنان ضرر کرد که همهٔ دارایی خود را از دست داد. او از بقال مقداری پول قرض خواست . بقال راضی شد به شرطی که تاجر سود و بهرهٔ آن پول را بپردازد و یا در تجارت او را شریک خود کند. تاجر آن را قبول کرد ولی باز دچار ضرر شد وروزگار چنان براو تنگ گردید که نوبت به گرسنگی و محنت رسید. بقال از آن وضع وخیم تاجر سوء استفاده نموده خود تجارت اسبان را شروع کرد. ولی چون در شناخت نسل اسبان تجربه ای نداشت، خسارت دید و به خاطر جبران کردن آن نقشه‌ای کشید که اگر تاجر پسرش را به عنوان داماد خود بپذیرد وبدین وسیله پیوندخویشاوندی ایجاد نماید، می‌تواند دوباره کار خود را با مشارکت او شروع کند.بنابر این به تاجر مذکور فشار آورد که یا هرچه زودتر پولی را که به عنوان قرض گرفته بود، بپردازد و یا دخترش را به تزویج پسر او در آورد. تاجر ترک نمی خواست که دختر نجیب وعفیف خود را به پسری بدهد که هم شأن او نیست. چون چاره ای ندید، قضیه ازدواج را نزد پسرش مطرح کرد. پسر گفت : بابا جان اناراحت مباش. من تمام کار را درست خواهم کرد. تو هر شرطی را که بقال می گذارد بپذیر. بالاخره تاجر برای ازدواج دخترش با پسر بقال راضی شد و به مناسبت جشن عروسی

سفرهٔ مفصلی مهیا گردید و در کنار خوردنیها و آشامیدنیها و شیرینیها شیرهٔ بنگ نیز قرار داده شد. خویشاوندان بقال سوار اسبان اصیل و دوستان تاجر روی الاغ و خر نشسته از منزل داماد به طرف خانهٔ عروس حرکت کردند. در خانهٔ عروس مهمانان بقال بیش از حد معمول از خوردنیها و آشامیدنیهای مذکور استفاده کردند و شیرهٔ بنگ هم حسابی کشیدند. پس از گذشت مدتی از استعمال بنگ دست وپای همه سست و بی رمق گردید. مراسم ازدواج به پا گردید ولی در حجلهٔ عروس پسر تاجر که هم قد وقوارهٔ خواهرش بود به جای خواهرش لباس عروسی به تن کرد. داماد به حجلهٔ عروسی رسید،چون به علت خوردن شیرهٔ بنگ دست و پایش ازکار رفته بود پسر تاجر توانست وی را به زمین بزند. سپس تمام ترکان به خانه ریختند و همهٔ آنها راکه بنگ خورده بودند کتک حسابی زده تمام پول نقد و زیور آلات و مال و متاع را از صندوقها برداشته اسبان را نیز از طویله در آورده به جای آنها خرهای خود را گذاشته فرار نمودند.

روز دیگر وقتی که خویشاوندان بقال برای مراسم روی نمایی عروس آمدند، دیدند که در آنجا به جای جشن و سرور صف ماتم کشیده شده است. چون علتش را پرسیدند، بقال آه سرد کشید و گفت: وقتی که بخت...

برمزار ما غریبان نی چراغی نی گلی

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی　　نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی

این بیت را (که در آن واژهٔ «غریب» به معنای مفلس و بینوا به کار رفته است) روی تخته مرمر پرچین شده جهان آرا بیگم (۱۰۲۲ تا ۱۰۹۲هـ ق)، دختر شاهجهان (۱۰۳۷ تا ۱۰۶۸هـ ق) پنجمین فرمانروای هند از سلسلهٔ امیر تیمور گورکان (که درعهدش، دولت مغول بابری هند از عظمت وسطوت و مکنت و قدرت و ثروت وشکوه و جلال به اوج رسیده بود) نصب نموده اند. قبرش (در شهر دهلی) در حظیره مشبکی می باشد که هر دو را از مرمر درست کرده‌اند و در محوطه ای به اسم آستانهٔ مقدس حضرت نظام الدین ملقب به اولیا واقع است. چون فرزند ارشد شاهجهان بود پدرش وی را بسیار گرامی و دوست می داشت و همین عطوفت پدرانه فوق العاده باعث حسادت خواهرش (روشن آرا ۱۰۲۶ تا ۱۰۸۰) و برادرش اورنگ زیب (۱۰۲۸ تا ۱۱۱۸) گردید و هر دو توطئه کرده وی را از اوج ثریا کشیده به تحت الثری

نشاندند. امروز کسانی که برای زیارت مرقد مبارک حضرت نظام‌الدین اولیاء می روند و در آنجا فاتحه می خوانند اصلا متوجه نمی شوند در محوطه‌ای نزدیک آنها به طرف پشت مرقد، آرامگاه خانمی است که در عهد فرمانروایی پدرش قدرتمند ترین شاهزاده در سرتاسر دورهٔ تیموریان هند بوده است : فاعتبروا یا اولی الابصار. حالا این بیت میان اردو زبانان جنبهٔ ضرب المثل پیدا کرده است.بر مزار....

برات عاشقان بر شاخ آهو

گویند مردی مفلس و قلاش و بی مایه عاشق دختر مردی صاحب ثروت و جاه شد. اگرچه دختر هم وی را به نظر استحسان می‌نگریست و گاهی از دیدار چهرهٔ تابناک و درخشان خود آن گدا را می نواخت ولی به هیچ وجه راضی برای این امر نمی شد که خود را باوی در رشتهٔ زناشویی پیوند دهد و پیمان ازدواج با وی بندد.

سرانجام این عاشق دلباخته به خاطر وصال دائم با معشوق خویش در خدمت پدر دختر حاضر شد و ماهها و سالها به عنوان مستخدم در ملازمت وی به سربرد و بسرعت در حلقهٔ مقربان وی در آمد. یک روز آن مرد ثروتمند را سرحال دیده غرض و مدعای این خدمت را درمیان نهاد. چون پدر دختر از حقیقت کار آگاهی یافت بسیار خشمناک گردید و وی را از درگاه خویش دور راند و دختر را با تهدید زیاد در گوشهٔ عزلت و انزوا نشاند.

چون این بیچاره از وصال یار و امید دیدار مأیوس و ناامید شد دیوانه‌وار چاک دریده و رنگ پریده در کوچه و بازار می گشت. اتفاقاً روزی گذر وی به ویرانه ای افتاد و آن خرابه چنان به نظرش خوش آمد که پای همت را شکسته رخت توطن و برگ بی برگی را در همانجا ریخت و رشتهٔ موانست را از تمام آشنایان گسیخته با حیوانات بی زبان بربست.

چندین شب و روز، وی گریه و زاری نمود. شبی که مهتابی بود آهویی را دید که باشاخهایش زمین را می کند ،پس از مدتی شاخ آن حیوان در زمین گیر کرد. آهو هر چه خواست که آن را بیرون کشد، نتواست. مرد عاشق را بر حال آهو رحم آمد، از جا برخاسته نزدیکش رفت وهر قدر زور و قدرت می داشت آن را به کار برده شاخ را بیرون کشید.در این کشاکش و زور آزمایی دو سنگ بزرگ که شاخ آهو میان آنها گیر کرده بود، کنده شد و چون عاشق خاک راکنار

گذاشته سنگ ها از جا برداشت، دیگی را پر از سکه های طلا در آنجا یافت.

کوتاه خیال خام عشق و عاشقی را فروگذاشته هر قدر پول در آنجا بود آن را گرد آورده به شهر آمد و کار بازرگانی را شروع نمود و خیلی سریع درمیان تجار نفوذ و اعتماد پیدا کرد و چون کارش رونق تمام گرفت پیغام خواستگاری برای معشوقه اش به نزد پدر او فرستاد. پیشنهادش فوری پذیرفته شد. چون او وارد حجلهٔ عروس شد عروس در اولین نظر شوهرش را شناخت و در حین گفتگو سؤال کرد که چطور این قدر پول به دست آوردی؟ آن مرد تمام داستان را برای همسرش بیان کرد و در آخر اضافه نمود:

برات عاشقان بر شاخ آهو

(یعنی اگر عاشق صادق باشد کمک از غیب برای وی می رسد).

ترکی تمام شد

در دورانی که ترکان (غوری، تغلق ،ایبک ومغول) در هند حکمفرمایی می کردند، اگرچه زبان رسمی دربارشان فارسی بود ولی آنها باهم ترکی صحبت می کردند.نوکران هندی آنها نیز در تقلید اربابان‌شان ، ترکی حرف می زدند و وقتی که می خواستندمیان هموطنان خود ،کسی را سرزنش کنند به زبان ترکی وی را تهدید می کردند تا وی مرعوب شود و تحت تاثیر قرار گیرد (چنانکه امروز هندیهایی که می خواهند که پیش کسی فضل فروشی کنند به زبان انگلیسی حرف می زنند).

روزی هندیی که ترکی بلد بود ، طبق روال آن روزها همشهری خود را به زبان ترکی تنبیه و توبیخ می کرد و این بیچارهٔ بدبخت چون چیزی سرش نمی‌شد به جای اینکه تحت نفوذ قرار بگیرد و مرعوب وی شود شروع به کتک زدن کرد و چنان خورد و خمیرش کرد که این هندی (ترکی زبان) زبان ترکی از یادش رفت و حرف زدن به زبان خود آغاز نمود. پس از مدتی در تمام شهر این خبر شایع گردید که فلان هندی زبان ، چنان هندی ترکی زبان قلدر راکتک زد که هرچه از ترکی یادش بود، فراموش کرد و ترکی وی تمام شد. این ضرب المثل را موقعی به کار می برند که می خواهند بگویند باد و بروت یارو فرو نشست.

خداکفن دزد سابق را بیامرزد

دربارهٔ گورکنی چنان معروف بود که هروقت جنازه ای را به خاک می‌سپرد و تشییع کنندگان از گورستان باز می گشتند او به وسیلهٔ چنگکی که در قبر گذاشته بود کفن مرده را در می آورد و آن را می فروخت. هر کس این را می‌شنید او را لعن و نفرین می کرد و می گفت : « ای بدبخت لعین گنهکار از خدابترس تو نیز از این جهان خواهی رفت، به خدا چه جواب خواهی داد؟ گورکن همه این حرفها را می شنید و همین قدر می گفت : روزی شما مردم مرا به نیکی یاد خواهید کرد.

پس از گذشت چهل و پنجاه سال گورکن فوت کرد و پسرش وارث او شد. در این مدت شهر بسیار توسعه پیدا کرد و چندین کارخانه و بنیاد و مؤسسه و موقوفات و دانشکده ها دایر گردید. اتفاقاً دانشکدهٔ پزشکی در جوار همان گورستان افتتاح شد. حالا دانشجویان رشتهٔ تشریح و کالبد شناسی برای آزمایش عمل تشریح نیاز به جسد داشتند و چون از سالمندان داستانهای گورکن قبلی را شنیده بودند، لذا به پسر او که گورکن بود، مراجعه کردند و به هر قیمتی از وی جسدهای تازه به خاک سپرده را خواستند. او هم پیشنهاد ایشان را پذیرفت و جسد مردگان را می دزدید و می فروخت. وقتی که این خبر به مردم رسید همه یک زبان گفتند خداکفن دزد سابق را بیامرزد! چه مرد خوبی بود او تنها کفن می دزدید و این پدر سوخته کفن و مرده را باهم می دزدد.

خوب شد بیل نشد

بیل (بر وزن سیل) میوهٔ درخت گرمسیری است که به شکل و اندازهٔ جمجمه مرد جوان سال است. در تابستان می رسد و وقتی که روی درخت کاملا رشد می کند تمام برگهایش می ریزد و آنچنان به نظر می‌آید که سرهای مو تراشیدهٔ آدمی روی درخت نصب شده است.

روزی یک نفر زیر درخت گردو نشسته در این فکر غرق بود که آخر علتش چیست که هندوانه و خربزه‌و کدو و بیل به این بزرگی و درشت به روی زمین رشد می‌کند ولی گردو با وجودی که این قدر کوچک است روی درخت به این بزرگی . در حین همین غور و فکر بود که از درخت ،گردویی افتاد و به سرش خورد . ضربش چنان شدید بود که از درد ناگهان جیغی زد . چون مدتی

گذشت و او از درد ضربت آرام یافت ، گفت در همهٔ کارهای خدا مصلحتی است. جای شکر است که گردو بود ، بیل نبود وگرنه سرم خرد و خمیر می‌شد.

دعوت شیراز

میان اردو زبانان شبه قاره چنان معروف است: روزی شیخ سعدی شیرازی از شهر خود به شهری دیگر مسافرت نمود و در آنجا به خانهٔ دوستی وارد شد که با وی آشنایی کمی داشت. دوست وی از دیدن سعدی بسیار خوشحال شد و بادلگرمی تمام مهمان خود را پذیرایی نمود و باکمال تواضع و فروتنی به وقت ظهر سفره ای مفصل و رنگین پهن کرد. شیخ چون سر سفره نشست چندین مرتبه زیر لب تکرار نمود : «ای وای دعوت شیراز ، ای وای دعوت شیراز». دوستش چنان پنداشت که سفره اش شایستهٔ شان سعدی نیست و به خاطر همین وی به یاد دعوت شیراز افتاده است. وعده دیگر بیشتر پذیرایی کرد و غذاهای خیلی معطر و لذیذ و نوشابه های خوشرنگ گوناگون روی سفره نهاد. سعدی بازهم همین جمله را تکرار نمود. پس از صرف غذا ، سعدی رخت سفر خود را بربست و چون خواست با وی خداحافظی کند، گفت «اگرچه قصد داشتم در اینجا بیشتر بمانم ، ولی در حال حاضر این ممکن نیست و از شما تقاضا می کنم اگر وقتی گذرت به شیراز افتاد کلبهٔ بندهٔ را از حضور تان مزین بفرمایید». پس از مدتی چنان اتفاق افتاد، وی عازم شیراز گردید و به منزل شیخ سعدی رسید. شیخ ، چنانکه عادت شیرازیان و تمام ایرانیان است وی را باکمال محبت و دلگرمی پذیرفت و جویای حال فرزندان و خویشان شد. چون وقت ناهار رسید ، سعدی در خانه رفت وگرده ای از نان در سینی و خورشی در پیاله ای آورد، پیش مهمان گذاشت وگفت :« این است دعوت شیراز وقتی که شما سفرهٔ مفصل پهن کردید من به یاد همین نان و خورش افتادم و تعارفاتی که شما نمودید مراناگوار آمد. در اینجا هر روز همین گردهٔ نان وکاسه آش است و فراهم کردن آن برای من اصلا زحمتی ندارد و هر قدر دل تان بخواهد در اینجا تشریف داشته باشید.

وقتی که مهمانی سرزده به خانهٔ دوستی می رسد و صاحبخانه هرچه آماده داشته باشد پیش او بگذارد از روی تواضع چندین مرتبه این جمله را تکرار می نماید : این دعوت شیراز است و مترادف « نان و پنیر » ایرانیان است.

زمین سخت آسمان دور

کالیداس ادیب برومند وشاعر نامدار و توانای زبان سانسکریت نمایشنامه ای به نام «شکنتلا»[1] که میراث ارزنده ای است برای ما یادگار گذاشته است که یکی از شاهکارهای ادبیات هند به شمار می رود (مرحوم علی اصغر حکمت این نمایشنامه را تحت عنوان « انگشترگم گشته » به شعر فارسی ترجمه نموده است). خلاصهٔ آن چنین است :

در عهد باستان ،مرتاضی با دختر جوان خود در جنگلی زندگی می‌کرد. چنانکه میان مرتاضان هند مرسوم است پس از ۷۵ سالگی برای مدت طولانی در یکجا نمی مانند؛ بدین سبب وی برای ترویج کیش خود و زیارت مقامات مقدس مسافرت نمود. روزی در غیاب وی ، راجه‌ای به نام دوشیانت[2] دم در کلبهٔ مرتاض از اسب پیاده شد و صدا زد. چون دختر مرتاض آواز مرد غریبی را شنید از کلبه بیرون آمد و از لباس و قیافه اش فهمید که حتما فرمانروای سرزمینی است و مثل سایر شکارچیها برای شکار به این طرف آمده است و اکنون برای رفع تشنگی آب می‌خواهد.

دختر از راجه چنان گرم و صمیمانه پذیرایی نمود که وی تحت تاثیر نجابت و شرافتمندی او قرار گرفت و از او برای پیوند زناشویی خواستگاری کرد که همان لحظه پذیرفته شد. پس از دو سه روز وقتی که راجه از همسرش جدا شد ، انگشتر خود را در اختیارش گذاشت و گفت هر وقت به کاخ من بیایی و این را به من نشان بدهی تو را فوری خواهم شناخت. راجه رفت و دختر مرتاض در نگاه کردن انگشتر شوهرش چنان محو و غرق گردید که متوجه نشد که سائلی که او هم مرتاضی بود به دم در رسیده و از وی خوردنی و آشامیدنی می‌خواهد چون دختر از آمدن سائل خبردار نشد او نفرینش کرد و گفت کسی راکه تو این قدر دوست داری که به خاطر وی به سائل و درویش اعتنا نمی کنی، ترا فراموش خواهد کرد.

روزی، موقعی که دختر کنار آبگیری ظرف می‌شست، انگشتر از دستش خارج شد و ماهی ای آن را در پیش چشمانش در دهان فرو برد. چند روز بعد از این واقعه مرتاض از مسافرت بازگشت . دختر تمام جریان را به پدرش گفت و اضافه نمودکه حالا باردار است . پدر صلاح در این کار دید که دختر را فوراً

1 - Shakontola.
2 - Dushyant.

به خانهٔ شوهرش برساند. زمانی که دختر با پدر به کاخ رسید، راجه اصلا او را نشناخت . دختر یادآوری کرد که او انگشتری به عنوان نشانی در اختیارش گذاشته بود. راجه پرسید :پس آن انگشتر کجاست؟ چون انگشتر در دستش نبود، عذرش پذیرفته نشد. دختر بسیار پشیمان بود و پدرش هم او را نفرین کرد و متهم به بی عفتی و بی آبرویی نمود. در حالت بیچارگی و ناامیدی او روی زمین خوابید و التماس کرد که ای زمین باز شو و مرا در شکم خود فروببر تا من از این جهان رخت بربندم. ولی زمین شکافته نشد. او دستها را به طرف آسمان بلند کرد و فریاد بر آورد: ای آسمان مرا بردار. ولی اتفاقی نیفتاد. در حالت مأیوسی و حیرانی دختر گفت : چه کارکنم ، زمین سخت آسمان دور. چون صائب تبریزی در هند بوده و با فرهنگ محلّی آشنایی داشته است ، این ضرب‌المثل را در بیتی چنان به کار برده است :

چه کنم تن به عاجزی ندهم که زمین سخت و آسمان دور است

گرگ باران دیده

گرگها زیر زمین دست جمعی زندگی می کنند. برای ساختن لانه، زمین را طوری می کنند که در وسط تپه ای بر می آید و دورا دور آن چند چاله نیم کره‌ای برای خوابیدن می سازند. چون این حیوان طبعاً بسیار زرنگ است، بدین جهت به خاطر رفت و برگشت در لانه، بیش از یک سوراخ آماده دارد تا اگر شکارچی یا درّنده ای از یک راه وارد بشود. او بتواند از سوراخ دیگری فرار کند. این حیوان از آب هم خیلی زیاد می ترسد.وقتی که فصل باران می‌آید و آب از سوراخها سرا زیر شده در چاله ها جا می گیرد، تمام گرگها روی تپه گرد می‌آیند ودر آنجا می ایستند. اگرچه در آن وضع و حالت باوجود اینکه از گرسنگی و تشنگی روز به روز خسته و لاغر می گردند، ولی بازهم بامواظبت چشمها را باز نگه می دارند ، زیراکه هر وقت یکی از آنها از نقاهت چشمانش را می بندد، همه رویش می ریزند و او را پاک می‌خورند. بدین ترتیب هر روز یک یا دو گرگ از بین می رود. موقعی که فصل باران به پایان می رسد و آب لانه هم خشک می گردد، بیش از دو سه گرگ زنده نمی مانند، و چون اینها از لانه بیرون می آیند بسیار مواظب هستند و از سایهٔ خود هم می گریزند و زرنگی بیش از پیش نشان می دهند و به همین دلیل مردان زرنگ و حقه باز و سرد و گرم روزگار چشیده راگرگ باران دیده می گویند .

بازی بازی با ریش بابا هم بازی

ضرب المثل معروفی است که فارسی زبانان با آن به‌خوبی آشنا هستند و در بیشتر کتب امثال و حکم و دیگر کتابهای ایران به آن اشاره شده است ولی هندیها در این مورد داستانی دارند که در زیر به آن می پردازیم:

گویند کشاورزی در پالیز مشغول کار بود. ناگهان ابر سیاه آسمان را از هر طرف فراگرفت. کشاورز فهمید که خیلی زود باران تند و طولانی خواهد بارید. چون در نزدیک جایی نبود که در آنجا پناه ببرد و خیس نشود بنابر این لباسش را از تن در آورد و در خم گذاشته آن را در خاک پنهان کرد که هر وقت باران بند بیاید، آنها را بر تن کرده به خانه برود. اتفاقاً باران بسیار تند و شدید تا دیر وقت بارید و آب در آنجا این قدر زیاد جمع شد که یادش رفت که خم را کجا در زمین گذاشته بود. چون هوا گرگ و میش شد و به سردی گرایید. کشاورز چاره ای جز آن ندید که بوته های خیار را بکند و آنها را دور کمرش بپیچد. خیارها هنوز نرسیده بود و مثل زنگوله می مانست. چون به نزدیک خانه اش رسید بچه ها او را در آن وضع و قیافه دیدند و شروع کردند به چیدن و قاپیدن خیارها. در همین حین دست دخترش رسیده به ... بابا. کشاورز به او گفت: دختر جان با این کار نداشته باش، این برای تخم گذاری است. دخترش لجبازی در آورد و گفت: من همین یکی را می خواهم. کشاورز عصبانی شد و سیلی محکمی به صورتش زد و گفت: بازی بازی با ریش بابا هم بازی.

سنده را ورق می زند

در مقابل این اصطلاح در «فرهنگ عوام» گرد آوردهٔ امیر قلی امینی (صفحه ۳۶۱) علامت سؤالی گذاشته شده و توضیحی داده نشده است که در فرهنگ شبه قاره به شرح زیر قابل توضیح است:

زیر جلد بدن هر موجود زنده ای لایه‌ای پوست نازک (غشاء) سفید رنگ وجود دارد و میان تمام حیوانات، پوست آهو بهتر از پوست همهٔ حیوانات دیگر محسوب می شود. این پوست را از گوشت و پوست اصلی جدا نموده روی چوبهای درشت پهن می کنند تا خشک گردد و پس از آن برای سفت نگاه داشتن و از بین بردن چربی از داروهای شیمیایی استفاده کرده همه تکه ها را بریده و صاف نموده مثل دفتر یا جزوه در می آورند و تمام آنها را در جزوه‌دانی که آن هم ساخته شده از چرم می باشد، نگه می دارند و در وسط هر دو

برگ ورقهٔ نقره یا طلا را می گذارند و تمام دستگاه را روی سنگ خارهٔ صاف شده گذاشته چندین شبانه روز با چکش مخصوص آن را می کوبند که ورقه‌های نقره یا طلا بسیار نازک و پهن می گردد و تکه پهن شده را ورق می‌نامند. در قدیم اطبای یونانی معجون را در ورق پیچیده به مریضها می‌خورانیدند. در اصطلاح فوق مقصود از ورق همین ورقهٔ پهن شدهٔ نقره یا طلا است و وقتی کسی چیز زشت را بسیار زیبا و با ارزش جلوه گر می سازد میگویند فلانی سنده را.....

پانویس

در اینجا به کتابهای معروف و نویسندگان و شاعران سرشناسی اشاره نگردیده ، صرفا بعضی از سخنوران و آثار شان که چندان اشتهاری ندارند، ذکر شده است :

۱ - « شمع و پروانه نامه» عاقل خان رازی. کتابخانهٔ دیوان هند (کتابخانهٔ بریتیش)، اته، شماره ۱۶۳۴ ، شماره برگ ۲۰ ، ۲ - ایضا شماره برگ ۲۶ ، ۳ - ایضاً ، شماره برگ ۵۴.

عاقل خان، رازی تخلص ، عسکری نام از سادات خواف بود. در ایام پادشاهزادگی بخشی سرکار عالمگیر پادشاه (۱۰۲۸ تا ۱۱۱۸) بود. مصدر اکثر کارهای نمایان گردیده آخر عمر به صوبه داری شاهجهان آباد (دهلی) قیام داشت، مردی اهل و بمذاق تصوف خیلی آشنا بود. مصطلحات ومسائل صوفیه را از اکابر این فن بسیار حل کرده مقام یافته بود. خود را یکی از اغواث و اقطاب می دانست . حضرت میرزا بیدل (م ۱۱۳۳ه ق) از صحبت وی این همه سامان استادی و تصوف به هم رسانید.... وی مرید جناب محرم راز الهی حضرت شیخ برهان شطاری برهانپوری بود. چنانچه ملفوظات شیخ بزرگوار خود نوشته ،در شعر طرز قدما بسیار درست کرده بود و خیلی جامعیت داشته، صاحب چندین تصانیف است،مثل مرقع در مثنوی مولوی روم ، ... زبان و رساله امواج خوبی و قصه راجه رتن سین با پدوماوت مسمی به شمع و پروانه ونیز قصه راجه نظم کرده بود. دیوانی یادگار گذاشته شعرش در کمال صافی و عذوبت واقع است. و در هزار و صدو هشت ... در دارالخلافه (دهلی) به رحمت حق پیوست. (سفینهٔ خوشگو تألیف بندر ابن داس خوشگو، مرتبه سید شاه محمد عطاء الرحمن عطا کاکوی ، پتنه ۱۹۵۹م / ۱۳۷۸ه ق ، صفحه ۱۳)

۴ - راماین مسیحی، مصنفهٔ ملا مسیح پانی پتی ، مطبع نامی منشی نول کشور، لکهنو، ۱۸۹۹ میلادی ، صفحه ۳.

شیخ سعد الله ، مولدش قصبهٔ کرانه در حوالی شهر پانی پت است. ازینجا به پانی پتی شهرت دارد. قصهٔ رام و سیتا که در زبان هندی خالص بود به زبان فارسی ، نظم نموده (تذکرهٔ

«روز روشن » تألیف سید محمد صدیق حسین چاپ مطبع شاهجهانی، بوپال، سال۱۲۹۷ه‍ ق، صفحه ۶۲۸).

۵ - نسبتی : شاه محمد صالح متوطن تصبهٔ تهانیسر، از سادات عالی درجات ، صوفی صافی مشرب ودرویش پاکیزه مذهب بود. طبعی با سوز وگداز داشت.... در عهد جهانگیر پادشاه (۱۰۰۴ تا ۱۰۳۷) از بطون به شهود رسیده و بعد سن شعور به فقر و درویشی میل نموده و از انواع لباس پوشش نمد برگزیده وتکیه (ای) به کناره تهانیسر با کمال نزهت و صفا ترتیب داده همانجا به طاعت و ریاضت مشغول می ماند و بحدی استغنا بر مزاجش مستولی بود که شاهزادهٔ دارا شکوه (۱۰۲۴ تا ۱۰۶۹) خلف شاهجهان (۱۰۳۷ تا ۱۰۶۷) هر چند طلب فرمودی انگشت اجابت بر دیدهٔ قبول نگذاشت و میرزا صائب زمان معاودت به وطن در منزل او رسیده و چند روز مهمانش بوده از صحبتش حظی وافر برداشته .... وفاتش در اوسط مائه حادی عشر واقع شده (تذکرهٔ «روز روشن » صفحه ۶۹۲).

۶ - خواجه شریف خان فارسی، فرزند خواجه عبدالصمد خان نقاش شیرازی از مقربان بارگاه اکبری(۹۶۳ تا ۱۰۱۴) بود و در فن مصوری دستی داشت که بر پارهٔ عاج مساوی برنجی نقش سواری شاهی با مردم همراهی تصویر کرد و بر پارهٔ کوچک ازآن تمام سورهٔ اخلاص نگاشت و به روز عید از نظر جهانگیر (۱۰۱۴ تا ۱۰۳۷) بادشاه گذرانید و به تربیت جهانگیری به رتبهٔ امیر الامرائی رسید و باندک فرصت به منصب وکالت مطلقه ترقی نمود(تذکرهٔ «روز روشن» صحفه ۳۴۵). ۷ - صفحه ۸،۷ - ایضاً صفحه ۱۱، ۹ - میرزا رضا خلف شاه تقی میرزا از اجلهٔ سادات اصفهان بود و سخنوران نمک‌دان اصفهانش می خواندند....(روز روشن صفحه ۲۴۷).

فهرست منابع

کتاب « حدیقهٔ عشرت : تألیف درگا پرشاد ، چاپ دوم ، لکهنو، سال ۱۳۱۵ ه‍ ق / ۱۸۹۸م. خزینهٔ الامثال تألیف عبادالرحمن شاکر ، چاپ مطبع منشی نولکشور ، سال ۱۲۸۹ ه‍ ق / ۱۸۷۲م. فرهنگ امثال : تألیف سید مسعود حسن رضوی ادیب، چاپ سوم ۱۹۵۸م، کتاب لنگر لکهنو، فیروز اللغات : تألیف الحاج مولوی فیروز الدین ، لاهور ۱۹۷۸م. محاورات هند : تألیف سبحان بخش ، چاپ دوم ۱۹۱۳م. مطبع مجتبائی دهلی، فرهنگ مصطلحات الشعر، تألیف سیالکوتی مل وارسته ، لکهنو سال ۱۲۷۰ ه‍ ق .

*****

دکتر محمد اختر چیمه

خدمات خلفای سهروردی (۱) در شبه قاره

اساس این گفتار و مقال، برسخن شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد سهروردی بغدادی که «خلفائی فی الهند کثیره» (۲) قرار گرفته است. هرچند امر تبلیغ و شیوع دین و عرفان اسلامی در شبه قاره پاکستان و هند بارها در کتب و رسایل و مجلات و روزنامه ها به زبان های مختلف جهان بیان نموده اند، و ظاهراً نیازی به توضیح ندارد، اما در این مقالت قصد آنست که مقامات و خدمات دینی و عرفانی سایر خلفا و مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی ارائه شود.

مطابق برخی آثار و اسناد، از اواخر قرن دوم هجری بزرگانی از ائمه شریعت و پیران طریقت برای نشر دعوت اسلام، همچنان مجاهدان و غازیان مسلمان، به سرحدات سرزمین پهناور شبه قاره به خصوص در مناطق غربی آن دیار قدم نهادند. مسلم آنست که مشایخ صوفیه و بزرگان عرفا در تبلیغ دین اسلام و اشاعت تعالیم عرفان سهمی زیاد و تأثیری عمیق داشته اند. و از قرن سوم و چهارم هجری ببعد متوالیاً طبقات عالیه و سافلهٔ مردم را زیر نفوذ خود قرار داده اند. چنانکه علی اصغر حکمت در کتاب سرزمین هند به استناد از مقدمه الطواسین آورده است که حضرت حسین بن منصور حلاج بیضاوی (م.۳۰۹ ه ق) از طریق دریا به نواحی هندوستان آمده و از راه خشکی، از راه پنجاب و آسیای مرکزی به عراق بازگشته است. (۳)

در قرن پنجم هجری سید علی بن عثمان هجویری معروف به داتا گنج بخش لاهوری (م. در حدود سال ۴۸۰ ه ق) صاحب کشف المحجوب، اولین کتاب منثور فارسی در تصوف، از غزنی به لاهور مهاجرت کرد و در آنجا اقامت گزید و پیش آهنگ و مبلغ مذهب و تصوف اسلام در مناطق شمال غربی شبه قاره پاکستان و هند گردید. پس از این سلسلهٔ تصوف و عرفان اسلامی ایرانی بلا انقطاع به هند راه پیدا کرده است.

در قرن ششم خواجه معین الدین بن حسن چشتی سجزی اجمیری (م.۶۳۳ ه ق) سلسله چشتیه را در این سامان بوجود آورد. خواجه اجمیری چندی برسرمزار علی هجویری معتکف بود (۴) بعد به اجمیر رفت وسرگرم

---

۱ - رئیس بخش فارسی دانشکده دولتی فیصل آباد.

گرد آوردن مریدان و معتقدان شد. خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی (م.۶۳۴ هـ ق) و شیخ حمید الدین صوفی سعیدی ناگوری (م. ۶۷۳ هـ ق) در حلقهٔ ارادتمندان وی در آمدند و سپس خواجه فرید الدین مسعود گنج شکر (م.۶۶۴ هـ ق) و خواجه نظام الدین اولیا دهلوی (م.۷۲۵ هـ ق) و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی (م.۷۵۷ هـ ق) و سید محمدگیسودراز (م.۸۲۵ هـ ق) به ترتیب ریاست سلسله طریقت چشتیه را بر عهده داشته و مشغول هدایت و ارشاد مردم بوده اند. امیر خسرو دهلوی (م.۷۲۵ هـ ق) و امیر حسن سجزی (م.۷۳۷ هـ ق) شاعران معروف فارسی گوی هند نیز به این سلسلهٔ انتساب داشته اند(۵). لکن خلفا و مریدان شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی در زمینهٔ نشر و اشاعت اسلام و توسعه و گسترش تصوف در شبه قاره پاکستان و هند خدمات ارزنده ای انجام داده اند. شیخ عبدالحق محدث دهلوی در تذکره اخبارالاخیار قول شیخ سهروردی را نگاشته است که «خلفائی فی الهند کثیره». شخصیت عرفانی شیخ سهروردی احتیاجی به تعریف و توصیف ندارد. وی بدون شک از اقطاب بسیار معروف تصوف اسلامی است. در قرن ششم و هفتم هجری در بغداد حوزهٔ درس و ارشاد به نام سهروردیه را که به دست عموی او شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی (م.۵۶۳ هـ ق) تشکیل شده بود - پیش می‌برد و سالکان و طالبان از کشورهای مختلف به خصوص ایران و شبه قاره پاکستان و هند و جهان عرب را تربیت می‌نمود. آنها پس از حصول خرقه و مرتبهٔ ارشاد در مناطق مختلف به هدایت مردم مشغول می شدند. تربیت یافتگان حضرت شیخ سهروردی که در شبه قاره به کار تبلیغ و اشاعت فرهنگ ایران ، و ترقی و پیشرفت تصوف اسلام خدمات بسزائی انجام داده اند ، در اینجا مورد بحث ما هستند.(۶)

ضمناً خلفا و مریدان ممتاز شیخ سهروردی را که به کشورهای شبه قاره آمدند یا از این آب و خاک پدیدار شدند به دو دسته قسمت می توان کرد.

دسته اول : آنهایی که کم و بیش ترجمه حال وسال وفاتشان در کتب تواریخ و تذکره ها مذکور افتاده است مانند : سلطان سخی سرور ، سیدنورالدین مبارک غزنوی، شیخ جلال الدین تبریزی، قاضی حمید الدین محمد بن عطا ناگوری ، شیخ‌الاسلام بهاء الدین زکریا مولتانی و مولانا - شرف‌الدین عراقی.

دستهٔ دوم : آنهایی که از زمان حیات و سال وفاتشان اطلاعی دقیق در

دست نیست مثل شاه ترکمان بیابانی ، شیخ شهاب الدین پیر جگجوت، شیخ ضیاء الدین رومی، شیخ نوح بهکری و مولانا مجدالدین حاجی.

خلفای دسته اول

۱ - سلطان سخی سرور

حضرت سلطان سخی سرور را پس از سید علی هجویری در زمینهٔ انتشار دین و تصوف اسلامی در خطه پنجاب پاکستان ، شخصیت نام آور باید دانست ، اما چون اصحاب سیر و تواریخ راجع به وی کمال بی اعتنایی را روا داشتند، شرح زندگانیش هنوز دانسته نشده است. در اینجا با استفاده از کتاب آب کوثر تالیف شیخ محمد اکرام، ترجمه حال وکوشش در تبلیغ مذهب و مقامش در تصوف اسلامی به اختصار ضبط و تحریر می شود (۷).

اسمش «سید احمد» ملقب به «لک داتا» و مشتهر به «سلطان سخی - سرور» است. در قریه کرسی کوت از نواحی مولتان به دنیا آمد. در ابتدا علوم - ظاهری نزد مولوی محمد اسحاق لاهوری (۸) تحصیل کرد و علم تصوف را در خدمت پدر بزرگوار یاد گرفت. بعد به طرز سالکان و رهروان طریقت به مسافرت پرداخت و به بغداد رفت و از حضرت سید عبدالقادر جیلانی (م.۵۶۱ هـ ق) بنیان گذار سلسلهٔ قادریه (۹) و شیخ شهاب الدین سهروردی از سر آمدان تصوف اسلامی اکتساب فیض کرد. پس از آن به شبه قاره پاکستان و هند برگشت و در نواحی مختلف پنجاب به هدایت خلق مشغول شد.

حضرت سخی سرور میان مردم مختلف المذاهب مثل مسلمان و هندو مقبولیت فراوانی بدست آورد و حاکم مولتان نیز دختر خویش را به عقد او درآورد. از این خویشاوندی حاسدان و بد اندیشان به غضب آمده، وی را با خانواده‌اش به سال ۵۷۷ هجری به قتل رسانیدند. سخی سرور در پنجاب علاوه بر مسلمانان پیشوای هندوان هم محسوب می شده، و معتقدان و طرفداران وی به نام « سلطانی» خوانده می شوند. مهمترین و محبوب ترین رسم سلطانی ها اجتماع سالیانه بر مزار سخی سرور در ناحیه دیره غازیخان نزدیک به مولتان برگزار می شود. تا اواخر قرن سیزده هجری سلطانی هندو بر عقاید خودشان مستحکم بودند، اما بعداً کم کم از تعداد آنها کاسته شده است.

۲ – سید نور الدین مبارک غزنوی

شیخ امام نور الدین مبارک بن عبدالله بن شرف غزنوی از سادات حسینی و جامع میان شریعت و طریقت بود. در غزنی به دنیا آمد و در آغاز پیش دایی خویش شیخ عبدالواحد بن شهاب احمد غزنوی به تحصیل علم پرداخت. سپس در بغداد صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی را درک کرد. ازان به بعد از راه غزنی به هند رفت و در شهر دهلی رحل اقامت افگند.

در عهد سلطان شمس الدین التتمش (۶۰۷ - ۶۳۳ هـ ق) (۱۰) عدهٔ زیادی از علما و فقها در دهلی گرد آمده بودند اما نام سید نورالدین مبارک غزنوی سرفهرست است و در باب وی شیخ عبدالحق محدث دهلوی نگاشته است :

«سید نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه خلیفه شیخ شهاب - الدین‌سهروردی است. مقتدا و «شیخ الاسلام» دهلی بود. در زمان سلطان - شمس الدین او را «امیر دهلی» می گفتند.» (۱۱) اما به روایت نزهة الخواطر سلطان شهاب الدین معزالدین محمدغوری (م.۶۰۲ هـ ق) نیز از معتقدانش بود و پایهٔ «شیخ الاسلامی» و لقب «امیر» او عطا نموده بود(۱۲). به این طریق شهاب الدین غوری و شمس الدین التتمش هر دو به سیدمبارک غزنوی احترام زیادی قایل بودند و پیش از جهاد و قتال باکفار از وی طالب همت و دعا می‌شدند.

در تاریخ فیروزشاهی گفتار وعظ طویل از سید مبارک منقول است، از آن طرز فکر و جرأت و بیباکی سید هویداست . این وعظ روبروی سلطان شمس الدین التتمش در فرایض و وظایف پادشاهان مذکور افتاده است. سید در خطاب به سلطان مذکور به طور موعظت و نصیحت فرمود:روش خورد و نوش و لباس پوشیدن ، و طریقهٔ نشست و برخاست وسوار شدن و دستور سجده به خواص و عوام ملت به حضور شاهنشاهان در واقع احترام و تعظیم و تکریم مراسم اکاسرهٔ قدیم ایران میباشد، و اینهمه برعکس سنت دین مصطفوی و اشتراک در اوصاف خداوندی است. بنابر این راه نجات و رستگاری پادشاهان در آنست که به حمایت دین و شریعت اسلام کوشا باشند(۱۳).

سید مبارک پس از اشاعت تعلیمات سهروردیه در شبه قاره در سال

۶۳۲ هجری مصادف با سال وفات مرشد خویش رحلت فرمود و در دهلی مدفون گردید (۱۴).

۳ - شیخ جلال الدین تبریزی

شیخ امام زاهد مبلغ جلال الدین تبریزی از مشاهیر اولیا و اکمل مشایخ سلسلهٔ سهروردی است. در تبریز چشم بدید جهان گشود و به قول خواجه نظام الدین اولیا چشتی مرید شیخ بدرالدین ابو سعید تبریزی بود. چون مرشد وی فوت کرد، به حلقهٔ مریدان شیخ سهروردی در آمد و خدمتهایی انجام داد که از دست هیچ مریدی میسر نمی شود.

شیخ سهروردی هر سال از بغداد به سفر حج و زیارت حرمین شریفین می‌رفت، و به سبب پیری و ضعیفی توشه غذا که برای وی بر می داشتند سرد شده موافق مزاج او نمی بود ، شیخ جلال الدین دیگی و دیگدانی فروزان برسر داشته راه می‌رفت تا هرگاه شیخ غذا بطلبد غذای گرم تعارف کند.(۱۵).

شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ زکریا مولتانی در خدمت مرشد و مراد خویش یکدیگر را دیدار کرده اند. مطابق اخبار الاخیار، شیخ جلال و زکریا - مولتانی باهم سیاحت داشته اند. وقتی به شهر نیشاپور رسیدند، شیخ زکریا به معمول خود به عبادت و ریاضت مشغول گشت و شیخ جلال به سیر شهر بیرون رفت. اتفاقاً شیخ فرید الدین عطار (م. ۶۱۸ ه) را زیارت کرد و محو انوار کمالات او شد. چون پیش شیخ زکریا آمد، به او گفت که امروز شاهبازی را دید و از خود رفت. شیخ زکریا فرمود که جمال با کمال پیر طریقت خودت یاد کردی؟ شیخ جلال پاسخ داد که جز شیخ عطار و مقامش از هیچ چیز یاد نیامد. ازان به بعد میان شیخ جلال و شیخ زکریا مفارقت افتاد ولی در فواید الفؤاد منقول است که وقتی شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ جلال‌الدین تبریزی و شیخ قطب الدین بختیار کاکی در مولتان بودند(۱۶)... بهر صورت شیخ جلال با شیخ زکریا و خواجه قطب الدین چشتی رشته دوستی و مودت داشته و ذکرش در کتب مشایخ چشتیه بسیار آمده است.(۱۷)

چون شیخ جلال به دهلی رسید ، شیخ نجم الدین صغری «شیخ - الاسلام» دهلی آن زمان با وی از در مخالفت در آمد (۱۸) . شیخ جلال از دهلی به بدایون رفت. و از آنجا راه بنگال در پیش گرفت. در بنگال، مردم، احترام زیادی به وی می گذاشتند و در خدمت وی رفت و آمد داشتند.

ارادتمندان بردست او بیعت کردند و مرید شدند. شیخ جلال در آنجا خانقاهی ساخت و مشغول به هدایت و ارشاد مخلوق خدا گردید. چنانکه شیخ جلال نخستین بزرگی است که به منظور اشاعت دین و تصوف اسلامی به بنگال رفت و سلسلهٔ طریقت سهروردیه را در آنجا گسترش داد (۱۹).

از آثار علمی شیخ جلال جز یکی دو مکتوب بنام شیخ زکریا مولتانی که نکاتی در اخبار الاخیار و نزهة الخواطر مندرج است (۲۰) و ملفوظات منتشر منقول دربعضی کتب چشتیهٔ هند، چیزی در دست نیست. سال ارتحال ۶۴۲ هجری نوشته‌اند و قبرش در بنگال واقع است.

۴ - قاضی حمید الدین ناگوری

شیخ عالم عارف قاضی حمید الدین محمد بن عطا بخاری ناگوری از مشایخ معروف قرن هفتم هجری و جامع میان علم ظاهر و باطن بود. اصل و مولد وی بخاراست. از بخارا به دهلی مهاجرت کرد و مدت سه سال به منصب قضاء شهر ناگور نایل آمد و به لقب قاضی و نسبت ناگوری شهرت پیدا کرد. چون بر او جذبهٔ عشق و فقر و درویشی غلبه کرد، ترک تعلقات دنیا نمود، سفر به بغداد را در پیش گرفت و مرید و خلیفه شیخ سهروردی گردید که وی در ذکر خلفاء خویش در یکی از رسایل خود نوشته بود: «خلفایی فی الهند کثیر، منهم حمید الدین من اعظم خلفایی». (۲۱)

پس از اکتساب فیض از شیخ سهروردی قاضی حمیدالدین ناگوری به مدینه طیبه و مکه مبارکه روانه شد، به زیارت روضهٔ مطهر و حج بیت الله مشرف گردیده به دهلی بازگشت. اگرچه وی را انتساب به سلسله سهروردی است، با خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی چشتی مصاحبت و هم نشینی داشت و از دست خواجه کاکی نیز خرقه ارادت پوشید. (۲۲) قاضی حمید - الدین را با حضرت فرید الدین گنج شکر چشتی (رح) نیز مودت بسیار بو دکه با هم مکاتبه داشتند (۲۳). ازینرو مشایخ عظام او را از مشایخ خاندان چشت بشمار کرده اند. بر مشرب وی وجد و سماع و ذوق غالب بود. به روایتی «اگرچه بعضی از سهروردیان سماع بر سبیل ندرت بشنوند اما او را به واسطه صحبت حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوستی قدس سره در این کار استغراقی و غلوی تمام بود». (۲۴) همچنین در فواید الفؤاد منقول است که سکه سماع درین شهر قاضی حمید الدین ناگوری نشانده است رحمة الله

علیه و قاضی منهاج الدین (۲۵) چون او قاضی شد و صاحب سماع بود، این کار استقامت پذیرفت. قاضی حمید الدین باآنکه مدعیان با او منازعت کردند، او باوجود مخالفتهای علمای شریعت به گرفتن اجازه سماع از پادشاه وقت سلطان شمس الدین التتمش موفق شده بود.

در خزینة الاصفیا مرقوم است که قاضی حمیدالدین در تمام عمر سه کس را مرید گرفته و به کمال رسانیده است : یکی شیخ احمد نهروانی، دوم عین الدین قصاب، و سوم حسن رسن تاب که در بدایون سکونت می داشت (۲۶) . این هر سه نفر در تبلیغ دین اسلام و ترویج عرفان چشتیه سعی بلیغ فرموده اند.

از تصانیف قاضی طوالع الشموس ، رساله عشقیه یا خیالات عشاق، مصباح - العاشقین یا تحفة العاشقین، لوایح ، لوامع ، کنز الفواید ، کنز الملک و مکاتیب را می توان اسم برد. (۲۷) در طوالع الشموس شرح اسماء الله الحسنه به زبان طریقت و معرفت بیان شده است. رساله عشقیه مربوط به عشق الهی به نثر شاعرانه و عارفانه است. لوایح و لوامع را ضیاء الدین برنی در تاریخ فیروزشاهی مورد توصیف قرار - داده است. (۲۸) قاضی حمیدالدین با بجا گذاشتن اینچنین آثار دل انگیز و شورانگیز شبیه به حضرت فخر الدین - عراقی سهروردی شاعر متصوف فارسی شده است. سرانجام قاضی به سال ۶۴۳ یا ۶۷۸ ه رخت از جهان فانی بربست و به موجب وصیت خویش در پایان مرقد خواجه قطب الدین بختیار کاکی در دهلی مدفون گردید.

۵ - شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا مولتانی (۲۹)

حضرت غوث العالمین، شیخ المسلمین، بهاء الحق والدین زکریای مولتانی مؤسس و مورث اعلای سلسلهٔ تصوف سهروردیه در شبه قاره پاکستان و هند است. نیاکان وی از مکه معظمه به خوارزم آمدند و بعد به نواحی مولتان هجرت کردند و سکنی گزیدند.

شیخ زکریا در ۲۷ ماه رمضان ۵۶۶ هجری در ناحیه کوت کرور چشم به جهان گشود. و «بعداز و نه مکید شیر از پستان مادر تا روز عید شد» (۳۰) چنانکه علایم بزرگی از زمان کودکی در وی هویدا بود. در هفت سالگی قرآن کریم را با انواع مختلف قرائت حفظ نمود.

پس از تحصیلات مقدماتی علوم ظاهری ، در جستجوی علم باطنی و

فیض روحانی از محضر علما و عرفای زمانه به مسافرت پرداخت . اول به خراسان رفت، بعد عازم بخارا شد، مدتی در مکه و مدینه بسر برد و سپس از بیت المقدس گذشته به خدمت شیخ سهروردی در بغداد رسید (۳۱). و بنا به گفتار خواجه نظام الدین اولیا چشتی ، شیخ الاسلام زکریا در هفده روز آن نعمتها یافت که یاران دیگر به سالها نیافته بودند، چنانکه بعضی یاران قدیم شیخ مزاج متغیر کردند که «ما چندین سال خدمت کردیم، ما را چندان نعمت نرسید، و یک هندوستانی بیامد و در مدت اندک شیخی یافت و نعمت فراوان». این خبر به سمع شیخ رساندند ، ایشان را جواب فرمود: «شما هیزم های تر آورده بودید و هیزم ترکی باید که آتش درگیرد، اما زکریا هیزم خشک آورده بود، به یک نفخ آتش در گرفت »(۳۲) به این طریق شیخ زکریا (رح) فقط هفده روز در خدمت و ملازمت مرشد حقیقی ماند که خرقهٔ خلافت نصیب او گردیده و بنا به دستور مرشد خویش به شبه قاره پاکستان و هند برگشته و مولتان را برای کارهای تبلیغ دین و اشاعت تصوف سهروردیه برگزید و به هدایت مردم و تربیت مریدان مشغول شد. وی در مولتان خودش وعظ می گفت و به اطراف معتقدان و خلفای خود را می فرستاد. آورده اند که «تحت نفوذ و وعظ زکریا، هنود اهل سند و مولتان و لاهور به تعداد زیادی ، چه تاجران متمول و ثروتمند و چه فرمانروایان مناطق مختلف ، دین مبین اسلام را پذیرفتند و در حلقهٔ مریدان شیخ زکریا در آمدند»(۳۳) حتی علاوه بر سند و پنجاب ، زکریا در شمال غربی سرحد و بلوچستان و مکران هم تأثیر فراونی داشت و در افغانستان نیز مذهب اسلام به مساعی جمیله خلفا و مریدان شیخ زکریا انتشار یافت. پس از شیخ زکریا، پسرش شیخ صدرالدین عارف (م. ۶۸۶ه ق) و نوه اش شیخ رکن الدین عالم (م.۷۳۵ ه ق) به نوبهٔ خود ریاست خانوادهٔ سهروردیه مولتان را به عهده گرفتند(۳۴) و کارهای تبلیغ و دعوت و ارشاد را ادامه دادند. همچنین از خلفای نامدار شیخ زکریا، شیخ عثمان مروندی معروف به لعل شهباز قلندر (م.۶۷۳ ه ق) در نواحی سند ، شیخ فخر الدین عراقی همدانی (م ۶۸۸ ه) در ایران و عمان و عربستان و ترکیه و مصر و دمشق ، خواجه حسن افغان (م.۶۸۹ ه ق) در افغانستان، سیدجلال الدین میر سرخ بخاری (م.۶۹ ه ق) در اوچ پنجاب و سید امیر - حسینی (م.۷۱۸ ه ق) در خراسان و افغانستان در توسعه و گسترش اسلام و مکتب تصوف سهروردیه جهد بلیغ نمودند(۳۵).

به قول مولانا عبدالرحمن جامی :« شیخ بهاء الدین زکریا... بعد از آنکه مدت پانزده سال به درس و افادهٔ علوم مشغول بوده، هر روز هفتاد تن از علما و فضلا از وی استفاده می‌کردند» (۳۶) از آثار شیخ زکریا دربارهٔ کتاب الاوراد، شروط اربعین فی جلوس معتکفین، رساله عرفانی و خلاصة العارفین (مجموعه ملفوظات) اطلاعی در دست است . سال وفاتش در حدود ۶۶۶ هجری و مزارش در مولتان مرجع عوام و خواص است (۳۷).

۶ - مولانا شرف الدین عراقی

عالم ممتاز ، برگزیده در صلاح و تقوی و از اقران و اولیای وقت بود . در طریقت از صحبت حضرت شهاب الدین سهروردی (رح) کسب فیض کرد. در عهد شاهان خلجی مدتی در دهلی ماند و بعد به حیدر آباد دکن رفت. در آنجا درون قلعه‌ای ویران اقامت فرمود. بیشمار مردم آن دیار بر دست حق پرست وی از بیعت مشرف شدند. تاریخ وفاتش ۱۹ شعبان ۶۸۷ ه / ۱۲۸۸ م ضبط شده است (۳۸).

خلفای دسته دوم

۷ - شاه ترکمان بیابانی

به روایت اخبارالاخیار شیخ ترک بیابانی مشهور به شاه ترکمان بیابانی از مریدان شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است. در آب کوثر نوشته است که مصادف با زمان شیخ زکریا مولتانی ، شیخ الاسلام سید نورالدین مبارک غزنوی و شاه ترکمان بیابانی نیز از مشایخ سلسله سهروردیه بودند ، اما این سلسلهٔ طریقت به وسیلهٔ آنها در هندوستان پیشرفت نکرده است. قبر او نزدیک به قلعه دهلی جانب فیروزآباد است. (۳۹)

۸ - شیخ شهاب الدین پیر جگجوت

شیخ کبیر سید شهاب الدین معروف به پیر جگجوت فرزند محمد سهروردی کاشغری جتهلوی از علمای معتبر زمان بوده است. زهد و ورع و استقامت در ظاهر شریعت اسلامی داشت. از اصحاب و مریدان شیخ شهاب سهروردی بغدادی بود. پس از درک صحبت و کسب فیض از پیر بزرگوار به

شبه قاره رفت و در قریهٔ جتهلی در جوار پتنه اقامت گزید. شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری (م. ۷۸۲ ه) از اعاظم مشایخ قرن هشتم هجری در هند، نوادهٔ دختری شیخ شهاب الدین جگجوت است. قبر شیخ شهاب الدین جگجوت در جتهلی زیارتگاه مردم است.(۴۰).

۹ - شیخ ضیاء الدین رومی (رح)

شیخ صالح ضیاء الدین رومی (رح) از اکابر مشایخ اولیاء عصر خویش و خلیفهٔ شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است. از وطن خویش به هند آمد و میان عوام و خواص مقبولیت یافت. سلطان قطب الدین مبارک شاه (۷۱۶ - ۷۲۰ ه ق) (۴۱) بن علاء الدین محمد خلجی از مریدان و خلفای وی بود. خواجه نظام الدین اولیا چشتی (رح) نیز اعتقاد و احترام به او داشت (۴۲) خواجه نظام الدین اولیا تعبیر کوتاه در مورد سماع از شیخ ضیاء - الدین رومی نقل کرده که عیناً در اینجا ضبط می‌شود. فرمود که:

«از شیخ ضیاء الدین رومی شنیده ام که مرا یاری بود، او را در سماع حالی و ذوقی بود. بعد نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته است. فاما مغموم نشسته به او تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم: چرا مغموم نشسته ای گفت: این همه یافتم فاما لذتی و حالی که در سماع بود نمی‌یابم»(۴۳).

شیخ ضیاء الدین رومی به روزگار سلطان مبارک خلجی در دهلی از دنیا رخت سفر بست و نزد آرامگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی به خاک سپرده شد.(۴۴)

۱۰ - شیخ نوح بهکری

در آب کوثر ذیل مخدوم لعل شهباز قلندر نوشته است که قبل از رسیدن وی در منطقهٔ سند، شیخ نوح بهکری مرید شیخ شهاب الدین سهروردی در آنجا موجود بود. شیخ نوح بزرگی پاک سیرت بود لکن سلسله ارشاد و هدایت به وسیله او توسعه نگرفت. بنابر این شیخ زکریا مولتانی به زودی متوجه این امر گردید و خلیفهٔ خویش حضرت شهباز قلندر را به کار نشر و اشاعت اسلام در نواحی سند مأمور ساخت (۴۵).

۱۱ - مولانا مجدالدین حاجی

دربارهٔ مولانا مجد الدین حاجی جز اخبارالاخیار و کلمات الصادقین مأخذ و مدرک دیگر به دست نیامد. عبارت کوتاه اخبار الاخیار عیناً در اینجا نقل می گردد:

«وی بزرگ بود، تعلق به سلسله سهروردی داشت ، مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است. دوازده حج گذارد و آخر به دهلی آمد سلطان شمس - الدین التتمش او را صدر ولایت خویش ساخت و او راضی نبود تا دو سال ضبط مهمات این منصب بروجه اتم نمود و نسقی بر بست و مضبوط ساخت و التماس نمود که دیگر فقیر را معذور دارند و بخشند. سلطان شمس الدین التماس او رامبذول داشت و از منصب صدارت او را خلاص کرد. در ایام تشریق که ایام اکل و شرب و ایام ضیافت الله است خلق این دیار از شهر به در روند و به مقام خواجه جمع شوند و این اجتماع را ختم مولانا مجد حاجی نام کنند». (۴۶)

این همه کسانی که در ذکر خلفا و مریدان و پیروان شیخ الشیوخ سهروردی مورد بررسی قرار دادیم ، بیعت بر دست مبارک شیخ کرده بودند و در ردیف اعاظم خلفای او به شمار می‌رفتند. اسامی آنها از حوادث زمان مصون مانددر صورتیکه تعداد تمام خلفای شیخ در شبه قاره پاکستان و هند، بنا به گفتهٔ خود وی بیشتر از این است. شاید نامهای عده ای از خلفا و پیروان بی واسطهٔ سهروردی به مرور زمان از میان رفته باشند.

گذشته از این طایفهٔ علما و عرفاء مزبور ، بقول دولت شاه سمرقندی شیخ فخرالدین عراقی و سید امیر حسینی هروی هم از مریدان مستقیم سهروردی بوده اند (۴۷)، لکن این گفتار دولت شاه محل نظر است. شیخ - عراقی مرید و خلیفه شیخ زکریا بوده و امیر حسینی شامل مریدان رکن الدین مولتانی است. البته خواجه قطب‌الدین بختیار چشتی (۴۸) و شیخ حمید الدین حاکم قریشی (م. ۷۳۷ ه) (۴۹) از برکت انفاس شیخ سهروردی مستفید و مستفیض گشته اند. همچنین راجع به شیخ احمد دمشقی مروی است که مرید شیخ سهروردی یا شیخ زکریا مولتانی بوده (۵۰) و شیخ عبدالله شطاری از اولاد شیخ بزرگوار شهاب الدین سهروردی ، در هند می‌زیسته است. (۵۱)

چنانکه سلسله طریقت سهروردیه و چشتیه در توسیع و ترویج دین

اسلام در شبه قاره پاکستان و هند فعالیت‌های قابل ستایش نموده اند و از لحاظ زمان هر دوسلسله مقارن همدیگرند. اما کسانی که تاریک‌ترین گوشه‌های شبه قاره را با نور شمع اسلام و ایمان و عرفان منور کردند و پرده‌های ظلمات کفر را زدودند، مریدان و پیروان شیخ سهروردی بودند. تاریخ سلسله سهروردیه در شبه قاره هند با رسیدن خلفا و جانشینان سهروردی از بغداد به شبه قاره آغاز شد. اولین کسی از تربیت - یافتگان سهروردی که به این دیار قدوم میمنت گذاشته سلطان سخی سرور می‌باشد و شیخ نوح بهکری. آنها چون معتقدان و طرفداران زیادی نداشتند این سلسله رونق پیدا نکرد تا اینکه جلال الدین تبریزی (رح) و شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی به شبه قاره آمدند و با مساعی جمیله آنها طریقت سهروردیه در اینجا فروغ یافت.

«رویهمرفته چنانکه ملاحظه گردید مشایخ و بزرگان سلسله سهروردی در استانهای سند و پنجاب وبنگال و بیهار و حیدرآباد دکن فعالیت‌های زیادی به عمل آورده اند. اکثر خلفای سهروردی در دهلی که پایتخت سلطنت اسلامی آن زمان بود ، اقامت و سکونت داشتند و در توسعه و انتشار اسلام و تصوف مشغول بوده اند. لکن باید گفت که مرکز اصلی سهروردیه در شبه قاره پاکستان و هند، مولتان گردید و خدمات دینی و عرفانی شیخ زکریا مولتانی بدون تردید از دیگران نمایان تر بوده است، ولی خدمات دینی شیخ جلال الدین تبریزی هم کمتر نیست. او اولین بار طریقت سهروردیه را در بنگال توسعه بخشید و عدهٔ کثیری بردست حق پرست او اسلام قبول کردند، و با مرور زمان بوسیله معتقدان و مریدان این دو بزرگ، این سلسلهٔ تا سلهت و کشمیر و گجرات و افغانستان و خراسان نفوذ پیدا کرد. بیشتر جمعیت خطه جنت نظیر کشمیر به مساعی و کوششهای مشایخ سهروردیه به دین اسلام گرویدند. امیر کبیر سید علی همدانی (م.۷۸۶ هـ ق) که سلسلهٔ طریقت وی از راه شیخ نجم‌الدین کبری (م.۶۱۸ هـ ق) به شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی (م.۵۶۳ هـ ق) عموی شهاب الدین سهروردی و مؤسس اصلی سلسله سهروردیه بغداد می‌پیوندند، و سادات جلالیهٔ اوچ (۵۲) که از تربیت شدگان مکتب سهروردیهٔ مولتان هستند، خدمات گرانقدر در این زمینه انجام داده اند. ناگفته نماند علاوه بر مشایخ سلسلهٔ سهروردیه ، بزرگان طریقهٔ چشتیه نیز از کتاب عوارف المعارف سهروردی (۵۳) وتعلیمات او اکتساب

فیض می‌کردند، اصول تصوف و خانقاه را یاد می‌گرفتند و ازآن به مریدان و شاگردان درس می‌گفتند.

مصادر و مراجع

۱ - مراد شیخ شهاب الدین عمر سهروردی (م.۶۳۲ه‍ق) سرسلسله طریقت سهروردیه است، و نه شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی معروف به شیخ اشراق (مقتول در ۵۸۷ ه‍ ق). و شیخ شهاب الدین پیر جگجوت از مشایخ هند در ذیل مریدان و خلفای شیخ شهاب الدین عمر مذکور می‌افتد.

۲ - محدث دهلوی، شیخ عبدالحق :اخبار الاخیار، دهلی ۱۳۰۹ ه‍ق، ص ۳۶.

۳ - حکمت، علی اصغر: سرزمین هند، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۷ ش ، ص ۶۳ - ۶۴.

۴ - به گمان غالب در همان هنگام خواجه اجمیری بیت زیر را سروده است:

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا ناقصان را پیرکامل ، کاملان را راهنما

۵ - صفا ، ذبیح الله : تاریخ ادبیات در ایران ، ابن سینا ، تهران جلد سوم ۱ / ۱۷۰/۱.

۶ - محمداختر چیمه : پیوستگی های فرهنگی و عرفانی ایران با شبه قاره به وسیله مشایخ سهرورد، چاپ در مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ، ۱۳۷۴ ش، ۱ / ۳۰۲.

۷ - لاهور ، طبع هفتم ۱۹۶۸م ، ص ۸۲ - ۸۵؛ پروفسور حامد خان ، تذکره سخی سرور، اوقاف لاهور ۱۹۷۵ م.

۸ - رحمان علی ، مولوی : تذکره علمای هند ، مترجمه اردو محمد ایوب قادری کراچی ۱۹۶۱م، ص ۱۰۹ شرح مختصری مندرج است ، ولی سال وفاتش ۹۹۶ هجری مذکور افتاده که به احتمال قوی او غیر از استاد سلطان سخی سرور است.

۹ - جامی : نفحات الانس ، به تصحیح مهدی توحیدی پور ، تهران ۱۳۳۶ ش، ص ۵۰۷ - ۵۰۹؛ اخبار الاخیار ، ص ۹ - ۲۲ ؛ داراشکوه : سفینة الاولیا، نولکشور کانپور ، ص ۴۳ - ۵۸.

۱۰ - استانلی لین پول : طبقات سلاطین اسلام ، ترجمه عباس اقبال ، تهران

۱۳۱۲ ش، ۱ / ۲۶۸؛ اکرام، شیخ: آب کوثر ص ۲۱۵ «سلطان شمس - الدین‌التتمش طبع درویشانه داشت و به تعظیم و تکریم مشایخ صوفیه و بزرگان علما بسیار قایل بود».

۱۱ -اخبار الاخیار، ص ۲۸.

۱۲ - عبدالحیی الحسنی، علامه: حیدرآباد دکن ۱۳۶۶ هق. ۱ / ۲۰۲.

۱۳ - برنی، ضیاء الدین، مترجمه اردو سید معین الحق، بار اول لاهور ۱۹۶۹م، ص ۹۵ - ۹۹.

۱۴ - محدث دهلوی، اخبار الاخیار، ص ۲۹.

۱۵ - دهلوی، امیر حسن: فواید الفؤاد ملفوظات نظام الدین اولیا، طبع اول لاهور ۱۹۶۶م، ص ۳۰۳؛ عبدالحیی الحسنی، علامه: حیدرآباد دکن ۱۳۵۰ هق ۲ / ۲۰ - ۲۱.

۱۶ - دهلوی، امیر حسن ص ۱۸۵.

۱۷ - محدث دهلوی، اخبار الاخیار، ص ۴۳.

۱۸ - اکرام، شیخ محمد؛ آب کوثر ص ۲۹۸ - ۲۹۹ از آن ببعد سلطان - شمس‌الدین‌التتمش، شیخ نجم الدین صغری را از پایهٔ «شیخ الاسلامی» برطرف ساخت و شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی سهروردی را به این رتبه فایز کرد.

۱۹ - جمالی، سیر العارفین، مترجمه محمد ایوب قادری، لاهور ۱۹۷۶م، ص ۲۴۹ - ۲۵۰؛ چشتی، عبدالرحمن: مراة الاسرار، ترجمه واحد بخش سیال لاهور ۱۹۸۲م ۲ / ص ۱۶۷؛ اکرام شیخ، آب کوثر، ص ۲۹۹.

۲۰ - محدث دهلوی، عبدالحق، ص ۴۴؛ عبدالحیی الحسنی، ۲ / ۲۲.

۲۱ - لاهوری، مفتی غلام سرور: خزینة الاصفیا، مطبع ثمر هند لکهنو ۱/ ۳۱۰.

۲۲ - عبدالحیی الحسنی، علامه: نزهة الخواطر، ۱ / ۲۱۸.

۲۳ - حبیب الله، ذکر جمیع اولیای دهلی، به تصحیح شریف حسین قاسمی، دهلی ۸۸ - ۱۹۸۷م، ص ۱۲ به نقل از دکتر رشیده حسن، احوال وآثار حمیدالدین ناگوری، چاپ در فصلنامه دانش ۴۵، اسلام آباد، تابستان ۱۳۷۵، ص ۸۵.

۲۴ - جمالی، سیرالعارفین، ص ۲۱۲؛ اکرام، شیخ: آب کوثر، ص ۲۱۵ - ۲۱۶.

۲۵ - دهلوی، امیر حسن، ملفوظات نظام الدین اولیا، ص ۴۰۷ - ۴۰۹.

۲۶ - جمالی ، سیر العارفین ، ص ۲۱۵ - ۲۱۹ ؛ لاهوری ، مفتی غلام سرور، خزینة الاصفیا، ۱ / ۳۱۱.

۲۷ - دکتر رشیده حسن ، احوال و آثار حمید الدین ناگوری ، دانش ۴۵ ، ص ۸۷ - ۸۹.

۲۸ - مترجمه اردو سید معین الحق ، لاهور ۱۹۶۹م ،ص ۵۰۵ .

۲۹ - برای اطلاعات بیشتری ملاحظه شود :

الف - فریدی ، نور احمد خان ، تذکرهٔ بهاء الدین زکریا (اردو) ملتان ۱۹۵۴م.

ب - زیدی ، بانو شمیم محمود : احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا و خلاصة العارفین ، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ۱۳۵۳ هـ ش.

۳۰ - فریدی، نور احمد خان : تذکره بهاء الدین زکریا، ص ۸۸.

۳۱ - عبدالحیی الحسنی، علامه : نزهة الخواطر، ۱ / ۱۵۷؛ بشیر حسین ناظم، اولیای ملتان (اردو)، سنگ میل پبلی کیتنز لاهور ۱۹۷۱م ، ص ۱۴ - ۱۵.

۳۲ - دهلوی ، امیر حسن : فواید الفؤاد ص ۷۱؛ چشتی عبدالرحمن : مراة الاسرار ۲ / ۱۳۷.

۳۳ - اکرام ، شیخ : آب کوثر ، ص ۲۵۶ - ۲۵۷ .

۳۴ - زرین کوب ، ارزش میراث صوفیه ، تهران ۱۳۴۴ ش ، م ۱۰۰؛ صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد ۳ ، ۱ / ۱۷۱

۳۵ - چیمه محمد اختر : مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۳۷۲ ش، ص ۱۸۱؛ پیوستگی های فرهنگی و عرفانی ایران با شبه قاره ، چاپ در مجموعه سخنرانیها، ۱ / ۳۰۴ - ۳۰۵.

۳۶ - نفحات الانس، به تصحیح مهدی توحیدی پور، تهران ، ص ۵۰۴.

۳۷ - شیخ عراقی داماد و مرید و خلیفهٔ بنام شیخ زکریا علاوه بر قصاید متعدد، مرثیه ای عارفانهٔ مفصل درشان پیر و مرشد معنوی خویش سروده است. نفیسی، کلیات عراقی ، کتابخانه سنایی تهران ۱۳۳۸ ش ، ص ۱۱۴ - ۱۱۸.

۳۸ - عبدالحیی الحسنی ، علامه : نزهة الخواطر ، مترجمه ابو یحیی امام، مقبول اکادمی لاهور ۱۹۸۵م، ۱ / ۲۰۴.

۳۹ - محمد صادق دهلوی ، کلمات الصادقین ، تصحیح سلیم اختر ، اسلام آباد، ۱۹۸۸، ص ۲۴ ؛ محدث دهلوی ، اخبار الاخیار، ص ۴۷ - ۴۸ ؛ اکرام شیخ : آب کوثر ، ص ۲۵۷ .

۴۰ - عبدالحیی الحسنی ، علامه: نزهة الخواطر ۱ / ۱۶۸ ؛ اکرام ، شیخ ، آب - کوثر ص ۲۵۷ و ۴۳۶.

۴۱ - درباب احوال سلطان شهیدقطب الدین مبارک شاه رجوع شود به ، برنی، ضیاءالدین : تاریخ فیروز شاهی ص ۵۴۹ - ۵۸۸ .

۴۲ - همان، ص ۵۷۱ چنانکه در روز سوم از فوت شیخ ضیاء الدین رومی، خواجه‌نظام الدین اولیا به زیارت قبرش رفت و سلطان قطب الدین مبارک خلجی هم آنجا حاضر بود.

۴۳ - محدث دهلوی ، اخبار الاخیار ، ص ۷۲.

۴۴ - همان، ص ۷۲ ؛ عبدالحیی الحسنی ، علامه : نزهة الخوطر ۲ / ۶۵ .

۴۵ - اکرام، شیخ : آب کوثر ص ۲۹۳ و برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به: تذکره دلیل الذاکرین که نسخه خطی آن در کتابخانه شخصی پیر سید حسام‌الدین راشدی وجود دارد .

۴۶ - محدث دهلوی ، اخبار الاخیار ، ص ۴۹.

۴۷ - تذکرة‌الشعرا،به تصحیح محمد عباسی،تهران۱۳۳۷ش، ص ۲۳۸،۲۴۶.

۴۸ - داراشکوه، سفینة الاولیا ص ۹۵ «چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی دریافتند».

۴۹ - مفتی غلام سرور، خزینة الاصفیا ۲ / ۵۱ - ۵۲؛ فریدی، نوراحمد ، تذکره بهاء الدین زکریا ص ۱۷۶ شیخ حمید الدین حاکم در بغداد به خدمت شیخ سهروردی حاضر شد و از آنجا بشارت یافته به مولتان رفت.

۵۰ - اکرام ، شیخ : آب کوثر ، ص ۴۳۶ .

۵۱ - محدث دهلوی ، اخبار الاخیار، ص ۱۷۱ شیخ عبدالله شطاری (م. ۱۰۱۰ ه) در آغاز رساله شطاریه نسب خود تا به شیخ شهاب الدین سهروردی ضبط تحریر کرده است.

۵۲ - اکرام شیخ ، آب کوثر ص ۲۷۶ ، ۲۸۴ .

۵۳ - دهلوی ، امیر حسن : فواید الفؤاد، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

* * * * *

دکتر گل حسن لغاری [1]

معرفی احوال و آثار شمس العلماء
میرزا قلیچ بیگ

میرزا قلیچ بیگ فرزند فریدون بیگ بود. خانوادهٔ میرزا قلیچ بیگ اصلاً از «جارجیا» یا «گرجستان» - که پایتخت آن تفلیس است - برخاسته است. پس از شورش علیه پادشاه روسیه پدرش فریدون بیگ باتفاق خسرو بیگ به ایران رسید. خسرو بیگ در تهران ماند و فریدون بیگ اول در تبریز اسکان گرفت و بعد به اصفهان منتقل شد. در زمان فرمانروایی میر کرم علی خان تالپر (متوفی در۱۲۴۴ ه / ۱۸۲۸م) میرزا فریدون بیگ و میرزا خسرو بیگ به سند آمدند. در سال ۱۸۰۶م میر کرم علی خان تالپر که فرزند نداشت، خسرو بیگ را فرزند خود خوانده به تربیت او همت گماشت. میرزا خسرو بیگ در سال ۱۸۶۰م وفات یافت و پدر قلیچ بیگ در سال ۱۸۷۱م درگذشت.

---

۱ - عضو انجمن فارسی حیدرآباد - سند.

به علت نسبت به «گرجستان» و «جارجیا» این خانواده را «گرجی میرزا» می نامیدند. زبان عمومی این خانواده تا عصر حاضر فارسی است. تاریخ تولد میرزا قلیچ بیگ ۴ محرم ۱۲۷۰ ه / ۱۸۵۳م است. میرزا قلیچ بیگ تحصیلات ابتدایی را از دبستان سندی حیدرآباد سند آغاز کرد و دیپلم را در سال ۱۸۷۲م از دانشگاه بمبئی گرفت و در همان سال به عنوان معلم فارسی به دبیرستان دولتی حیدرآباد مأمور شد. بعد از آن وی در سال ۱۸۷۳م برای دوره لیسانس در دانشکدهٔ الفنستن بمبئی ثبت نام کرد ولی مادرش در سال ۱۲۹۳ ه وفات یافت و علاوه بر آن چون خود وی کسالت داشت و هوای بمبئی نیز برای او سازگار نبود. بنابر این بعد از دوسال (۱۸۷۸م) به حیدرآباد مراجعت کرد. در همین سال به کراچی رفت و معلم فارسی دبیرستان شد. وی زبانهای فارسی و عربی از پدر خود آموخته بود و حین اقامت در بمبئی زبانهای ترکی، گجراتی، سانسکرت و مراهتی را هم یاد گرفت.

وی در ۱۸۷۹ م در امتحان مختار کار و قاضی دادگاه موفق شد و از آن سال تا ۱۸۹۶م در استان سند در شهرها و شهرستان های مختلف به عنوان مختارکار و حاکم بخش مأموریت داشت. میرزا قلیچ بیگ گرفتاریهای زیادی داشت ولی از اوقات خودش هیچ دقیقه را ضایع نمی کرد. مرد عالی همت بود و به کارهای اجتماعی بیشتر توجه می داشت. در تربیت فرزندان خود سعی بسیار داشت و به آنها علوم اسلامی و روحانی یاد می‌داد.

وی ادیب و شاعر، مترجم و فیلسوف، منجم و داستان نویس، مورخ وعالم جغرافیه بود. وی نویسنده‌ای چیره دست و مبتکر شمرده می شود. درسال ۱۹۲۴ دولت بریتانیا برای قدردانی از خدمات شایسته او به ادبیات فارسی، سندی و انگلیسی به این مرد بزرگ نشان «شمس العلماء» اعطاء کرد.

میرزا قلیچ بیگ، شرح زندگی خود را به زبان سندی نوشته که در کتابی با «سائوپن یا کاروپنو» (برگ سبز و دفتر سیاه) چاپ شده است ودربارهٔ این شرح حال خود نوشت نیز قطعه زیر را نوشته است:

«قطعهٔ در وجه تسمیهٔ این کتاب»

هرچه دارد قلیچ آرد پیش — برگ سبز است تحفهٔ درویش
سیهش گشت دفتر اعمال — زان سیه رویی با سفیدی ریش
عجب احمق بدست خودبنوشت — مدح و ذم نیک و بد سوانح خویش
خواهش دوستان شده عذرش — خلق خوشدل ازان، خودش دلریش

قلیچ ، مردی خداشناس بوده است. وی در حیدرآباد ، در زمان حیاتش محلی برای قبر خود انتخاب کرده بود که شبهای جمعه بر سر آن رفته با خشوع وخضوع خدا را یاد می کرد. الحق این شیوهٔ عارفان و مردان خدا است که بدرگاه کبریا بافروتنی رجوع می کنند.

وی نزدیک منزلش به باغی می رفت که در آنجا روی درخت املتاس آشیانه‌ای باچوب ساخته بود و هر روز صبح در آن آشیانه می نشست و فکر می‌کرد که انسان در این جهان از آشیانه خودمانند مرغان کوچ می کند. وی در آن آشیانه کار خواندن و نوشتن را هم انجام می داد و می دانست که انسان مانند چراغی است و باید اطراف خود را روشن کند.

قلیچ شاعری بلند پرواز بود. وی در زبان فارسی، سندی، وانگلیسی سخن ور و سخن سنج بود. کتابخانهٔ قلیچ دیدنی است. انتخاب کتابهای نظم ونثر فارسی، انگلیسی و سایر زبانها در موضوع های مختلفی که در آن کتابخانه نگهداری می شود، درخور تقدیر است.

وی یک غزل هزل‌آمیز دربارهٔ ریش تراشیدن و ریش گذاشتن سروده که از لحاظ ظرافت و شوخی جالب است:

الا یا ایها الساقی بجامم ده حمایتها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد غایتها
چو اول می‌تراشیدم بدست خویش ریشم را
ندانستم که آید بر سرم چندین شکایتها
کسی می‌گفت گبرم ،کس یهودی خواند و نصرانی
ازینسان می شنیدم آه از هر سو حکایتها
کنون بگذاشتم تایکزمان دور و دراز افتد
دهد چون ریش تاضی هرکجا تفسیر آیتها
بباید باصفای دل صفای صورت آدم را
نداند کس مگر صوفی ازین راز و کنایتها
«قلیچ» ایام بی ریشی فراموشم نمی گردد
که می کردند خویان بر دل ریشم عنایتها

«قلیچ » قطعه تاریخ ولادت خود را هم گفته است:

من چون زادم والد مرحوم من شد خوش یقین
شکر گفت الحمد هم لله رب العالمین
فال نیک از من گرفت و طالعم هم دید سعد
آن محرم ماه بد تاریخ بوده چارمین
بهر تاریخ ولادت «نیک منظر» ماده یافت
۱۲۷۰ه‍ق

«قلیچ» همیشه مرگ را یاد می کرد و مرگ را وصال یار می‌دانست. کتابچه ای داشت بنام «ذکر الموت» درین کتابچه در هر سال از عمرش قطعه‌ای برای تاریخ وفات خود می سروده و وصیت کرده بود که آخرین شعر ازین کتابچه را بر سر لوحهٔ قبرش درج نمایند.

در آخرین ورق این کتاب، قطعه خودنوشت تاریخ وفاتش بدینقرار است:

عمرم به همین سال چو هفتاد شده هفت — آمد ملک الموت، ز درگاه حق آخر
گفتا که بسی زیستی در منزل دنیا — شو عازم عقبی، که ببینی رخ داور
از فرط مسرت زدم آهی و بمردم — در عالم ارواح رسیدم دم دیگر
تا ریخ وفاتم چو دلم خواسته از غیب — هاتف ز کرم کردندا «بخت موقر»
۱۳۴۸ه‍ق

قلیچ در سال ۱۳۴۸ ه‍ / ۳ ژوئیه ۱۹۲۹م وفات یافت.

«قلیچ»، مقالات و کتابهای زیادی از انگلیسی و فارسی و عربی بزبان سندی برگردانیده. وی بیش از چهارصد و پنجاه و هفت جلد کتاب و رساله تألیف کرده و این گنج گرانبها در ادب و فرهنگ بیادگار از او باقی مانده است. فهرستی که وی از آثار خود ترتیب داده به اختصار به شرح زیر است:

سال ۱۸۷۰م شعرهای فارسی وسندی برای کودکان - حیدرآباد،
سال ۱۸۷۲م - جواهر اللسان، اشعار فارسی (ترجمه انگلیسی)،
سال ۱۸۷۴م - دستور زبان فارسی و عروض فارسی به انگلیسی - بمبئی،
سال ۱۸۷۷م پرشین ایتامالوجی یا زبانشناسی فارسی، به انگلیسی - بمبئی،
سال ۱۸۸۸م - علم اخلاق - تاریخ محمدی - رستم پهلوان (سندی) مفتاح القرآن فارسی - علامات القرآن،
سال ۱۸۹۱م «مخزن القوافی» فارسی و اردو،
سال ۱۹۰۰م احوال و آثار و مرثیه نویسی سید ثابت علی شاه قسمت اول

(سندی)، تاریخ زبان فارسی، فتح نامه سند عرف « چچ نـامه » (فـارسی) ترجمه انگلیسی،
سال ۱۹۰۱م - کیمیای سعادت امام غزالی (قسمت اول و دوم) تـرجـمه سندی،
سال ۱۹۰۲م - ایضاً (حصه سوم) ،
سال ۱۹۰۳م لطیفهٔ معرفت - کرامات الاولیا (سندی)
در سال ۱۹۰۴م - جواهر الاخلاق - تهذیب اخلاق - گلشن اخلاق - اخلاق القرآن و حدیث - اخلاق النساء - اخلاق صوفیه - فرائض انسانی - ضمان الفردوس (سندی)،
سال ۱۹۰۵م - حقائق الارواح - عالم خواب - حالات الاولیاء - مقـالات الاولیاء (سندی) رباعیات عمر خیام (سندی منظوم)،
رباعیات عمر خیام در زبان سندی و انگلیسی هر دو ترجمهٔ منظوم وی است و ترجمه انگلیسی وی از ترجمه فتز جیلارد کمتر نیست. اخـیراً کتـابی در تهران چاپ شده است. به نام «رباعیات خیام» باترجمه به سی و دو زبان و این کتاب ترجمهٔ میرزا قلیچ بیگ را نیز شامل است.
۱۹۰۶م - ابکار الافکار عربی و فارسی و اردو، مرثیه های سیدثابت علی شاه قسمت دوم ،
سال ۱۹۰۷م نصیحت نامه امام غزالی - میراث المسلمین ، مجالس الشهداء - عالم ارواح (سندی) ،
سال ۱۹۰۹م - گرجی نامه (اشعار فارسی)، اشعار القرآن (سندی)،
سال ۱۹۱۱م حاجی بابا اصفهانی : از جیمس مـوریئرانگـلیسی (تـرجـمه سندی) از انتشارات سندی ادبی بورد - حیدرآباد - سند.
پرشین جیمس یا جواهرفارسی در ۳ قسمت (ترجمه به شعر انگلیسی)،
سال ۱۹۲۰م - لطائف الطوائف (فارسی): از مولانا فخر الدین علی صفی بن مولانا حسین الکاشفی تألیف : سال ۹۳۹ ه ق (ترجمه سندی) از انتشارات سندی ادبی بورد - حیدر آباد - سند ، گلشن راز : از شیخ محمود شبستری (فارسی) ترجمه سندی ،
سال ۱۹۲۳م - اصول مبنی بر خداشناسی (فارسی) تواریخ القرآن و الحدیث (سندی) ، سائوپن یا کارو پنو : برگ سبز و دفتر سیاه سوانح خودنوشت به سندی، احوال و آثار امام محمد غزالی - احوال وآثار حکیم ناصر خسرو

علوی (سندی)،
سال ۱۹۲۸م - دیوان قلیچ (سندی) باب و بابی (سندی) مولانا جلال الدین رومی (سندی)،
سال ۱۹۲۹م خزینه زرین فارسی - خزینه سیمین فارسی.
تعداد تألیفات وی که به زبانهای مختلف باقی مانده به شرح زیر است :
۱ - ادبیات سندی : ۳۸۵ جلد،
۲ - ادبیات انگلیسی : ۴۱ جلد،
۳ - ادبیات فارسی : ۲۲،
۴ - ادبیات عربی : ۳،
۵ - ادبیات اردو : ۵،
۶ - ادبیات بلوچی : ۱،
۷ - انتخاب نثر فارسی ۳ جلد (خطی)،
۸ - شعر فارسی ۳ جلد (خطی)،
خزینهٔ زرین فارسی (۱۹۲۸م) تاریخ شعرای فارسی است که مشتمل برسه دوره است: شعرای متقدمین - متوسطین - متأخرین و معاصرین
«خزینه سیمین فارسی » (۱۹۲۸م) این کتاب انتخاب است از کتب اخلاق و نصایح و سلوک و فلسفه ، مانند:
- « گلستان » سعدی شیرازی - «پریشان» : میرزا حبیب قاآنی خواجه مجد الدین - « بهارستان «جامی» «عیار دانش» - شیخ ابوالفضل - «لوایح» جامی وغیره.
- از کتب تاریخ : تاریخ فرشته - تاریخ روضة الصفا- تاریخ جهانگشای نادری - تاریخ ایران : میرزا حیرت اصفهانی لباب الالباب محمد عوفی - چچ نامه : علی کوفی وغیره ،
- از کتب تذکره :تذکره دولت شاهی : دولت شاه سمرقندی - تذکره آتشکده: حاجی لطف علی بیگ آذر - خزانه عامره : میر غلام علی آزاد بلگرامی - نفحات الانس : جامی - تذکرة الاولیاء :عطار وغیره - از کتب مقدس دینی :
- عهد عتیق : یعنی توریت : فاضل خان همدانی - عهد جدید : انجیل (ایضاً)
- تفسیر حسینی ، تفسیر قرآن ملا حسین کاشفی - دبستان المذاهب : میرزا محسن فانی
- از سفرنامه ها : سفرنامه حکیم ناصر خسرو (رساله حکیم ناصر خسرو ،در

احوال خود) - سفرنامه مظفر الدین (شاه ایران) - حاجی بابا اصفهانی: شیخ احمد کرمانی .

رساله‌ای مختصر به فارسی به نام «مفتاح القرآن» در تاریخ ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۰۴هق نوشته که منتشر شده است. وی درباره این رساله می گوید:... «تلاوت آن کتاب عالی مآب ابتدا نهادم و هر کیفیت خاص سوره به سوره و آیه به آیه به نظر می‌رسید در بیاض خود درج می کردم تا که بعد مشقت تمام به انتهایش رسانیدم . من بعد جمله مضامین را به ترتیب حروف تهجی علیحده جمع آوردم. چنانچه قاعده لغات است و آن را مسمی به اسم مفتاح القرآن کردم».

میرزا قلیچ بیگ ، مجموعهٔ فارسی (اشعار فارسی) ترتیب داد و نام «گرجی نامه» داد درین مجموعه اشعار طبعزاد قلیچ بیگ را مشاهده می‌کنیم و این نسخه قلمی غزلیات و هزلیات و معماها را نیز شامل است . نمونه غزلهای آن بدینقرار است:

غزلیات

یارب چه شد بویی ازو نامد دل ناشاد را — بسته مگر گل در چمن پای برید باد را
جوش بهارآمد کنون نوروز و وقت‌نای ونوش — بلبل کشید از سوز دل صدناله و فریاد را
صحرا پر از مشک ذفر صهبا همی جوشد بخم — مطرب کجا شد کو زند ابریشم استاد را
ساقی بیا فرصت نگر باد لطیف و آب خوش — باری نیابی در ارم این سایهٔ شمشاد را
صحبت غنیمت دانکنون بردهردیگردم مزن — کاین مادر خونین جگر در دم کشد اولاد را
مندیش کز شاخ مراد آخربر شیرین خوری — دیدی‌که‌بارنج وتعب حاصل‌چه شدفرهاد را
از گفتهٔ مردان ره رمز حقیقت را گزین — تزویرکم بنیان برد تقلید بی بنیاد را

افتی قلیچ از کجروی همچون الف آزاد مشو
بگذار با دانشوران تکرار سین وصاد را

گذشت از عمر ایامی ندیدم روی یارم را — دریده پردهٔ بینش دو چشم انتظارم را
دلم چاک و جگر خون ز انقلاب روزگارم شد — چه شد یارب که کس می ننگرد احوال زارم را
کنون بالله ندارم فکر اعجاز مسیحایی — برای درد کآزارد دل و جان نگارم را
زبوی پیرهن شد یوسفستان عالم فانی — عزیزان زاین خبر بدهید پیر اشکبارم را
اگرچه حسرت دنیا و مافیها ز سردادم — خیال هستیم پیچد زمام اختیارم را
بسنقد دل ستانم رختهای راحت روحم — اگر صراف داند قدر قلب کم عیارم را

جهان از دور ترکان فلک در جنگ جنگ آمد الهی دار مامون در پناه خود دیارم را
گلی از باغ دورم باغبان در این زمینم زد خدایا تازه و شاداب دار آن شاخسارم را

قلیچ از روزها افتاد اندر راه چون موری
کجا از حالتش باشد خبر آن شهسوارم را

مستی بیهوده نیست نرگس جماش را از ستمش چاره نیست خاطر عیاش را
ضعف دلم سخت شد غیر لعاب لبش باز بگو ای طبیب باچه خورم آش را
باز به تشخیص گوش مرده ز بیخوابیم گرچه چشیدم بسی شیرهٔ خشخاش را
صورت جانان چوگشت مست برنگ خمار کلک ز انگشت رفت حضرت نقاش را
چون بفلک سوکشد طایر زرین جناح کور کند بر زمین دیدهٔ خفاش را
گردش چشمش کشید خط صطرلاب عشق خانهٔ شیشم فتاد منزل تلاش را
ترک زبردست ما خیل قراول کشید سخت به یورش شکست قلب قزلباش را
می نکند آشتی تیز کند تیغ چشم گوش نه اصلا کند مجلس کنکاش را

گرچه زچشمش رسید جور بسی بر قلیچ
گاه خیالی نکرد کینه و پاداش را

دلا در پی جانان عجب مست و حیرانی شوی در وصال او بفکر بقا فانی
به تحریک ناسوتی چرا سخت می کوشی مگر می شوی غافل ازان جذب روحانی
ز شمع حقیقت بین منور همه محفل چه خوش جلوه می دارد به فانوس انسانی
چو در صورت و معنی به نقش خیال آمد به ارژنگ در ماند زرنگ رخش مانی
وقوف ضیا باشد کجا مرغ عیسی را پیام سبا بشنو ز مرغ سلیمانی
الا یا مرو بیرون ازین کشتی وحدت زباد دویی جوشد بسی بحر یزدانی
یقین پی برد آخر به الهام لاریبی کسی کو شود فارغ ز کفر و مسلمانی

چرا بر زبان آری قلیچ این همه حکمت
که گاهی نه پیمودی طریق سخندانی

این چه بیدادست کز تیغ نگاه انداختی
قتل در خمخانه و در خانقاه انداختی
عمرها در زهد چون صنعان قدم برداشتم
رخ نمودی حیف بازم در گناه انداختی
بازیم بر عرصهٔ رندی شده بی کشت مات
بیرق قلب مرا در پیش شاه انداختی

سیر میکردم باخوان صفا در مصر دل
یوسف عیشم ز بی مهری بچاه انداختی
کی ز نور ساده رویان در ابد گردد سفید
هر دلی کورا ز اول رو سیاه انداختی
محو چون با پرده بازی ساختی ناهید را
از تجلی پردهٔ بر مهر و ماه انداختی
هوش مغز آید کجا در مهر عذرای خیال
وامقی را کاندرین حال تباه انداختی
چون نباشد نعره زن بلبل به باغ معرفت
بر گل صد برگ خود را جلوه گاه انداختی
کی رسد تا باب هشتم از گلستانت قلیچ
کش سر دیباچه بر برگ گیاه انداختی

زمصحف رخ او دوش چون زدم فالی — زجیم زلف دوتایش پدید شد دالی
شده زمیم دهانش صفات سین برون — خط سیاه بر آمد ز نقطهٔ خالی
مگر کبوتر دل شد به شهر شهبازان — خبر رسید فتاده به قید چنگالی
نگشت شکل بیاضم خود از هبوط وصعود — هزار قرعه زدم گرچه زو بهر سالی
به رمزهاش تصور نمی توانم کرد — که نیست او نفسی استوار هر حالی
کند به چاه منیژه اسیر صد بیژن — دهد هزار تهمتن به پنجهٔ زالی
چو تیر شد مژه اش چون کمان شده ابروش — یقین شود هدف سینه ام چو غربالی
زیان و سود به بازار عشق گرچه یکی ست — بهای او نشنیدم ز هیچ دلالی
اگرچه عاشق او صد کسند لیک چومن — جفا و جور و را کمترست همالی
اگر ز غمزه اش آسیمه شد قلیچ چه باک
دلش مگر شده پا بسته همچو پرکالی

نمونه ای از معماهای قلیچ بیگ در گرجی نامه

«برای اسم قلیچ»

بلای بو العجب دارم خلیط جسم خود دایم
سروپایش بری صد سر سه پاپیدا کند دیگر
نشانت می دهم گر می توانی فهم کن او را
خودش ترکی سرش عربی و پایش پارسی بنگر

«برای اسم موسی(ع)»

گر بر رخ لعل خود نهد یکسر مو والله نشان طور برخیزد ازو

«برای اسم یوسف (ع)»

تا سف میخورم قطره از دیده فرو ریزم پدید از علتی آید هماندم علتی دیگر

فرزندان قلیچ شاعر و ادیب بودند.از آنها میرزانادر بیگ، همایون بیگ، اسد بیگ و اجمل بیگ صاحب دیوان بودند وشعر نغز در زبان فارسی و سندی سروده اند. زبان رایج درمیان این خانواده تا اکنون فارسی وسندی بوده است.کتابخانه میرزا قلیچ بیگ در حیدرآباد - سند شایان توجه اهل علم و ادب است .

منابع

۱ - سائوپن یا کارو پنو (برگ سبز و دفتر سیاه) سوانح خود نوشت میرزا قلیچ بیگ به سندی، سندی ادبی بورد ۱۹۸۸م.

۲ - مولانا دین محمد وفائی :«تذکره مشاهیر سند» ج اول، سندی ادبی بورد، ۱۹۸۵م ص ۲۳۶.

۳ - محمد صدیق میمن : « سندجی ادبی تاریخ»، به سندی ، ج ۲ ، مسلم ادبی سوسائتی ۱۹۵۱م ، حیدرآباد.

۴ - مجله «وحید» : شماره دی ماه ۱۳۵۲ (ذی الحج ۱۳۹۳ ه / ژانویه ۱۹۷۴م) - تهران .

۵ - دکتر محمد حسین تسبیحی: فارسی پاکستان و مطالب پاکستان شناسی، ج ۲، ص ۳۴۰ تا ۳۴۳ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد.

۶ - گرجی نامه (نسخه خطی) اشعار فارسی از میرزایان گرجی ساکن در سند، ۱۹۰۹م.

۷ - مولائی شیدائی :« جنت السند » به سندی، سندی ادبی بورد ،ص ۶۳۳ تا ۶۳۵ ، حیدرآباد ۱۹۸۵م.

* * * * *

شعر فارسی امروز شبه قاره

از: رئیس احمد نعمانی (علیگرھ)

تاریخ وفات
مولانا سید ابوالحسن علی ندوی «رح»

بوالحسن، آن مفکر اسلام — چون که بیرون ز بزم یاران رفت
حیفها خورد قلبهای حزین — خواب از دیده های حیران رفت
خونها ریخت چشم پاکدلان — چون سرشان، ز پیش چشمان رفت
ناله سرداد جمع دانایان — چون که آن شاه ژرف بینان رفت
هم عرب، هم عجم گریست بر او — آنکه سوی بهشت خندان رفت
درو دیوارندوه گفت که: آه — رونق بزم اهل ایمان رفت
واقف نکته های شرع نبی«ص» — کاشف رازهای عرفان رفت
آن امام مفکران زمان — سرور مجمع ادیبان رفت
رازدان زبان و نکر عرب — پاسدار علوم قرآن رفت
آنکه مثلش نبود در کشور — هم زباندان و هم سخنران رفت
آن نویسندهٔ شهیر جهان — آن حبیب کتاب خوانان رفت
حق پرستان و حق پژوهان را — داده درس حدیث و قرآن رفت ۱
بنوشته ظواهر و اسرار — از عروج و زوال کیهان رفت ۲
آنکه از فتنه های قوم و وطن — کرد تحذیر مصر و ایران رفت ۳
چهره های عزیمت و دعوت — روی قرطاس کرده رخشان رفت ۴
ازنبی«ص» و شهید«رح» وهم صدّیق «رض» — شرح داده به چند عنوان رفت ۵
صحبت اهل دل خوشش آمد — کرده شرح حدیث پنهان رفت ۶
صیت مرگش به ظرف ساعتی چند — تابه اقصای جمله کیهان رفت
خبرِ این فجیعه چون ناگاه — به رئیس رهین احزان رفت

با سر «آه» گفت تاریخش
«حیف آن پیشوای دوران رفت»

۱۴۲۰ = ۱ + ۱۴۱۹

۱۴۲۰ھ

---

۱ - اشاره به تألیف ندوی «اصول و مبادی مطالعهٔ قرآن».
۲ - اشاره به تألیف ندوی «تأثیر عروج و زوال مسلمان بردنیای انسانی».
۳ - اشاره به تألیف ندوی «اسمعی یا مصر» و «سخنانی چند با برادران ایرانی»
۴ - اشاره به تألیف ندوی «تاریخ دعوت و عزیمت» (در چهار جلد)
۵ - اشاره به تألیف ندوی «نبی رحمت»، «قصص النبیین»، «سیرت رسول اکرم«ص»، «سیرت سید احمد شهید»، «انرده و لا ابابکرلها».
۶ - اشاره به تألیف ندوی «صحبتی با اهل دل».

از:دکتر محمد ولی الحق انصاری (لکهنؤ)

تاریخ وفات خانم دکتر سیده هاجره ولی الحق

(۱)

دریغا ز بزم جهان همسرم رفت — سم مرگ از جام سرطان کشیده
گل عیش پژمرده در باغ طبعم — سموم الم بر دل من وزیده
جگر پاره پاره شد از ارتحالش — سر نشتر غم دلم را گزیده
روانش پریده به گلزار جنت — تنش اندرون لحد آرمیده
یکی قطره بود او ز ابر رسالت — که در شکل انسان به گیتی چکیده
چو بار دگر خواست خورشید رحمت — ز گل برگ عالم چوشبنم پریده
چو تاریخ فوتش ولی خواستم من — چکان اشک خونین، گریبان دریده
شنیدم ز هاتف ، ببا شید غمگین — مبارید خون جگر از دو دیده
گلی هاجره بود،از باغ زهرا — «گل باغ زهرا بجنت رسیده»

۲۰۰۰ م

(۲)

آه ز جور فلک واژگون — باد خزان در چمن من و زید
هاجره، آن بلبل گلزار من — از شجر زیست به طوبی پرید
مغز من آشفت ز درد فراق — نشتر اندوه به جانم خلید
لیک بطوری شده کز شاخ طبع — غنچهٔ تسکین و سکون بردمید
گوش دلم ، مژدهٔ جان بخش دوش — وقت سحر از لب هاتف شنید
بود چو از نسل نبی کریم«ص» — باد شفاعت به روانش وزید
ای ولی تفته جگر، غم مخور — «هاجره خاتون بجنت رسید»

۲۰۰۰ م

***

از: نصرت زیدی

سعدی

چه خوب حرف حرف گلستان نوشته ای — در وصف این جهان تو درمان نوشته ای
هر شعر بوستان ترا مژده حیات — شاید به زور کلک رگ جان نوشته ای
آید چو ذکر ماه رخان بر زبان تو — سرو و گلاب و سنبل و ریحان نوشته ای
بهر سکون قلب پریشان عاشقان — حال جبین وی رخی خندان نوشته ای
ناله کند اگر دل مظلوم و ناتوان — آیة به کار رحمت یزدان نوشته ای

حلقه به گوش شاه عرب نصرت ادب
حقا که در ادب گل بستان نوشته ای

از: سید منصور احمد خالد

گنج بخش فیض عالم «رح»

علی هجویری «رح» و «کشف حجابی»[۱] — به بام وقت همچون آفتابی
بهار باغ «تاج الاولیایی»[۲] — نیاکانش نیاکان ولایی
شعاع مهر تابان محمد «ص» — گلی بود از گلستان محمد «ص»
امیری پادشاهی دستگیری — نظیر فقر و فقر کم نظیری
چو نورش بود از نور مبینی «ص» — خدا دادش جهان آرا نگینی
به قامت او قیامت را اشاره — فنا و هم بقا را استعاره
شهیدی از شهیدان محبت — امامی از امامان هدایت
چمن‌زار شریعت را بهاری — طریقت را علومش اعتباری
کریمی از کریمان زمانه — عطایش چون عطای خسروانه
دلش آیینهٔ صاحب صفایی — کلامش زندگانی را بهایی
برای قدسیان حیرت طرازی — روانش لامکان را شاهبازی
عیان بود از تجلای جبینش — ید بیضا ست اندر آستینش
به دنیای تصرف چون قضا بود — که فعلش همچو فعل انبیا بود
ز لطفش ختم شد روز جفا جو — مسلمان گشت «راجه رای راجو»[۳]
چنان در خدمت اسلام کوشید — که همواره درش را خلق بوسید
چراغ راهگذر شد جوهر او — درخشید عالمی از گوهر او
کتابش دلبری بود و دلارا — به لاهور و سمرقند و بخارا
کمالش مصطفی «ص» را اقتدایی — جمالش همت مرد خدایی
درش کشف و کرامت را دلیلی — مزارش مقبلان را سلسبیلی
حریم فیض عالم را نشانست — که خاکش گنج بخش عارفانست
نه آنجا بند درهای اجابت — نه آنجا روز و شب دارد تفاوت
فراقش اهل فرقت را زلالی — وصالش وصل جویان را مثالی
شکرگنجی «رح» معینی «رح» میرمیران «رح» — همه در زلف مشکینش اسیران
زمینی بود رشک آسمان شد — که لاهور از دمش قطب زمان شد
چه گویم من ازان روشن ضمیری — شده هر دور دور آن فقیری

حضورش ذوق و شوق محرمانه
سرورش بود خالد جاودانه

---

۱ - کشف المحجوب مراد است.

۲ - حضرت تاج الاولیاء «رح» دایی علی هجویری «رح» و از اکابر اولیاء بود. مزار پر انوارش در غزنی مرجع خاص و عام است.

۳ - راجه رای راجو در آن زمان ناظم الامور لاهور بود که به دست حق پرست سید علی هجویری «رح» مشرف به اسلام شد، نام اسلامی او شیخ هندی «رح» بود.

از: فضل الرحمن عظیمی

انقلاب اسلامی ایران

یک بهار تازه آمد در گلستان شما — لاله ها روئیده شد اندر خیابان شما
هان چه فرخ فال و خوش بختید ای اهل عجم — انقلاب خوشگوار آمد به ایران شما
مرد حق از غیب آمد ، نعرهٔ هو حق بزد — انقلابی کرد پیدا در جوانان شما
آمد آن مردی که زنجیر غلامان را شکست — دیده ام از روزن دیوار زندان شما
او چو مهمیز خودی زد مرکب آواره را — شد سبک رو در حضور هرگران جان شما
او به آهنگ حجازی نغمهٔ خوش کن سرود — از سرودش پخته تر گشتند خامان شما
کوه کن چون ضرب تیشه زد به نیروی کمال — گوهر تابنده ای بر آمد از کان شما
داده بود او کافر روسیه را پیغام حق — ای خوشا مر پخته است این درچه ایمان شما
در جهان او تخم صلح و آشتی کاریده است — لاله الفت بروید از بیابان شما
روز روشن شد هویدا ، محو شد تیره شبی — ای خوشا دور طلوع صبح خندان شما
دور استبداد را برکنده ای از بیخ و بن — ای خمینی این بر ایران است احسان شما
مومنان را دادی درس اتحاد باهمی — قوم را شیرازه بندی کرد فرمان شما
ای خوشا تسمت که آئین وفا آموختم — چون گرفتم درس الفت از دبستان شما
سینهٔ من گشت معمور نوای انقلاب — در دلم هنگامه پیدا کرد ایران شما

در زبان فارسی این ارمغان آورده ام
چیده ام گلهای رنگین از خیابان شما

از : سرور انبالوی

انقلاب ملک ایران روشنی است

انقلاب ملک ایران روشنی است — ملت اسلامیان را زندگی است
آن خمینی ، مرد مومن ، رهنما! — داد ما را سوز و ساز مرتضی
مرد حق زنجیر محکومان شکست — بیم جان از قلب مظلومان برفت
داد ما را سوز و ساز زندگی — زندگی ، تابندگی ، رخشندگی
در گلستان طرح نو ایجاد کرد — نو نهالان وطن را شاد کرد
زیر کردی سطوت صیاد را — قطع کردی رسم استبداد را
چون چراغ لاله روشن فکرتو — گرم گردد خون دل از ذکرتو
فکر تو سرمایهٔ اسلامیان — سرفرازی یافت ملت درمیان

فاش می گویم سرور انبالوی
پیدا شد در سینه ام عزم نوی

از : دکتر محمد حسین تسبیحی «رها»

دیدار

تو هستی دلبر شیرین زبانم — تو بردی با خودت قلب و توانم
شده هجر تو غم های دل من — همواره اشکبار از دیدگانم
شب و روزم تویی ورد و دعایم — به راه تو همیشه گل فشانم
تویی شمع و منم پروانهٔ تو — بود از عشق تو آتش به جانم
نشان دوری تو نالهٔ من — همین است ناله و آه و فغانم
زنم بوسه به لب های تو از دور — گواه من بود صدق عیانم
شده یارم نوای نی نوازی — خروش نی بود نام و نشانم
به یاد نوش گفتارت دلم شاد — خیال قامتت سرو روانم
به نیش هجر تو سوزد وجودم — غم و هجر تو گشته داستانم

امیدت ای « رها» دیدار یار است
و لیک آن بود شک و گمانم

از: فائزه زهرا میرزا[1]

مهر و الفت

نقش مهر و الفت محبوب من بسیار شد — دیده ام در انتظارش ، جلوهٔ دیدار شد
هر امید و آرزو شیرین بود در اصل خود — چشم بینا، روح شادان ، دل سرای یار شد
من گدای درگهش ، او مظهر لطف و سخا — حاتم دوران خجل از دست گوهر بار شد
طوطی‌وطاووس و کبک و قمری‌ودراج و سار — وصف آن جانان جان ذکر دل و کردار شد
روح من از هجر آن سرو روان اندر حصار — چشم من از غیبت آن ماهرو دُربار شد
خوش بیان وخوش سخن ، در دهان و لعل لب — نقل تر ، خندان و خوش ، گویندهٔ اشعار شد
روضهٔ رضوان دل باشد تجلی گاه او — حوری و غلمان همواره دلبر و دلدار شد
زمزم نوشان بیارو زنده کن این جان من — جان من نوشنده و دل گلشن و گلزار شد
آن که اندر وادی عشق بتان سر می دهد — در سرای عاشقی، هر عاشقی بردار شد
من زتاب جعد مشکین هر زمان در پیچ وتاب — گیسوی پیچان او بر پای من چون مار شد
با امید وصل او ، دل می طپد روز و شبان — در تخیل از نگاهش ، دیده ام دیدار شد
یوسف دل در وجودم ، چاه غم آورده است — گر برون آید ، دلم روشنگر شهوار شد

«فایزه» راه دراز عشق حق پیموده است
حامیش در دین و دنیا حیدر کرار«ع» شد

---

۱ - استادیار فارسی - دانشکده دولتی دخترانه مارگلا F-7/4 اسلام آباد.

از : مصطفی

پرواز خیال

شب ،

همه شب نالهٔ مرغ سحر خیز باز می آید به گوش

ساده،

لیک از قلب پرجوش و خروش

در کنار جنگلی دور از نظرها ناپدید

دیده شد ؟

نه صوت او را کس شنید

من که آن مرغ خیالم در فضا پرواز داشت

در کنار مرغ شب خیز

ناله و آواز داشت

از چه چیز آغاز داشت ؟

لیک صدایش چون صدای مرغ شب خیز بود تمام

راز می گفت هرچه می گفت

حرفهای ناتمام

با چه لسان؟

بالسان عاشقان

چنکه عشق را خود ز باد دیگر است

هر چه هست

لیکن به دلها مضمر است

من نمودم کوششی معنی ز آن حرفها کشم

چونکه من خود عاشق آوازهای دلکشم

در خیال بیغشم

صورت لیلی به رنگهای خیالم می کشم

من شنیدم آخر شب ز پشت شاخهای درخت

آن خیالم نکته ای ز آن مرغ گفت

بود سخت :

هر که در راه حقیقت رفت دست

بعد از آن من در نماز عاشقان استاده ام

از دعایم اشکها ریز اندم

بعد آن نبود صدا چون

مرغ شب خیز رخت بست

زان شاخ لرزان درخت .

***

از: مقصود جعفری

غزل

زنجیر هر دو پای مرا باز کرده اند گُنجشکِ تیره بخت را شهباز کرده اند

گفتند داستان محبت به پیش غیر تا محرمانِ راز را همراز کرده اند

او بی نیاز بود و منم یک نیازمند ناز و نیاز را همه آواز کرده اند

ساقی قدح بداد بدستم به صد نیاز مجلس ببین روانِ مرا ناز کرده اند

خون هزار عاشق دل سُوخته بریخت پیغامِ یار آشنا در ساز کرده اند

در گوشِ من نگر چه نوایی سروده است گویا سخن به پیکرِ آواز کرده اند

آن طایران که زینت فردوس دل شدند

از شاخ طوبی جعفری پرواز کرده اند

***

از : دکتر محمد سرفراز ظفر[۱]

دورهٔ دانش افزایی[۲]

خوشا و مرحبا، ای دوستان دانش افزایی — شما دلدادگان و عاشقان دانش افزایی
چه پاکستانی و اعراب و ترک و ژاپنی، ارمن — گل و لاله و سرو گلستان دانش افزایی
دگراین چینی وسوری‌وازبک،روسی،اوکراین — شکوفه های خندان بوستان دانش افزایی
درین گهوارهٔ علم و زمین پاک ایران هم — محبت، مهر و الفت شد نشان دانش افزایی
زبان با زبانی بیشتر شد در زبانی ها — زبان شد بی زبانی، با زبان دانش افزایی
همه استاد دانشمند، بحر بیکران علم — ستاره های روشن آسمان دانش افزایی
خدایا،دوستان دست اندرکار خوش باشند — ندیدیم مشکلی ما طی دوران دانش افزایی
زهی مهمانی و مهمانسرای و کارمندانش — فضای پاک و جای خوش مکان دانش افزایی
همه چو مرغ بسمل می تپند در آخر دورش — چه زد تیری به صید خود کمان دانش افزایی

فقط از بحر پاک فارسی یک قطره ای ظفر
چشیدم و بزودی شد زمان دانش افزایی

*****

۱ - استاد یار گروه زبان فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

۲ - این ابیات بخشی از شعری است که ایشان به مناسبت شرکت در بیست و هفتمین دورهٔ دانش افزایی زبان فارسی سروده اند که از جانب گروه اجرایی گسترش زبان فارسی در تهران (دانشگاه تربیت مدرس) در تیر ماه ۱۳۸۰ تشکیل شده بود.

گزارش
و
پژوهش

دیدار جناب آقای دکتر محسن خلیجی
از پاکستان

جناب آقای دکتر محسن خلیجی ، معاون محترم آموزشی و پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی از تاریخ ۲۵ - ۲۹ آبانماه ۱۳۷۹ هـ ش از پاکستان دیدن کردند. طی این دیدار جناب آقای دکتر محسن خلیجی از رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد ، مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان، دانشگاه آزاد علامه اقبال، موزه مردم‌شناسی اسلام‌آباد در مجالس معارفه با استادان ، دانشمندان، نویسندگان و سخنوران فارسی، ایرانشناسان و فرهنگیان ممتاز پاکستانی دیدار کردند و همچنین در دانشگاه آزاد علامه اقبال در سمینار بزرگداشت علامه اقبال به مناسبت روز اقبال شرکت فرمودند. اینک مختصری از بازدیدهای علمی و فرهنگی از لحاظ خوانندگان ارجمند می گذرد:

دیدارهایی از رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد در تاریخ ۲۸ آبان ماه ۱۳۷۹

بنا بدعوت آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مجلس معارفه و ضیافتی به افتخار آقای دکتر محسن خلیجی معاون محترم آموزشی و پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در محل رایزنی فرهنگی ترتیب داده شد که در آن دانشمندان و ایرانشناسان سرشناس پاکستانی مقیم راولپندی و اسلام آباد از جمله آقایان پرفسور دکتر احمد حسن دانی ، استاد ممتاز باستانشناسی پاکستان و رئیس مرکز مطالعات آسیای میانه ، دکتر محمد صدیق شبلی رئیس بخش اقبالشناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال ،پرفسور انور مسعود استاد بازنشسته فارسی دانشکدهٔ دولتی راولپندی و شاعر اردو و فارسی، سید مرتضی موسوی مدیر کل سابق مراکز ملی پاکستان و مدیر اسبق مجله های فارسی ، فصلنامه پاکستان ،و ماه نامه‌های هلال و پاکستان مصور ، دکتر مهر نور محمد

رئیس بخش فارسی دانشگاه زبانهای نوین ، دکتر غضنفر مهدی مدیر کل روابط عمومی سازمان راه های پاکستان و دبیر کل انجمن ادبی دایره ، دکتر محمد سلیم اختر محقق انستیتوپژوهشهای تاریخی و فرهنگی اسلام آباد، دکتر گوهر نوشاهی استاد دانشگاه و معاون سابق فرهنگستان زبان اردو و سایر ایران دوستان دانشمند حضور داشتند و در ضمن بیانات و اظهاراتی اهمیت و نقش زبان فارسی در صحنه های مختلف زندگی پاکستان را باز گو کردند.

از شخصیتهای ایرانی آقایان جلال کلانتری کاردار وقت سفارت جمهوری اسلامی ایران ، دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، دکتر محمد حسین تسبیحی کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، مجتبی نقوی و رضوی از صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران و دیانی و میرزایی از خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران و گروهی دیگر از کارمندان رایزنی فرهنگی و سفارت جمهوری اسلامی ایران دراین مجلس معارفه حضور داشتند.

در تاریخ ۲۶ آبان ماه نیز برای ملاقات با جناب آقای دکتر محسن خلیجی معاون محترم آموزشی و پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی شخصیتهای علمی و ادبی در محل رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی گردهم آمدند. در ضمن عرض خیر مقدم به جناب آقای دکتر خلیجی ، آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن محترم فرهنگی ، زبان فارسی را بهترین وسیلهٔ ارتباط فرهنگی و ادبی و تاریخی ایران و پاکستان قلمداد کردند و خاطر نشان ساختند که جناب آقای دکتر خلیجی شخصیتی است که در تایید و پشتیبانی مسائل فرهنگی و آموزشی و پژوهشی همواره همکاری و همگامی داشته‌اند.

از دانشمندان پاکستانی آقایان دکتر سید محمد اکرم (اکرام) رئیس گروه اقبالشناسی دانشگاه پنجاب ، دکتر سهیل عمر رئیس آکادمی اقبال ، دکتر سلیم مظهر استادیار گروه فارسی دانشگاه پنجاب ، غیور حسین دانشیار بخش فارسی دانشگاه پیشاور ، دکتر سید عارف نوشاهی فهرست نگار ممتاز و و دانشیار فارسی دانشکده گوردن راولپندی ، دکتر وحید عشرت معاون آکادمی اقبال لاهور و سایر ایران شناسان و ایران دوستان و تعدادی از دانشجویان ممتاز دانشگاه ها حضور داشتند. چندتن از استادان در ضمن سخنانی از حمایت و پشتیبانی مراکز تدریس و پژوهش زبان و ادبیات فارسی و

ایرانشناسی در پاکستان تقدیر و سپاسگزاری نموده، نیاز به تشویق و سرپرستی وسیعتر از استادان و مروجان فارسی د رموسسه های عالی آموزشی و دانشجویان و محققان فارسی در مقطع کارشناسی ارشد و دوره‌های پژوهشی را بازگو نمودند.

دیدار جناب آقای دکتر خلیجی از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

در ضمن دیدار از پاکستان جناب آقای دکتر محسن خلیجی معاون محترم آموزشی و پژوهشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد نیز دیدن کردند. آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان توضیحات جامعی دربارهٔ بخش‌های مختلف مرکز ارائه دادند ، ازجمله نسخه های خطی موجود در کتابخانه گنج بخش که باشمارش مجموعه ها تعداد آنها به ۲۲۵۰۰ نسخه خطی و کتابهای چاپی و چاپ سنگی به ۳۸۰۰۰ جلد بالغ می شود. همچنین تاکنون بالغ بر ۱۰۱۰ حلقه میکروفیلم و ۱۵۰ عدد لوح فشرده (CD) از نسخه های خطی تهیه شده که یک نسخه از هر کدام برای معاونت پژوهشی و آموزشی (گروه اجرایی گسترش زبان فارسی) ارسال شده است. در زمینهٔ خدمات علمی و پژوهشی مرکز تحقیقات بالغ بر ۱۶۰ جلد کتاب در رشته‌های ادبیات ، تاریخ ، تذکره ،علوم قرآنی،فقه، فلسفه، عرفان وحکمت ، اقبالشناسی و فهارس نسخه های خطی و سایر رشته ها چاپ و منتشر ساخته که از طرف محافل علمی و دانشگاهی پاکستان ، ایران و سایر کشورها مورد استقبال قرارگرفته است. همچنین ۵۵ شماره از فصلنامه علمی و ادبی «دانش» تاکنون منتشر گردیده است. مرکز تحقیقات با دانشگاه های سرتاسر پاکستان بویژه با گروه های آموزشی فارسی آن همکاریهای نزدیکی دارد. غالب مراجعان کتابخانهٔ مرکز شامل استادان و دانشجویان دانشگاه‌های اسلام آباد و راولپندی بویژه دانشگاه ملی زبانهای نوین ، دانشگاه بین المللی اسلامی، دانشگاه قائد اعظم ، دانشگاه آزاد علامه اقبال و سایر دانشگاه‌های سراسر پاکستان وگاه از سایر کشورهای شرقی و غربی می باشند.

دیدار از دانشگاه آزاد علامه اقبال

جناب آقای دکتر محسن خلیجی در حین دیدار سه روزه از اسلام آباد از چند مراکز علمی عالی دیگر از جمله دانشگاه آزاد علامه اقبال دیدن کردند. در ملاقات با آقای دکتر انوار حسین صدیقی رئیس (وقت) دانشگاه آزاد علامه اقبال ، آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ، آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ،آقای دکتر جاوید اقبال سناتور سابق و قاضی بازنشسته دیوان عالی کشور (فرزند علامه اقبال)، آقای دکتر سید محمد اکرم رئیس بخش اقبالشناسی دانشگاه پنجاب و سخنور فارسی ، آقای دکتر محمد صدیق خان شبلی رئیس بخش اقبالشناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال حضور داشتند . دانشمندان نامبرده تاکید کردند که تأسیس بخش فارسی در دانشگاه آزاد علامه اقبال در پیشبرد اهداف و تحکیم مناسبات و همکاریهای فرهنگی و علمی میان ایران و پاکستان گام موثری محسوب خواهد شد. مقامات دانشگاه آزاد علامه اقبال نیز برای تاسیس بخش فارسی آمادگی خود را اعلام داشتند.

بازدید از موزهٔ مردم شناسی اسلام آباد

جناب آقای دکتر محسن خلیجی به هنگام دیدار از موزه مردم شناسی مطالعات ارزنده ای انجام دادند. خانم دکتر شمیم محمود زیدی مدیر محترم موزه در ضمن دیدار از بخشهای مختلف موزه دربارهٔ آنها توضیحات لازم را دادند. علاوه بر بخشهای مربوط به استانهای مختلف مملکت آقای دکتر خلیجی از کتابخانهٔ اختصاصی موزه که غیر از کتابهای مربوط به زبان ملی و زبانهای منطقه ای پاکستان از چندین زبان اسلامی از جمله فارسی و عربی نیز کتابهای ارزنده ای دارد باز دید به عمل آوردند. همچنین مشار الیه از بخشهای ادبیات عامه، آثار فرهنگی و موسیقی عامه دیدن کردند. در کلیهٔ بخشها از طرف آقای دکتر خلیجی پُرسشهایی مطرح شد که مبیّن عمق اشتیاق ایشان به مسائل اجتماعی و فرهنگی بود.

*****

فائزه زهرا میرزا[1]

گزارش سمینارهای علمی و جلسات ادبی

انجمن فارسی - اسلام آباد

انجمن فارسی برای آشنایی بیش از پیش استادان، دانشجویان و دوستداران زبان و ادبیات فارسی در سومین هفتهٔ هر ماه روزهای یکشنبه در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بعد از ظهر، سمینارهای علمی و جلسات ادبی برگزار می کند. در طی ماه‌های اخیر از طرف انجمن فارسی چندین مجلس علمی و ادبی تشکیل یافت و استادان، دانشمندان و شاعران پاکستانی ، ایرانی، افغانی و تاجیکستانی را دور هم گرد آورد. چگونگی تشکیل مجالس علمی به شرح زیر بطور مختصر بیان می شود :

روز یکشنبه ۲۵دی ماه ۱۳۷۹ هش برابر با ۱۷ ژانویه ۲۰۰۱م ساعت ۳ بعد از ظهر به مناسبت فرارسیدن بیست و دومین سالگرد انقلاب اسلامی در اجلاسیهٔ انجمن فارسی پیرامون بازتاب انقلاب اسلامی در ادبیات معاصر فارسی و اردو مورد بررسی و بحث قرار گرفت. در این سمینار که به ریاست اقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و با حضور گروهی از علاقه مندان و صاحبنظران تشکیل شده بود ، آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن و پروفسور مقصود جعفری دبیر کل پیرامون موضوع جلسه مقاله ها ومطالبی ارزنده عرضه داشتند. آنگاه رئیس محترم جلسه ضمن ابراز خوشوقتی از گردهم‌آیی ادب دوستان و دوستداران فارسی در اسلام آباد و راولپندی به دعوت انجمن فارسی با ارائه

---

۱ - استاد یار فارسی دانشکده دولتی دخترانه مارگلا - اسلام آباد.

نمونه هایی از شعر معاصر نفوذ انقلاب را در اذهان متفکر و خلاق سخنوران معاصر باز گو فرمودند . ایشان خاطر نشان ساختند که چون اسلام با فطرت انسانها سروکار دارد بالطبع از این زاویه ادبیات انقلاب حتی در ادبیات معاصر اردو و سایر السنهٔ شرقی و غربی تأثیر گذاشته است و مبین عمق نفوذ فلسفهٔ انقلاب در جامعهٔ بشری است. در قسمت دوم برنامه شاعران حاضر در جلسه از جمله آقایان دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)، انجم خلیق ، پروفسور مقصود جعفری و سایرین منظومه هایی در باب نقش رهبری انقلاب اسلامی و ثمرات انقلاب عرضه داشتند. در پایان برنامه از طرف مرکز تحقیقات فارسی از شرکت کنندگان محترم پذیرایی گرمی به عمل آمد.

روز یکشنبه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۷۹ هـ ش برابر با ۱۸ فوریه ۲۰۰۱م ساعت ۳ تا ۷ بعد از ظهر به مناسبت سالگرد میرزا اسد الله خان غالب مجلس بزرگداشت و یاد بود غالب باحضور عده کثیری از ادب دوستان تشکیل شد. در این مجلس که به دعوت آقای پروفسور مقصود جعفری دبیر کل انجمن فارسی اسلام آباد ، ترتیب یافت، آقای دکتر راوش ، رئیس دانشگاه ابن سینا به عنوان مهمان ویژه دعوت شده بود و مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ریاست جلسه را به عهده داشت ، آقایان سید مرتضی موسوی (سرپرست انجمن فارسی - اسلام‌آباد)، دکتر سرفراز ظفر استادیار دانشگاه زبانهای نوین ، مختار علی خان پرتوروهیله و جمعی از دانشمندان به مناسبت موضوع سخنرانی کردند. چندتن از شاعران مقیم راولپندی و اسلام آباد نیز سروده های خود را به فارسی و اردو قرائت کردند. در پایان جلسه از حضار گرامی پذیرایی گرمی به عمل آمد.

روز یکشنبه ۲۸ اسفند ماه ۱۳۷۹ هـ ش برابر با ۱۸ مارس ۲۰۰۱م ساعت ۳ تا ۶ بعد از ظهر در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان استادان و دانشمندان به دعوت انجمن فارسی - اسلام آباد دربارهٔ تدریس زبان و ادبیات اردو و پاکستان شناسی در دانشگاه‌های ایران به بحث و تبادل نظر پرداختند. به دعوت انجمن فارسی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی

ایران و پاکستان ریاست جلسه را بعهده داشتند. ازسخنرانان این جلسه آقایان دکتر گوهر نوشاهی ، پروفسور مقصود جعفری ، پروفسور جان عالم و سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن فارسی بودند. آقای دکتر بیگدلی در خطابهٔ خود نیاز مبرم به ترویج و تدریس زبان فارسی در پاکستان و زبان اردو در ایران را جهت تحکیم مبانی فرهنگی میان دو ملت همسایه و همجوار مورد تاکید قرار دادند. در قسمت دوم برنامه سخنسرایان برجسته حاضر در اجلاسیه از جمله آقایان دکتر محمد حسین تسبیحی ، فضل الرحمن عظیمی ، انجم خلیق ، پروفسور احسان اکبر، پروفسور مقصود جعفری، منظومه های خود را عرضه داشتند . مجری برنامه نیز خانم نگهت زیدی بود. در پایان جلسه از حضار محترم پذیرایی گرمی به عمل آمد.

روزشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۸۰ هش برابر با ۱۴ آوریل ۲۰۰۱م ساعت ۴ بعد از ظهر صاحبنظران و علاقه مندان به زبان و ادب فارسی، مجموعه اشعار جدید پروفسور مقصود جعفری به نام «جام وفا» را مورد بررسی و ارزیابی قرار دادند. در این مجلس ، وزیر فدرال دولت جمهوری اسلامی پاکستان، آقای محمود علی به عنوان ریاست جلسه دعوت شده بودند، دیگر اعضای هیأت رئیسه جلسه عبارت بودند از : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی ، خانم دکتر عالیه امام، آقای دکتر راوش رئیس دانشگاه ابن سینا،مستشار سفارت جمهوری اسلامی ایران آقای نادر شریفی و آقای سید مرتضی موسوی . ابتدا پس از شروع جلسه باقرائت آیاتی از کلام الله مجید خانمها : مسرت نیلم، فائزه میرزا و دکتر عالیه امام و آقایان دکتر راوش ، نادر شریفی ، سید مرتضی موسوی و دکتر سعید بزرگ بیگدلی مجموعهٔ اشعار جام وفا سرودهٔ آقای پروفسور مقصود جعفری را مورد نقد و بررسی قرار دادند و هر یک دربارهٔ کار و کوشش مشار الیه مطالبی ایراد کردند و جناب آقای دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) نیز شعر خود را دربارهٔ کتاب جام وفا قرائت کردند. آنگاه جناب آقای محمود علی در خصوص زبان و ادب فارسی و نقش آن در روابط و پیوستگیهایی تاریخی و فرهنگی دو کشور مطالبی را بیان کردند. در پایان جلسه از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان پذیرایی گرمی از حاضران به عمل آمد.

روز یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ برابر با ۲۰مه ۲۰۰۱م ساعت ۴ بعد از ظهر در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مجلسی دربارهٔ کتاب شیر خدا(The Lion of Allah) تألیف پروفسور افسر علی شاه برگزار شد. رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران به عنوان مهمان ویژه دعوت شده بودند و ریاست این جلسه را آقای پروفسور دکتر انیس احمد، متخصص علوم قرآنی و تصوف اسلامی و مدیر کل آکادمی دعوة، دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام‌آباد بر عهده داشتند. فائزه زهرا میرزا، سرهنگ غلام سرور (نویسنده معروف پاکستانی)، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، آقای پروفسور مقصود جعفری، آقای سید مرتضی موسوی، آقای سید افسر علی شاه (صاحب کتاب شیر خدا The Lion of Allah) نیز دربارهٔ این اثر ارزشمند مطالبی عرضه داشتند. در این جلسه دانشمندان، شاعران و سخنوران هر یک به مناسبت موضوع کتاب به نظم و نثر سخنانی ایراد کردند، و آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری نیز در بارهٔ تاریخچهٔ علی شناسی در شبه قاره هند و پاکستان به ایراد سخن پرداختند. در پایان مجلس از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

روز یکشنبه ۲۷ خرداد ماه ۱۳۸۰ هـ ش برابر با ۱۸ ژوئن ۲۰۰۱م ساعت ۴ بعد از ظهر اجلاسیه انجمن فارسی با حضور گروهی از صاحبنظران و علاقه‌مندان زبان و ادبیات فارسی در سالن اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تشکیل شد. بنابر دعوت انجمن، ریاست جلسه را مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به عهده داشتند. این جلسه به صورت یک سمینار ادبی و علمی پیرامون «انعکاس انقلاب اسلامی در ادبیات معاصر» برگزار شد. مبتکر و دعوت کنندهٔ این سمینار انجمن فارسی اسلام آباد بود که مسئولیت آن را آقای سید مرتضی موسوی به عهده دارد. در آغاز جلسه آقای سید صالح آیاتی چند از کلام الله مجید تلاوت کرد و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی اشعار منتخبی از مثنوی مولانا را همراه با آهنگ نی به طرزی دلنشین به سمع حضار رساندند. در این سمینار آقایان و خانمهای نامبرده در ذیل مقاله های علمی خود را ارائه کردند:

۱ - آقای دکتر مهر نور محمد خان رئیس محترم بخش فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین ۲ - خانم دکتر عالیه امام ۳ - آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۴ - آقای سید افسر علیشاه ، ۵ - خانم فائزه زهرا میرزا استاد یار فارسی در دانشکدهٔ دولتی دخترانه مارگلا. مجری این سمینار خانم مسرت نیلم استاد یار زبان اردو در دانشکده دولتی دخترانه F-7/2 اسلام آباد بود که در قسمت قرائت اشعار، منظومهٔ نغزی به اردو عرضه داشت. سپس دیگر شاعران حاضر در سمینار به ترتیب زیر شعرهای فارسی یا اردوی خود را قرائت کردند که مورد تحسین و تشویق حاضران قرار گرفت: دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) ، فائزه زهرا میرزا ، دکتر محمد سرفراز ظفر، پروفسور محمد جان عالم، آقای سید نصرت زیدی، آقای فضل الله عظیمی ، آقای شفیق ساحل ، آقای رشید نثار، آقای انجم خلیق، خانم کوثر ثمرین و آقای سرور انبالوی .

در پایان این جلسه کتاب تازه نشر یافته مرآت الاولیاء از آثار شیخ محمد شعیب که با تصحیح و مقدمه آقای دکتر غلام ناصر مروت از جانب مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر گردیده است به سخنرانان و شاعران اهداء شد. در این سمینار نمایندگان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران نیز حضور داشتند و از صحنه های مختلف آن فیلم برداری نمودند. در ساعت ۸ بعد از ظهر این سمینار ادبی و علمی پایان یافت و از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

روز یکشنبه ۲۴ تیر ماه ۱۳۸۰ هش برابر با ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۱ ساعت ۴½ بعد از ظهر به دعوت انجمن فارسی علاقه مندان و صاحبنظران در تالار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان حضور یافتند و دربارهٔ ارزشهای اخلاقی و انسانی در ادبیات فارسی بویژه در آثار سعدی، مقاله های تحقیقی و مطالبی ارزنده را عرضه داشتند. ریاست این سمینار ادبی و علمی را آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی به عهده داشتند و آقای دکتر داود راوش رئیس دانشگاه ابن سینا به عنوان میهمان ویژه دعوت شده بود. در آغاز جلسه آقای محمود لطیفی دانشجوی دانشگاه بین‌المللی اسلامی، آیاتی چند از کلام الله مجید تلاوت

کرد و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی ابیاتی منتخب از مثنوی معنوی مولوی را همراه بانوای نی و بالحن مخصوصی عرضه داشتند. در این سمینار ادبی آقایان و خانمهای نامبرده در ذیل مقاله هایی پژوهشی که نتیجهٔ تتبعات ایشان در باب موضوع جلسهٔ انجمن بوده است، عرضه داشتند. ۱ - آقای شبیر افضل دانشیار دانشکده دولتی ستلائت تاون راولپندی ، ۲ - پروفسور افسر علی شاه استاد علوم اسلامی دانشگاه کشاورزی راولپندی ، ۳ - خانم آی سلطان استادیار ادبیات فارسی دانشگاه ابن سینا ، ۴ - خانم زهرا مجیدی و ۵ - آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن فارسی.

آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی در ضمن خطابهٔ ریاست از سخنرانان جلسه برای تتبعات ایشان در زبان و ادبیات فارسی بویژه در باب موضوع اجلاسیه قدردانی و سپاسگزاری نموده ، خاطرنشان ساختند که اغلب سخنسرایان فارسی در مورد تربیت اخلاقی و ترویج اخلاق حسنه مضامین بکر و موثری را در آثار خود آورده اند که اهمیت اخلاق و ضرورت وجود آن را در جامعه بشری آشکار می سازد.

در قسمت دوم برنامه سخنوران حاضر در جلسه از جمله آقایان دکتر محمد حسین تسبیحی ، پروفسور مقصود جعفری ، دکتر سرفراز ظفر و سایرین، آثار منظوم خود را در تجلیل از نقش زبان فارسی در تهذیب تفکر اسلامی و علو مقام شیخ اجل، سعدی شیرازی عرضه داشتند. این سمینار ادبی که باحضور عده کثیری از استادان و محققان و علاقه مندان از جمله آقایان دکتر علی رضا نقوی ، دکتر سلیم اختر ، دکتر شیر زمان و خانم دکتر عالیه امام برگزار گردید، در ساعت ۷ بعد از ظهر پایان یافت و در پایان از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از حضار محترم پذیرایی گرمی به عمل آمد.

روزیکشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۸۰ هش برابر با ۱۹ اوت ۲۰۰۱م ساعت ۴½ بعد از ظهر علاقه مندان و دوستداران زبان فارسی در سالن مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد به دعوت انجمن فارسی حضور یافته بودند. این جلسات علمی و ادبی، همه ماهه با شرکت استادان دانشگاه‌ها و

دانشکده ها ، نویسندگان و سخنوران مقیم راولپندی و اسلام‌آباد مرتبا تشکیل می شود.

در ابتدا آقای محمدانجم گلزار آیاتی چند از قرآن کریم را قرائت کردند و سپس برنامه مثنوی خوانی به همراه نی کسایی بود که آقای دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آن را اجرا کردند

در این جلسه که ریاست آن را مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به عهده داشتند، دانشوران و سخنوران و اهل علم و ادب فارسی نظریات خود را راجع به موضوع جلسه «بازتاب استقلال پاکستان در ادبیات فارسی» عرضه داشتند.

از سخنرانان این جلسه آقایان سید مرتضی موسوی ، رئیس انجمن فارسی ، دکتر سعید بزرگ بیگدلی، رئیس جلسه و خانم فائزه زهرا میرزا استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشکده دولتی دخترانه مارگله اسلام آباد مطالبی مشروح دربارهٔ موضوع جلسه عنوان کردند که مورد توجه حاضران مجلس قرار گرفت.

بعد از بخش سخنرانی در قسمت دوم برنامه به قرائت اشعار اختصاص داشت که طی آن شعرای برجسته فارسی و اردو با اشعار خود محفل شعر را رونق بخشیدند. در این بخش آقایان پرتوروهیله ، پروفسور مقصود جعفری دکتر سرفراز ظفر، دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)، فضل الرحمن عظیمی ، و خانمها ثمرین کوثر، مولوده عابد زاده ، هما امیری ، و فائزه زهرا میرزا اشعار خود را ارائه کردند.

در پایان برنامه از حاضران پذیرایی به عمل آمد.

روز یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۸۰ هش برابر با ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۱م ساعت ۴ بعد از ظهر صاحبنظران و علاقه مندان‌به زبان و ادب فارسی به دعوت انجمن فارسی در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد حضور به هم رسانیدند. موضوع سخنرانی این مجلس «سهم نویسندگان و سخنوران شبه قاره در ادبیات فارسی» بود.

ریاست این جلسه را رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران جناب آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری بر عهده داشتند. برنامه با قرائت آیاتی چند از قرآن کریم توسط سرکار خانم دکتر ساجده محمد حسین بت آغاز شد. بعد از قرائت قرآن، آقای ملک محمد صفدر به نعت خوانی پرداخت. سپس جناب آقای دکتر محمد حسین تسبیحی «رها» کتابدار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ابیاتی چند از مثنوی معنوی را باعنوان «محبت» همراه بانوای نی به سمع حضار رساندند. بعد از آن خانم فائزه زهرا میرزا مقالهٔ خود را تحت عنوان نثر فارسی در شبه‌قاره طی دورهٔ تیموریان متأخر قرائت و سپس آقای سید مرتضی موسوی سرپرست انجمن فارسی پیرامون موضوع فوق سخنرانی پرارزش و جامعی ایراد کردند. آنگاه از رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران برای سخنرانی دعوت شده. خطابهٔ ریاست ایشان مورد توجه حاضران مجلس قرار گرفت.

بعد از سخنرانی ها ، محفل شعر آغاز شد. از شعرای محفل ، آقایان پروفسور جان عالم ، آقای عابد زاده ، دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) و خانم فائزه زهرا میرزا اشعار خود را ارائه کردند. در پایان برنامه از حاضران پذیرایی به عمل آمد و این محفل با شکوه در ساعت ۷ بعد از ظهر پایان یافت.

*****

دل

دل به دست آور که حج اکبر است — از هزاران کعبه یک دل بهتر است
کعبه بنیاد خلیل آذر است — دل نظر گاه جلیل اکبر است
هر که دل دریافت او صاحب دل است — هر چه جویی در دل ، او حاصل است

(درحاشیهٔ نسخهٔ خطی شماره ۴۱۵۵،ص ۹، منسوب به مولانا رومی)

دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۵)

۶۳ - دو اثر در علوم قرآنی

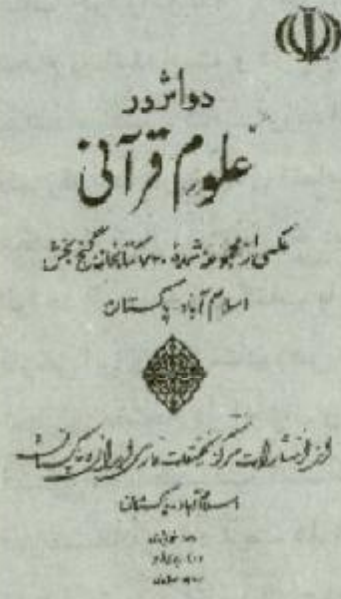

۱ - المستخلص ، ۲ - ناشناخته) عکسی از مجموعهٔ خطی شماره ۷۲۰ کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، نام مؤلف اثر اول «یک فرهنگ نامهٔ کهن عربی به فارسی در علوم قرآنی» ، حافظ الدین محمد بخاری از علمای اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می باشد. وی لغات قرآن را به ترتیب سوره ها (از «الحمد » و « البقره» تا « الناس») آورده و ضمن توضیح معانی آنها، بسیاری از نکات ادبی و صرفی و نحوی مربوط را شرح داده است. متن این نسخهٔ عکسی (خطی) ۲۰۳ صفحه است. از خط و کتابت نسخه معلوم می شود که در حدود قرن ۸ هـ ق کتابت شده است. نام تألیف و مؤلف اثر دوم معلوم نشد. این اثر از صفحهٔ ۲۰۴ تا ۳۷۳ متن نسخه خطی را در بردارد و متن آن عربی است. مؤلف آن درباره عبارات قرآن از آغاز قرآن تا پایان از نظر دستوری بحث کرده و موقعیت هر کلمه را در آیه و جمله مشخص نموده است. این دو اثر در یک مجلد از طرف انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سال ۱۳۶۱ هـ ش (۱۴۰۲ هـ ق / ۱۹۸۷م) در چاپخانه ایس . تی. پرنترز در راولپندی به طبع رسیده است. تاریخ انتشار ۱۳۶۱ هـ ش شمارگان (=تعداد) ندارد. عنوان‌های کتاب ، خوشنویسی آقای مولوی عبدالعزیز است. کاغذ ساده و جلد مقوایی ، جمعاً در ۲۸۲ صفحه در اختیار قرآن شناسان و محققان علوم قرآنی است، بهای آن ۷۰ روپیه و در حال حاضر کمیاب است.

۶۴ - این شماره چاپش خالی مانده و هنوز منتشر نشده است.

۶۵ - اخلاق آرا (اخلاق محسنی)

تألیف یا نگاشتهٔ شیخ محسن فانی کشمیری ، از شاعران وعارفان قرن ۱۱ هـق (در عصر شاهزاده محمد دارا شکوه) به تصحیح و پیشگفتار مرحومه خدیجه جاویدی همسر استاد احمد منزوی . این اثر مفید و سود مند یک نسخهٔ خطی منحصر به فرد است که به شمارهٔ ۶۹۹۰ در کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ و مصون است. موضوع کتاب اخلاق اسلامی است وکتابت آن تقریباً مربوط به قرن ۱۱ هـق و ۴۲۸ صفحه و هر صفحه ۱۵ سطر دارد.

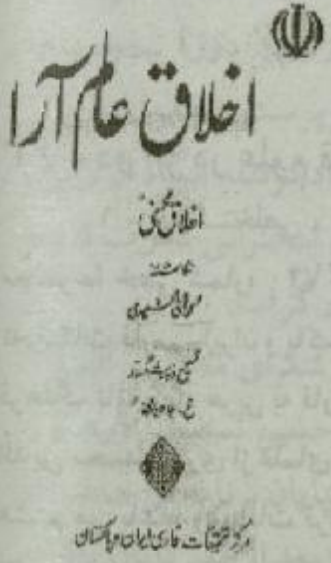

تقسیمات کتاب (بر حسب دیباچه فن) جمعاً « ۳ فن » و هر فن چند باب و چند فصل و یک خاتمه دارد. مؤلف، کتاب خود را در ۱۰۷۵ هـق آغاز کرده و در ۱۰۷۹ هـق به انجام رسانیده است و در پایان کتاب دو ماده تاریخ برای به انجام رسیدن کتاب آورده است :

قلم رقم زده تاریخ سال اتمامش که :« یاد می‌دهد اخلاق محسنی زکمال »ماده تاریخ دیگر : « تم کتاب الاداب بالهام الواحد الوهاب». این کتاب با سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۱ - ۸) آغاز شده و پیشگفتار تحقیقی مصحح در احوال و آثار مؤلف (ص ۹ - ۱۷) فهرست مطالب کتاب (ص ۱۸ - ۲۰). متن کتاب از صفحهٔ ۱-۲۳۲ فهرست‌ها(آیه‌ها،حدیث ها، نام کتاب ها ، نام کسان ، نام جای ها) از صفحهٔ ۲۳۳ تا ۲۵۱ آمده است. این کتاب در چاپخانه جدید اردو تایپ پریس (لاهور) درسال ۱۳۶۱ هـ ش (۱۴۰۲ هـ ق / ۱۹۸۲م) چاپ شده و از طرف انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام آباد به شمارگان ۱۰۰۰ نسخه نشر یافته است. چاپ و کاغذ مناسب ، جلد مقوایی و پارچه ای ، بها(در هنگام چاپ) ۶۰ روپیه .

۶۶ - جامی (احوال و آثار جامی)

متن فارسی تألیف مرحوم علی اصغر حکمت (۱۳۱۰ - ۱۴۰۰ هـق) ترجمه اردو : سید عارف نوشاهی، این کتاب با ترجمه و تحشیه و تکملهٔ مترجم به طبع رسیده و به مناسبت پانصد و هشتاد و ششمین سال تولد عبد الرحمن بن احمد جامی (۸۱۷ - ۱۴۰۳ هـق) نشر یافته است. تقسیمات کتاب بدین شرح است : صفحهٔ عنوان ، مختصات کتاب ، تصویر جامی و شرح آن، فهرست مطالب (۱۴ - ۲۲)، فهرست عکس ها ، تقریظ

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی شاعر افغانی (مورخه ۱۳۹۱ هـ ق) (ص ۲۳ - ۳۰)، متن کتاب (ص ۳۱ - ۴۵۲) ، فهرست مآخذ و منابع (ص ۴۵۳ - ۴۷۲)، فهرست اعلام (اشاریه) از ص ۴۷۳ - ۵۱۰ و عنوان انگلیسی در آخر.

در انتشار این کتاب مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با رضا پبلی کیشنز لاهور همکاری داشته وکاتب آن مولانا عبدالعزیز خوشنویس ، است و تزیین و آرایش (صفحه آرایی) آن را آقای عبدالحفیظ برعهده داشته است. کتاب در ۵۱۲ صفحه و در چاپخانهٔ علمی لاهور (مطبعة المکتبة العلمیة) چاپ گردیده است. تاریخ نشر ۱۹۸۳م، بهای آن (در روز انتشار) ۴۵ روپیه بوده است. در حال حاضر این کتاب نایاب است.

۶۷ -کلمات الصادقین

(تذکرهٔ صوفیان مدفون در دهلی تاسال۱۰۲۳هـ ق)، تألیف محمد صادق دهلوی کشمیری همدانی ، به تصحیح و تعلیق و مقدمهٔ انگلیسی دکتر محمد سلیم اختر ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، باهمکاری انتشارات القریش (لاهور مقدمهٔ مصحح به زبان انگلیسی ، تقریظ پرفسور. ای.ایل باشام ، استاد دانشگاه ملی استرالیا به زبان انگلیسی (ص ۷) ، پیشگفتار مصحح محترم (ص ۹ - ۱۶)، اختصارات منابع ، احوال و آثار مؤلف و ترجمه متن کلمات الصادقین به زبان انگلیسی همراه با تحقیق و ترجمه و شواهد اشعار و جملات عرفانی وترکیبات و اصطلاحات عارفانه (ص ۱ - ۲۰۴)،تصاویر و نقشهٔ سند وهند. متن فارسی: فهرست مطالب (ص الف - ز)، متن کتاب (ص ۱ - ۲۱۶)، اختلافات نسخه ها (ص۲۱۷-۲۶۱)، فهارس اعلام (ص ۲۶۲ - ۲۸۶). جمعاً ۵۳۲ صفحه، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، چاپ ۱۹۸۸م، بها(هنگام چاپ) ۲۰۰ روپیه خطاطی روی آقای مولانا سید نفیس رقم این کتاب با جلد آراسته و مقوایی و با گرد پوش زیبا ، کاغذ اعلا، چاپ ممتاز، در اختیار عاشقان عرفان و تصوف اسلامی قرار دارد.

۶۸ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱)

تألیف : احمد منزوی مشتمل بر : سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۱ - ۹)، پیشگفتار مؤلف (ص ۱۱ - ۲۰) منابع و اختصارات (ص ۲۱ - ۳۲). متن این مجلد به ترتیب زیر است : بخش اول : تفسیر (ص ۱) ، بخش دوم : تجوید (ص۹۵) ، بخش سوم : دربارهٔ قرآن (ص ۱۴۱)فهرست مؤلفان علوم قرآنی (ص ۱۶۵)، بخش چهارم : ریاضی (ص ۱۷۵)، بخش پنجم : ستاره شناسی (ص ۲۲۳)، بخش ششم علوم غریبه (ص ۳۱۹) ، فهرست مؤلفان علوم ریاضی و غریبه (ص ۳۷۵)، بخش هفتم : طبیعیات (ص ۳۸۷)، بخش هفتم: پزشکی (ص ۴۷۳)، بخش نهم :کیمیا (ص ۷۶۹) ، بخش دهم : چنددانشی (ص ۸۰۱)، فهرست مؤلفان علوم تجربی و چند دانشی (ص ۸۴۵)، فهرست نام کتاب های جلد یکم (ص ۸۶۶) فهرست نام کسان جلد یکم (ص ۹۰۹) خوشنویسی عنوان : مولانا عبدالعزیز خوشنویس (راولپندی) ، چاپ جدید اردو تایپ پریس (لاهور)، تاریخ انتشار: ۱۳۶۲ ه ش (۱۴۰۳ ه ق / ۱۹۸۳م) ، شمارگان (تعداد) ۵۰۰ نسخه ، بها (در زمان انتشار) ۱۲۰ روپیه . جمعاً ۹۸۲ صفحه با کاغذ مناسب ، چاپ خوب ، جلد مقوایی و پارچه‌ای در اختیار خواستاران نسخه های خطی فارسی پاکستان و شبه قاره است. در حال حاضر این مجلد نایاب است.

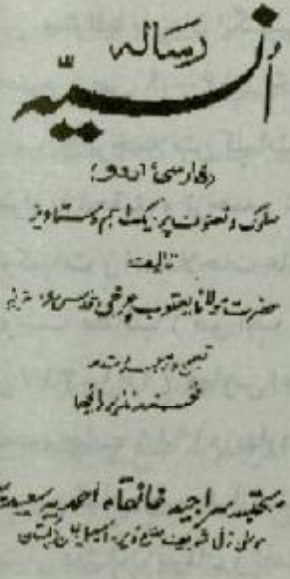

۶۹ - رسالهٔ انسیه (فارسی و اردو)

تألیف حضرت مولانا یعقوب چرخی قدس سرّه العزیز ، تصحیح و ترجمه و مقدمه از : محمد نذیر رانجها کتابت : مولوی عبدالعزیز خوشنویس ، تزیین و ترتیب (صفحه آرا) عبدالحفیظ ، چاپخانه : زاهد بشیر پرنتر (لاهور)، تاریخ چاپ ۱۴۰۴ ه ق (۱۳۶۲ ه ش/۱۹۸۳م). این کتاب باهمکاری مکتبهٔ دایره ادبیات ، دیره اسماعیل خان و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر شده است. مطالب این کتاب بدین شرح است : سخن مدیر (ص ۵) متن فارسی ،فصل دربیان فضیلت دوام وضو (ص ۱۶)، فصل در

فضیلت ذکر خفیه به کیفیت مخصوصه (ص ۲۱)، فصل : ذکر ، دور شدن غفلت است (ص ۲۶)، فصل در نمازهای نافله (ص ۳۱)، خاتمه (ص ۳۷)، متن ترجمهٔ اردو : حرف آغاز (ص ۴۵) ، شرح احوال و آثار حضرت مولانا یعقوب چرخی (ص ۴۷) فصل ، همیشه باوضو رهنی کی فضیلت (ص ۶۶) فصل ، مخصوص کیفیت مین ذکر خفی کی فضیلت (ص ۷۲)، فصل ، نفل نمازون کا بیان (ص ۸۴)، فصل ، خواجه نقشبند اور خواجه علاء الدین کے فوائد (ص ۹۲)، تعلیقات (ص ۱۰۰) ، مآخذ و منابع (ص ۱۰۹)، جمعاً ۱۱۲ ص ، شمارگان ندارد، کاغذ مناسب و تجلید خوب (مقوایی و شمیز) بها (در هنگام چاپ) ۲۱ روپیه . این کتاب بر اساس عقاید عرفانی و دینی سلسله نقشبندیه است.

۷۰ - بررسی لغات اروپایی

تألیف دکتر مهر نور محمد خان ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپ (راولپندی) تاریخ چاپ: ۱۳۶۲هش (۱۴۰۴هق / ۱۹۸۳م). متن کتاب مشتمل است بر : عنوان کتاب ، شناسنامهٔ کتاب ، فهرست مندرجات ، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی (ص یک - چهار)، مقدمه ،(ص چهار - پانزده)، اختصارات و غلطنامه (ص شانزده - بیست) ، متن کتاب (ص ۱ - ۲۱۴)، فهرست مآخذ (ص ۲۱۵ - ۲۱۶) و عنوان انگلیسی و جمعاً در ۲۴۰ ص. این کتاب مجموعه ای است از آن تعداد لغات اروپایی که در طول یکی دو قرن اخیر در زبان فارسی وارد شده و گرد آوری آنها به همت آقای دکتر مهر نور محمد خان ، شایستهٔ تحسین است و لیکن طبعاً کم و کاستی هایی هم در آن وجود دارد که در چاپ های بعد لازم است تصحیح و تکمیل گردد. شمارگان کتاب ۱۰۰۰ نسخه ، باچاپ و تجلید و کاغذ مناسب بها (در هنگام چاپ) ۴۵ روپیه. این کتاب در حال حاضر نایاب است.

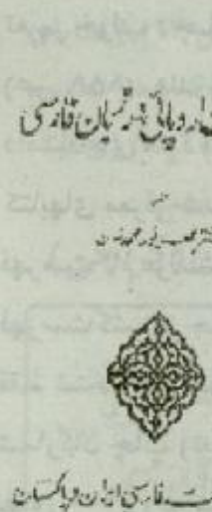

۷۱ - فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان

تألیف سید عارف نوشاهی ، چاپ مطبعة المکتبه العلمیه (لاهور)، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،اسلام آباد،تاریخ نشر۱۳۶۲هش (۱۴۰۴هق / ۱۹۸۳م. تقسیمات این فهرست بدین شرح است : سخن مدیر(ص۳)، مقدمهٔ مؤلف (ص۵)، تفسیر قرآن (ص ۱)، تجوید و قرائت قرآن (ص ۱۳)، علوم قرآنی (ص ۲۳)،

ریاضی (ص ۲۵)، ستاره شناسی و اختر بینی (ص ۳۷) طبیعیات (ص ۵۵)، کیمیا (ص۶۶) ، پزشکی (ص ۷۲) ، چنددانشی (ص ۱۲۶) منطق (ص ۱۴۶)، فلسفه (ص۱۴۸)، عقاید (عقاید فرق ومذاهب اسلامی)، (ص ۱۵۸)، عرفان (ص ۱۹۴)، فلسفهٔ عملی (ص ۲۸۸)، اصول خط (ص۳۲۴)، فرهنگ نامه (ص ۳۲۷)، دستور زبان (ص۳۵۳)، مجموعهٔ نامه ها و دستور نامه نگاری (ص۳۷۵)، نثرهای ادبی (ص۴۲۵)، بلاغت (ص ۴۵۱)، موسیقی (ص ۴۵۷)، عروض و قافیه (ص ۴۵۹)،معما (ص۴۶۶)، دیوان و شرح دیوان (ص ۴۷۰)، منظومه ها و شرح منظومه ها (ص ۵۳۹)، داستان (ص۶۷۱)، سفرنامه (۶۹۱)، جغرافیا (ص ۶۶۳)، تاریخ (ص ۶۹۹)، تذکره و تذکره نگاری (ص ۷۵۳ - ۸۰۵)، سیر و شمایل حضرت محمد«ص» (۷۵۳)، زندگینامه بزرگان اسلام «اهل بیت (ع) ، ائمه (ع)، صوفیه ،...» (ص۷۶۲)، تذکره های سرایندگان و نویسندگان حدیث (ص ۸۰۶)، فقه (ص ۸۱۱)، ادعیه و اوراد و تعویذات (مجموعهٔ کتب در اشغال واعمال مذهبی و عرفانی)(ص۷۶۲)، علوم غریبه (شامل: تعبیر خواب ، جادو، جفر، رمل، تفّال،قیافه شناسی (ص ۸۸۸)، هندوشناسی : شامل متون فلسفی و عرفانی و اجتماعی و اخلاقی و داستان‌های هنود (ص۹۰۶)، استدراکات و اضافات (ص ۹۳۵)، فهارس اعلام (فهرست کتابهای معرفی شده)، فهرست کتاب‌ها که ضمناً نام آنها در این فهرست یاد شده است، فهرست نام مؤلفان و مترجمان و شارحان ، فهرست نام کاتبان، فهرست نام جای ها، فهرست کتب بر حسب تاریخ و زمان تألیف، درست نامه، اختصارات و منابع . این کتاب فقط نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان در کراچی را در بردارد. این کتاب با شمارگان چاپ (تعداد) ۱۰۰۰ نسخه و با کاغذ خوب و جلد اعلا و (در هنگام چاپ) با بهای ۱۰۰ روپیه منتشر گردیده است که اکنون نایاب است .

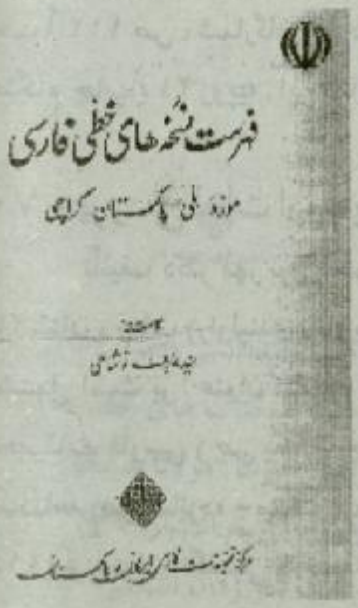

۷۲ - به یاد شرافت نوشاهی (فارسی)

نگاشته سید عارف نوشاهی ، چاپ مطبعة المکتبة العلمیه (لاهور)، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری ادارهٔ معارف نوشاهیه (گجرات)، شمارگان ۵۰۰نسخه،تاریخ‌انتشار:۱۳۶۲هـ ش(۱۴۰۴هـ ش / ۱۹۸۴م) . نام تاریخی این کتاب « رساله ای در احوال سید شرافت نوشاهی » است که آقای دکتر سید خضر نوشاهی

خواهر زادهٔ سید شرافت نوشاهی ، آن را استخراج کرده است. این کتاب شامل تصویر مرحوم سید شریف احمد شرافت نوشاهی و آرامگاه حضرت حاجی محمد نوشه گنج بخش در ساهن پال شریف است. محتویات کتاب عبارت است از : سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی (ص یک)، شناسنامهٔ کتاب (ص۳ و۴)، فهرست مطالب به شرح زیر : روابط سید شرافت نوشاهی با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۱)، شرح احوال سید شرافت نوشاهی (ص ۴)، تولد (ص ۴)، تاریخچه ساهن پال (ص ۴)، همهٔ قبیلهٔ من عالمان دین بودند : نسب نامه (ص ۶) ، این سلسله سرمشق سیه مستان است : سلسلهٔنوشاهیه (ص ۷)، سواد آموزی (ص ۷) ، اکتساب هنر خوشنویسی (ص ۸)، بیعت طریقت(ص ۹)، دو بعد شخصیت (ص ۱۰) تشکیل خانواده (ص۱۰)، روزهای واپسین (ص ۱۰)، تأثرات مردم: نامه ها، قطعات تاریخ وفات ،ماه های تاریخ و وفات (ص ۱۱)، چیده ای از خصایل و فضایل (ص ۱۵)، علاقه به تصنیف و تألیف و روش کار (ص ۱۵) ، مهارت در خواندن خطوط (ص ۱۸)، حافظه قوی (ص ۱۹)، عشق و علاقه به کتاب و کتابخانه (ص ۲۰) ، خوش طبعی (ص ۲۲)، روش تحقیق (ص ۲۲) ،خدمت به سلسلهٔ نوشاهیه (ص ۲۳)، وصایای شرافت (ص ۲۵)، شریف التواریخ : مزایای شریف التواریخ ، موضوع کتاب و تقسیم بندی آن (ص ۲۷) فهرست آثار شرافت : تألیفات وتراجم ،کتاب هایی که گرد آوری کرده است (ص ۳۲). این کتاب از طرف مؤلف و ناشر به رایگان توزیع شده است.

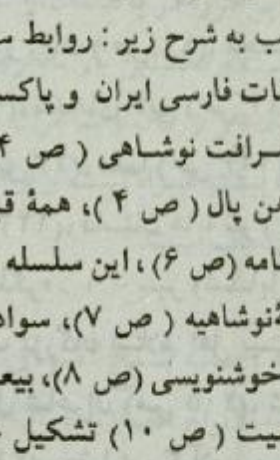

۷۳ – فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)

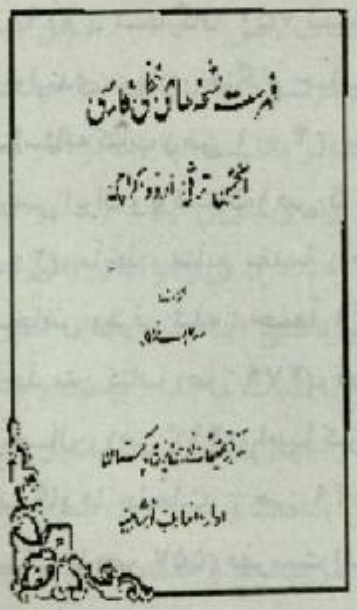

نگاشتهٔ سید عارف نوشاهی ، تهیه و تنظیم فهارس اعلام : سید خضر عباسی نوشاهی ، چاپ منزا پرنتینگ پریس (راولپندی)، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری ادارهٔ معارف نوشاهیه (ساهن پال شریف)، تاریخ نشر ۱۳۶۳ هش (۱۴۰۴ هق / ۱۹۸۴م)، جمعاً ۳۰۴ ص ، شمارگان ۵۰۰ ، (بها در هنگام چاپ) ۵۰ روپیه .

محتویات این فهرست بدین ترتیب است : به یاد بابای اردو مولوی عبدالحق (۱۸۶۹-۱۹۶۱م)(ص۱-۲) عنوان کتاب و مختصات کتاب (ص ۳ - ۶)، فهرست مندرجات (ص۷ - ۸) ، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان (ص ۹ - ۱۰)، مقدمهٔ مؤلف (ص ۱۱ - ۲۴)، متن کتاب :تفسیر (ص ۱ - ۲)، تجوید و قرائت (ص ۳ - ۴)، ریاضی (ص ۵ - ۷) ستاره شناسی (ص ۸) ، طبیعیات (ص۱۳)، پزشکی (ص ۱۴)، آشپزی (ص ۲۴) ،کیمیا (ص۲۶) ، چنددانشی (ص ۲۷)، فلسفه (ص ۲۷)، عرفان (ص۳۶)، فلسفه عملی : آداب اخلاق (ص ۶۳) اصول خط و خطاطی (ص ۷۰) ، فرهنگنامه ها (ص ۷۲)، دستور زبان (ص ۸۰)، مجموعهٔ نامه ها ودستور نامه‌نگاری (ص۸۷)، نثرهای ادبی (ص ۱۰۸)، نقدهای ادبی (ص ۱۱۴)، بلاغت (ص ۱۱۹)، موسیقی (ص ۱۲۲)، عروض و قافیه (ص۲۳)، معما (ص ۱۲۶)، دواوین و کلیات (ص۱۲۷)، منظومه ها وشرح منظومه ها (ص۱۴۳)، داستان ها به نثر (ص ۱۷۹)، جغرافیا و سفرنامه (ص ۱۷۹)، تاریخ (ص۱۸۰) تذکره : ۱ - سیر وشمایل حضرت محمد «ص» (ص ۱۱۹)، ۲ - شرح احوال و مناقب بزرگان اسلام: اهل بیت (ع)، ائمه (ع)، اولیاء الله ، علماء،(ص ۲۰۰)، ۳ - شرح احوال شاعران (ص ۲۰۵)، شرح احوال ومحامد اعیان و امراء، (ص ۲۱۲)، حدیث (ص۲۱۵)، عقاید وکلام و ملل و نحل (ص۲۱۷)، فقه (ص ۲۲۲)، ادعیه و اوراد مجموعهٔ کتب در اعمال و اشغال عرفانی (ص۲۳۲)، علوم غریبه : تعبیر خواب ، جفر، رمل ، شعبده بازی (ص ۲۳۷)، هندوشناسی (ص۲۴۱)، فهرست ها : ۱ - نام کتاب ها (ص ۲۴۹)، ۲ - نام مؤلفان (ص ۲۶۷)، درست نامه (ص ۲۸۰) این کتاب در حال حاضر کمیاب است.

۷۴ - تذکرهٔ علمای امامیهٔ پاکستان (اردو)

تألیف سید حسین عارف نقوی ، ناشر : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،چاپخانه : ایس. تی. پرنترز (راولپندی)، تاریخ انتشار ۱۳۶۳ هـ ش (۱۴۰۴ هـ ق / ۱۹۸۴م). شمارگان ۷۵۰ نسخه، ۶۶۴ ص ، کاتب : مولانا عبدالعزیز خوشنویس (راولپندی). بها(در هنگام چاپ) ۸۵ روپیه .محتویات کتاب . بدین ترتیب است: شناسنامه کتاب (ص ۱ - ۴)، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۵ - ۶)، مقدمه مؤلف (ص ۷ - ۲۰)، مآخذ و منابع مقدمهٔ (ص ۲۱ - ۲۲)، فهرست اشخاص معرفی شده : جمعاً ۴۴۱ تن (ص ۲۳ - ۴۶)، مآخذ متن کتاب (ص ۴۷۹)، فهرست اعلام (اشاریه) (رجال ، (ص ۴۹۳)، اماکن (ص ۵۲۴) مدارس و دانشگاه ها جامعات (ص ۵۴۹)،مذاهب و فرقه ها و مسلک ها (ص ۵۵۷) فهرست اشعار به ترتیب مصرع های

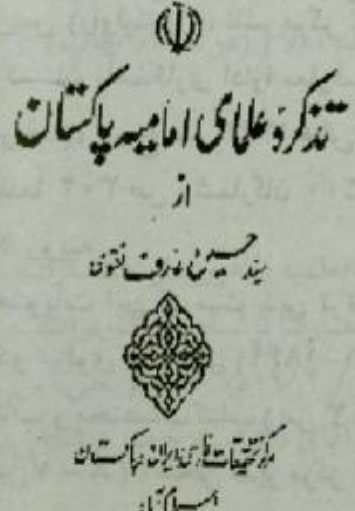

اول اشعار (ص ۵۶۰) ، فهرست کتاب ها (ص ۵۶۴) فهرست جراید و رسائل:روزنامه ها و مجله ها(ص ۵۹۴)، این کتاب به صورت زیبا و باجلداعلا و کاغذ سفید خوب و چاپ ممتاز در اختیار همگان قرار گرفته است. این کتاب علمای شیعهٔ اثنی عشری و بزرگان و راهنمایان این گروه در پاکستان و شرح احوال و آثار و تصنیفات و اشعار و سخنان آنان پرداخته است و نخستین بار ناشری پاکستانی آن را طبع و نشر کرده بود که همراه با تصاویر علماء و بزرگان و شاعران شیعی بود. این چاپ بااضافات و تصحیحات و توضیحات بیشتر همراه است و لیکن تصاویر علماء را در بر ندارد. البته در حال حاضر این کتاب کمیاب است.

۷۵ - سه رسالهٔ شیخ اشراق (فارسی وعربی)

۱ - الالواح العمادیه ، ۲ - کلمة التصوف ، ۳ - اللمحات : تصنیف : شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی معروف به شیخ اشراق (ولادت ۵۴۹ ه ق / ۱۱۵۴م). وفات ۵۸۷ه ق / ۱۱۹۱م). به تصحیح وتحقیق و مقدمهٔ : نجفقلی حبیبی ، چاپخانهٔ محمود ریاض پرنترز (لاهور)، تاریخ چاپ و نشر بر مبنای چاپ قدیم (۱۳۹۷ ه ق / ۱۹۷۷م) چاپ جدید ۱۴۰۴ه ق / ۱۳۶۳ ه ش / ۱۹۸۴م) ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد و مؤسسهٔ انتشارات اسلامی ، لاهور ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۲۹۴ ص . بها (در هنگام چاپ) ۳۶ روپیه.

محتویات کتاب بدین ترتیب است: عنوان و شناسنامهٔ کتاب (ص ۱ - ۴) ، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۵ - ۷)، فهرست مطالب : مقدمهٔ مصحح، زندگی شیخ اشراق ، آثار و تألیفات ، تحلیل رسائل حاضر و مقایسهٔ آنها باسایر آثار شیخ به خصوص حکمةالاشراق (ص نه - دوازده). تلفیق آراء و تأویل آیات (سیزده) ، اندیشه های دینی - فلسفی ایرانی (شانزده)، هورخش (هفده)، فر و فرکیانی (نوزده)، مقولات (بیست)، عناصر اربعه (بیست و یک)، قوای باطنی (بیست و یک) ، حدوث نفسی (بیست و دو)، قاعدهٔ امکان اشرف (بیست و دو)، اثبات واجب (بیست و سه)، علم واجب الوجود (بیست وسه)، عقول مجرد (بیست و چهار)، افلاک (بیست و پنج)، عوالم سه گانه (بیست و پنج)، بقاء نفس (بیست و شش)، لذت و الم وکمال نفس انسانی (بیست و شش)، سعادت وشقاوت لذت و الم اخروی (ص بیست و هفت)، کیفیت اطلاع

بر امور غیبی (ص بیست و هفت)، الالواح العمادیه (ص بیست و هشت)، کلمة التصوف (ص سی و چهار)، اللمحات (ص سی و شش)، ۱ - الالواح العمادیه مشتمل بر چهار «لوح» و هر لوح دارای چند « قاعده » است (ص ۱ - ۷۱). ۲-کلمة التصوف مشتمل بر «۲۳ فصل » وهر فصل دارای تعریف ها ومفاهیم فلسفی ودینی و عرفانی است و مخصوصاً فصل ۲۳ که دربارهٔ اصطلاحات صوفیه و شرح توضیح آنها است. ۳ - اللمحات مشتمل بر « شش مورد» و هر « مورد » شامل چند «لمحه» است و در هر « لمحه» مباحث فلسفی و مطالب عرفانی بسیار دقیق مطرح شده و مورد اثبات قرارگرفته است. فهارس آیات و اعلام اشخاص و جای ها و کتاب ها در آخر آمده است. مقدمهٔ و عنوان انگلیسی نیز دارد. این کتاب اکنون کمیاب است.

۷۶ - گلستان سعدی (انگلیسی وفارسی)

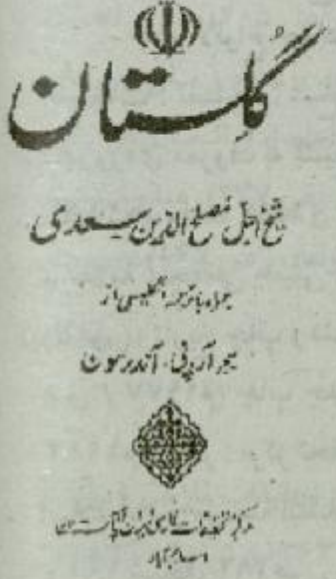

مصنف : شیخ اجل مصلح الدین سعدی، مترجم : میجر آر.بی . آندرسون ، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپخانهٔ ایس تی پرنترز (راولپندی) ، تاریخ انتشار ۱۳۶۲ هـ ش (۱۴۰۴هـ ق / ۱۹۸۴م) ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۶۲۰ ص ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، محتویات این کتاب مشتمل است بر : تصویر آرامگاه سعدی در آغاز وتمثال سعدی در انجام، صفحهٔ اهدایی یا مناسبت چاپ (به مناسبت هشتصدمین سالگرد تولد سعدی (ربیع الاول ۱۴۰۵ هـ ق / آذر ماه ۱۳۶۳ هـ ش / نوامبر ۱۹۸۴م) با این بیت :

به چه کار آیدت ز گل طبقی
از گلستان من ببرورقی

عنوان کتاب (ص ۳)، شناسنامهٔ کتاب (ص ۴)، سخن مدیر (ص ۵ - ۸) متن کتاب فارسی و انگلیسی (۱۰ + ۵۹۴ص)، در سخن مدیر اینگونه آمده است : « کتاب حاضر که به مناسبت هشتصدمین سالگرد تولد شیخ اجل سعدی تجدید چاپ می شود ، ترجمه ای از گلستان به زبان انگلیسی است که نخستین بار در سال ۱۸۶۱م به طبع رسیده همراه متن فارسی گلستان . مترجم : میجر آر.پی. اندرسون ، کار ترجمه را اینگونه باز می‌گوید که : همهٔ مقدمهٔ گلستان را باجملات و اشعار عربی متن کتاب حذف کرده است البته در توضیح وتفسیر به انگلیسی از جملات و اشعار مزبور یاد می کند. علاوه بر ابواب

هشتگانه گلستان ، همهٔ حکایات هر باب ۱ جداگانه شمار گذاری کرده است، بدین شرح باب اول : ۴۱ حکایت در سیر ملوک (ص ۲) باب دوم : ۴۹ حکایت در اخلاق درویشان (ص۱۳۹)، باب سوم ۲۹ حکایت در فضیلت قناعت (ص ۲۳۵)، باب چهارم ۱۴ حکایت : در فواید خاموشی (ص ۳۲۵)، باب پنجم ۲۱ حکایت : در عشق و جوانی (ص۳۴۲)، باب ششم : ۹ حکایت: در ضعف و پیری(ص ۴۱۶)،باب هفتم ۲۰ حکایت: در تأثیر تربیت(ص ۴۳۶)، باب هشتم ۱۰۵ حکایت وحکمت و مثل : در آداب صحبت (ص ۵۰۵). این کتاب در ترویج زبان فارسی و آداب و رسوم و اخلاق و پندو اندرز و مثل و ضرب المثل و حکمت اسلامی از زبان سعدی و ترجمهٔ اندرسون بسیار نقش ارزنده و زنده و تابنده داشته است. کتاب در حال حاضر گوهر نایاب است.

۷۷ - خزاین الاسرار (اردو) به ضمیمهٔ چهاربهار (فارسی)

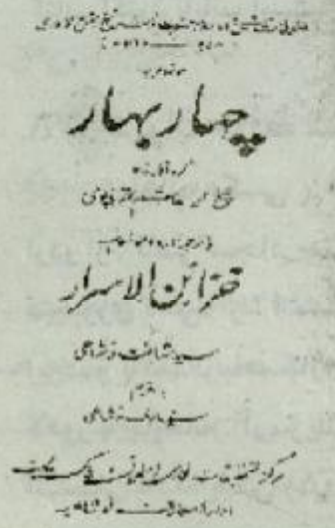

ملفوظات شیخ الاسلام حضرت نوشه گنج بخش قادری (۹۵۹ - ۱۶۰۴ هـ ق / م) موسوم به «چهار بهار» با ترجمهٔ اردو موسوم به « خزاین الاسرار» به اهتمام: سید عارف نوشاهی ،از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، باهمکاری ادارهٔ معارف نوشاهیه ، ساهن پال شریف (گجرات) چاپخانهٔ مطبعهٔ مکتبهٔ علمیه، لاهور، تاریخ طبع : ۱۳۶۳هـ ش (۱۴۰۴هـ ق / ۱۹۸۴م). محتویات کتاب چهار بهار بدین شرح است : صفحهٔ آغاز: سرحلقهٔ مردان حق آگه نوشه...(ص ۱)، عنوان کتاب (ص۲)، مختصات کتاب (ص ۴)،سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۵ - ۸)، فهرست پیشگفتار : دربارهٔ چهار بهار (ص ۱۰)، صاحب ملفوظات شیخ الاسلام حضرت حاجی محمد نوشه گنج بخش قادری (ص ۱۳) ، مخاطب ملفوظات : شیخ پیر محمد سچیار نوشهروی (ص۱۵)، گرد آورندهٔ ملفوظات شیخ محمد هاشم تهرپالوی (ص ۱۷)، کاتب و مترجم چهار بهار: سید شریف احمد شرافت نوشاهی (ص ۳۲)، فهرست مطالب چهار بهار (ص ۲۷). دربارهٔ مدح و ثنای حق تعالی و مناجات ونعت ومنقبت وسبب تألیف کتاب (ص ۱ - ۲۰) ، بهار اول : در شریعت (ص ۲۱ - ۳۷)، بهار دوم : در طریقت (ص ۳۷ - ۷۶)، بهار سوم :(در حقیقت (ص ۳۰ - ۱۱۷)، بهار چهارم : در معرفت (ص ۱۱۹ - ۱۴۴)، ضمیمه : نبذی (مختصری) از نواید کلام حضرت نوشه (ص ۴۵)، تفسیر سورهٔ نازعات (ص ۱۴۵)،

مثنوی رباعیه (ص ۱۴۶)، فهرست اعلام (در پایان کتاب) متن کتاب خزائن الاسرار (ترجمهٔ اردو چهار بهار): سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی (ص ۱ - ۳)، فهرست مضامین مقدمه : تعارف چهار بهار (ص ۴)، حضرت نوشه گنج بخش صاحب ملفوظات (ص ۱۴) ، شیخ محمد سچیار نوشهروی مخاطب ملفوظات (ص۱۶)، شیخ هاشم شاه تهرپالوی جامع ملفوظات (ص ۲۸)، سید شریف احمد شرافت نوشاهی ، مترجم ملفوظات (ص ۵۸) فهرست خزائن الاسرار یا همان فهرست چهار بهار که به اردواست (ص ۱ - ۱۱)، متن ترجمهٔ اردوی خزائن الاسرار(ص ۱۲ - ۱۷۷). همهٔ متن خزائن- الاسرار و چهار بهار به خط مرحوم سید شریف احمد شرافت نوشاهی است و در آخر اینگونه آمده است :« و مترجمه خادم آل محمد «ص» فقیر سید ابو الظفر شریف احمد شرافت ابن حضرت مولانا سید غلام مصطفی نوشاهی برخورداری ساهنپالی به دستخط مترجم به روز پنجشنبه به تاریخ دهم صفر سنه ۱۳۷۷ ه ق نوشته شد فلله الحمد » این کتاب اکنون نایاب است.

۷۸ - دیوان حافظ شیرازی : فارسی و اردو

(چاپ عکسی): متن فارسی غزلیات با ترجمهٔ اردو از : قاضی سجاد حسین صدر، مدرّس مدرسهٔ عالیه فتحپوری دهلی، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات اسلامی ، لاهور ، چاپخانه : آر، زید پکچز (لاهور)، تاریخ چاپ و انتشار ۱۳۶۳ ه ش (۱۴۰۵ه ق / ۱۹۸۴م)، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۵۷۲ ص ،بها (در هنگام چاپ) ۷۵ روپیه . محل توزیع : المعارف ، گنج بخش رود ، لاهور . محتویات این کتاب بدین ترتیب است : عکس آرامگاه حافظ در شیراز (آغاز)، صفحهٔ عنوان ، شناسنامهٔ کتاب (ص ۳)، ترتیب یا فهرست (ص ۴) سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص الف - ز) ،پیوست حافظ شناسی در شبه قاره (ص ح) نمونه ای از چاپ های دیوان حافظ و منتخبات آن در شبه قاره (ص ط -کد)، چاپ هایی که تاریخ آن دانسته‌نشد (ص ک -کو) ،نمونه ای از شروح و ترجمه ها و حواشی و فرهنگنامه های دیوان حافظ در شبه قاره به ترتیب نام صاحبان آثار (ص کز - نج)، مآخذ (ص ند - پلز). پیشگفتار به قلم دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام) استاد بخش فارسی و رئیس اقبال‌شناسی دانشگاه پنجاب (ص ۱ - ۳۰) ، حافظ اور کلام حافظ به قلم قاضی سجاد

حسین (ص ۱ - ۲۸)، متن دیوان فارسی و زیر نویس اردو با حواشی وياد داشت ها) (ص۲۹ - ۳۸۸)، ۴ صفحهٔ انجام انگلیسی با صفحهٔ عنوان . این کتاب با کاغذ اعلا و جدولهای شنگرف و تزیین مناسب و جلد زرکوب وچاپ ممتاز در اختیار عاشقان زبان و ادب فارسی و یاران حافظ و حافظ شناسان است. در حال حاضر این کتاب نایاب است.

۷۹ - صیدیه (فارسی)

تألیف : سعد الدین هروی به تصحیح محمد سرفراز ظفر، و بخش صید و ذباحه و اطعمه و اشربه، تألیف :محقق حلی، انتخاب شده از :انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپخانه منزا ، راولپندی تاریخ چاپ و انتشار : ۱۳۶۳ هـ ش (۱۴۰۴هـ ق / ۱۹۸۴م) ،۲۵۶ص شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، کاغذ و چاپ و تجلید خوب و ممتاز ، بها (در هنگام چاپ) ۵۰ روپیه . محتویات این کتاب بدین ترتیب است : صفحهٔ عنوان شناسنامهٔ کتاب (ص ۱ - ۴) ، فهرست مطالب کتاب (ص ۵ - ۷)، سخن مدیر(۹ -۱۰)،پیشگفتار مصحح (چهار - یازده)، متن کتاب صیدیه (ص ۱ - ۱۰۶) که جمعاً ۱۲ فصل و یک خاتمه دارد، فصل اول : دربیان دلایل بر جواز صید (ص ۳)، فصل دوم در شرایط صید کردن (ص ۴ - ۵)،فصل سوم : صید باز و چرغ و مانند آن (ص ۶)، فصل چهارم صید با سگ و یوز و مانند آن (ص ۷ - ۱۲)، فصل پنجم : در مسائل تیر انداختن (ص ۱۳ - ۱۷). فصل ششم : در مسایل صید ماهی (ص ۱۸ - ۱۹)، فصل هفتم : شکاری که ملک کسی می گردد و احکام آن (ص ۲۰ - ۲۲)، فصل هشتم : دربیان ذبح کردن و کشتن (ص۲۳ - ۲۵)، فصل نهم : در بیان آنچه حلال است و حرام است از جانوران (ص ۲۶ - ۲۸)، فصل دهم مذهب امام شافعی در شکار با جانوران و مرغان (ص ۲۹ - ۳۰)، فصل یازدهم : دربیان باز ماندهٔ طعام و آب (ص ۳۱ - ۳۳)، فصل دوازدهم : دربیان بول و افکندهٔ جانوران و مرغان (ص ۳۴)، خاتمه در بیان نام ها و حکم‌ها و خاصیت های جانوران و غرایب حکایات ایشان بر اساس حروف الفبایی (ص۳۴ - ۱۰۶)، ضمیمه: شرایع الاسلام (ص ۱۰۷)،کتاب صید و ذباحه (ص ۱۰۹ - ۱۵۵)،کتاب اطعمه و اشربه (ص ۱۵۶ - ۲۰۵)، البته شرح فارسی شرایع الاسلام در اصل عربی است نوشتهٔ محقق علی ترجمه و شرح فارسی از ابو القاسم بن احمد یزدی. فهرست اعلام : آیات قرآنی و

احادیث نبوی «ص» اوراد و عبارات ، اسامی اشخاص ، اماکن، اسامی کتاب ها ، اسامی پرندگان ، اسامی جانوران : اسامی جانوران و پرندگان آبی، اسامی آب شکار ، اسامی ملل و نحل ، امراض ، فهرست منابع و مآخذ (ص ۲۰۷ - ۲۴۷). این کتاب در حال حاضر نایاب است.

۸۰ - جهاد نامه

(تألیف در قرن هفتم هجری) به ضمیمهٔ رساله ای دیگر در جهاد اکبر (فارسی) به اهتمام :سید عاف نوشاهی ، جهاد اکبر را ظاهراً ظلم نامهٔ اکبر نامیده اند که ترجمه فارسی آن منسوب به غزالی است (؟)، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپ مطبعه:المکتبة العلمیه، لاهور، تاریخ انتشار و چاپ: تیر ماه ۱۳۶۳ هش (۱۴۰۴هق / ۱۹۸۴م). شمارگان ندارد ، جمعاً (۱۶ + ۴۲ + ۱۶ = ۷۴ صفحه) نمونه های نسخه‌های خطی. محتویات این دو رساله بدین ترتیب است : صفحهٔ عنوان و شناسنامهٔ کتاب (ص ۱ - ۵)، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص ۶ - ۸)، فهرست مطالب (ص ۹)، مقدمهٔ ۵ سید عارف نوشاهی (ص ۱۱ - ۱۳)،متن جهاد نامه از مؤلفی مجهول قرن هفتم هجری قمری (ص ۱ - ۲۴)، متن ظلم نامهٔ اکبر :ترجمهٔ جهاد الاکبر منسوب به غزالی (ص ۲۵ - ۳۲)، فهرست احادیث و توضیحات آنها (ص ۳۳ - ۳۶)، فهرست اقوال عربی از مشایخ و اولیاء الله و عبارات مشهور عربی(ص ۳۷ - ۳۸)، فهرست اشعار فارسی (ص ۳۹ - ۴۰)، فهرست اعلام اشخاص و فرشتگان (ص ۴۱ - ۴۲)، نمونه های عکسی نسخه های خطی (کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ،کتابخانهٔ موزهٔ ملی پاکستان ،کراچی) . این کتاب از لحاظ عقاید روحانی و عرفانی به زبان فارسی باوجود ندرت آن ، اهمیت ویژه دارد.

۸۱ - منشور فریدون بیگ گرجی (فارسی)

بامقدمه و تصحیح و توضیحات دکتر سید مهدی غروی ، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپخانهٔ منزا راولپندی ، تاریخ انتشار و چاپ : ۱۳۶۳ هش (۱۴۰۵هق / ۱۹۸۴م)، (۸ + ۴۰ = ۴۸ صفحه. شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بها (باکاغذ خوب و جلد شمیز رنگین در تاریخ چاپ) ۱۵ روپیه .محتویات این کتاب بدین ترتیب

است : صفحهٔ عنوان و شناسنامهٔ کتاب (ص ۱ - ۴)، فهرست مطالب (ص ۵) ، سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (ص یک - دو)، متن کتاب (ص ۱ - ۴۰): مقدمه مصحح (ص ۱ - ۳)، اصول مهمه مطروحه د راین منشور (ص ۴ - ۵)، بررسی و تحلیل منشور فریدون بیگ (ص ۵ - ۱۰)، بررسی نام‌های یاد شده د رمنشور (ص ۱۱ - ۱۳) متن اصلی کتاب (ص ۱۴ - ۲۰)، واقعهٔ فوت (ص ۲۰ - ۲۵) (ص ۳۷ - ۳۹)، در مقدمهٔ منشور صفحهٔ ۴ اینگونه آمده است :« آن چه که ازین سند در باب شرح حال فریدون بیگ می‌توان استنباط کرد این است که وی اصالة گرجی یا گرجستانی بوده و مسلمان متمایل به شیعی بوده است و در سال ۱۸۷۱م به عمر ۵۷ سالگی در گذشته است » منشور فریدون بیگ :

۱ - تشکیل شورای خانوادگی (ص ۵) ۲ - امور مالی (ص ۶)، ۳ - مسائل اجتماعی و آداب و رسوم (ص ۷) ، ۴ - احترام بزرگان یا پیران (ص ۸)، ۵ - توجه به تعلیم و تربیت و ورزش بدنی و فرهنگ به طور کلی (ص ۸ - ۹) ، تأسیس نماز خانه در محل برای برگزاری نماز جمعه و جمع شدن اهل خانه و قبیله (ص ۱۰). این کتاب در حال حاضر نایاب است.

۸۲ - لمحات من نفحات القدس (فارسی)

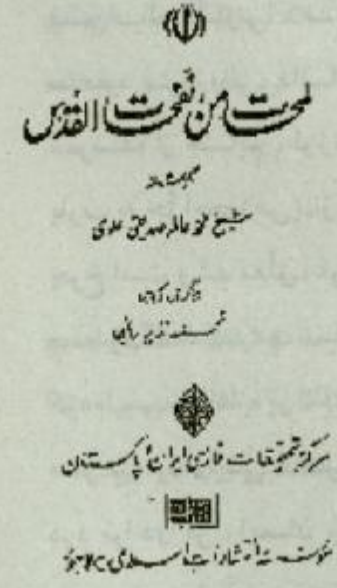

نگاشته : شیخ محمد عالم صدیقی علوی (متن عکسی)، به کوشش و پیشگفتار و فهارس : محمد نذیر رانجها ، چاپ مکتبة العلمیة ، لاهور ، از : انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات اسلامی، لاهور، تاریخ چاپ وانتشار:۱۳۶۵هـ ش (۱۴۰۶هـ ق / ۱۹۸۶م). شمارگان (= تعداد) ۱۰۰۰ نسخه، ۴۴ + ۴۹۴ + ۱۵۸ = ۶۶۶ ص ، بها(باکاغذ اعلا و جلد زرکوب مطلا و مقوایی و چاپ مناسب در هنگام چاپ) ۱۰۰ روپیه . محتویات کتاب بدین ترتیب است : صفحهٔ عنوان و شناسنامهٔ کتاب و انتشارات (ص ۱ - ۴)، فهرست مطالب لمحات من نفحات القدس (ص ۵ - ۱۰)، پیشگفتار مصحح (ص ۱۱ - ۴۴)، متن کتاب لمحات (ص ۴۵ - ۴۶۶)، فهارس : حدیث ها، اقوال مشایخ و عارفان واولیاء الله و...، اشعار فارسی و عربی و ترکی نام کسان،

نام کتاب ها ، نام جای ها ، مآخذ و منابع و اختصارات (ص ۴۹۷ - ۶۲۱). مؤلف کتاب لمحات من نفحات القدس که شیخ محمد عالم صدیقی نام دارد در سال ۱۰۳۳ ه‍ ق کتاب خود را تألیف کرده و احوال خودش بسیار روشن نیست و ظاهراً خواجه احمد العلوی الیسوی به تألیف این‌کتاب دست یا زیده است و به طور کلی همهٔ کتاب در مورد ذکر جهر، شرح احوال و کرامات و اشتغالات و روابط بزرگان و عارفان سلسلهٔ زکیه جهریهٔ سمرقند و بخارا و منطقهٔ ترکستان است و صوفیه زکیه و سلسلهٔ شریفهٔ علیه زکیه بسیار معروف بوده‌اند. این کتاب در حال حاضر نایاب است.

مناجات شرفی

مجموعهٔ نسخهٔ خطی ۴۶۷۴ مشتمل بر : ۵ رساله و منتخب از کتابهای گلستان و مفتاح الخیرات است. نخستین رساله ، یک مناجات است که گوینده یا نویسندهٔ آن خودرا « شرفی» نامیده است. خواندن آن تسکین دل و جان می‌دهد، اگرچه افتادگی دارد، و لیکن باز هم مغتنم است :

تلخ است زندگانی، زهرم شده جوانی — تدبیر ها تودانی، فریاد رس الٰهی
هستم شکسته خاطر، در بندگیت حاضر — هستی تو جمله ناصر، فریاد رس الٰهی
سلطان بی وزیری ، خلاّق بی نظیری — رزّاق دستگیری ، فریاد رس الٰهی
هم عالم الغُیوبی ، هم ساتِرُ العُیوبی — هم غافر الذّنوبی ، فریاد رس الٰهی
معبود بی زوالی، دانا و بی خیالی — موجود لایزالی ، فریاد رس الٰهی
ترسنده از جنابم ، لرزنده از عذابم — بیرون کنم عتابم ، فریاد رس الٰهی
یارب به حقّ احمد(ص)،از درگهت مکن رَدّ — بنمای لطف بی حدّ، فریاد رس الٰهی
چرخ است و شد معلّق، فرمان تُست مُطلق — هستی خدای برحقّ ، فریاد رس الٰهی
صدرَه گناه کردم، نامه سیاه کردم — عُمرَم تباه کردم ، فریاد رس الٰهی
کردم بسی خطاها ، بر نفس خود جفاها — دیدم بسی بلاها ، فریاد رس الٰهی
هر درد را دوایی ، هر رنج را شفایی — از تو کنم گدایی، فریاد رس الٰهی
دردِ مَرا دوا کن ، ایمان به من عطا کن — زحمت زمن جداکن ، فریاد رس الٰهی
چون رحمت تو آید ، زحمت ز تن بر آید — صِحّت شفا نُماید ، فریاد رس الٰهی
من بندهٔ فضولم ، در لطف کُن قبولم — از اُمّت رسولم ، فریاد رس الٰهی
بیچاره [من] بمیرم، در دست غم اسیرم — پیوسته من حقیرم ، فریاد رس الٰهی
«شَرفی» که نام دارم، شَرَفی بده هزارم — ایمان به تو سپارم ، فریاد رس الٰهی

«تمّت کلمة ربّک»

دکتر محمد حسین تسبیحی

معرفی
کتابها و نشریات تازه

۱ - محمد خاتمی (Islam, Dialogue and Civil Society)

Muhammad Khatemi

زبان کتاب انگلیسی است ولی تحت عنوان «اسلام و گفت و گوی تمدن ها» به زبان فارسی و دیگر زبان ها نیز نشر شده است و مورد پسند جوامع علمی، سیاسی، فرهنگی و ادبی جهانی واقع شده است. این کتاب در اصل از طرف کتابخانهٔ ملی استرالیا در سال ۲۰۰۰ م طبع و نشر یافته است ولی باهمکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کراچی و The Foundation for the Revival of Islamic Heritage Karachi تجدید چاپ شده است. دارای ۱۲۰ ص، کاغذ خوب و جلد شمیز رنگین، مطالب ارزنده و قابل مطالعه برای همه گونه عقیده و فکر.

۲ - لوامع الاعلام لسواطع الالهام (فرهنگ الفاظ بی نقطه)

تألیف مولوی محمد اعظم قادری نوشاهی، ناشر: ادارهٔ معارف نوشاهیهٔ اعظمیه، چاپ لاهور، مرکز نشر شیخوپوره، سال چاپ ۲۰۰۰ م، ۳۵۲ ص، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۱۵۰ روپیه، کاغذ خوب و جلد شمیز. کتابی است ارزنده و مفید در لغت شناسی زبان فارسی.

۳ - معین الطریقت شیخ اکبر امام محیی الدین ابن عربی

ترجمه از عربی به اردو از: معین نظامی (دانشیار دانشگاه پنجاب بخش فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور)، ۷۲ ص، سال چاپ ۲۰۰۰ م، لاهور، کاغذ خوب و جلد شمیز، بها ۵۰ روپیه.

۴ - بهارت مین چار هفتـــ : سفرنامه (اردو)

تألیف : سید علی اکبر رضوی، کتابی است ارزنده باتصاویر زیبا، ۲۶۲ ص، چاپ کراچی ، سال چاپ ۲۰۰۰ م ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۳۰۰ روپیه .

این کتاب یک سفرنامهٔ زیبا از شهر ها و مناظر و درگاه ها و دربار های عرفانی و ادبی و هنری و دانشگاهی هندوستان است .

۵ - قاعده (الفباء عربی)

تألیف استاد قاضی عبدالرشید، این کتاب برای استفادهٔ دانش آموزان تراثت قرآن و دوستداران زبان عربی ، بسیار مفید است . ۲۴ ص ، چاپ راولپندی ، بها ۲۰ روپیه .

۶ - امام خمینی اور احیاء تفکر اسلامی

مجموعهٔ مقالات سمینار امام خمینی «رح» و احیاء تفکر اسلامی ، ۱۱ نوریه ۲۰۰۰ م ، سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد . این کتاب به زبان اردو و عربی و فارسی و انگلیسی همراه باتصاویر گوناگون رنگین و کاغذ اعلا و جلد زیبا و چاپ ممتاز از طرف مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی«رح» در کراچی و اسلام آباد با نظارت سفارت جمهوری اسلامی ایران و سرپرستی جناب آقای سید سراج الدین موسوی سفیر محترم ج.ا.ایران طبع و نشر شده و در اختیار دوستداران وحدت تفکر اسلامی قرار گرفته است . ۱۷۸ ص + تصاویر + ۲۶ ص .

۷ - روزن (مجموعهٔ اشعار اردو و فارسی)

سرودهٔ : خانم طاهره سیمین نگار ، چاپ «عبارات»، لاهور، سال چاپ ۲۰۰۰ م، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، ۱۵۲ ص ،بها ۱۲۰ روپیه. خانم طاهره نگار به دو زبان فارسی و اردو ، شعر می گوید و ذوق لطیف و طبع ظریف دارد، ازوست :

ندانم روزگار وصل چون است دلم از هجر دلدارم بخون است

۸ - برنوک زبان، کتاب بیت بازی به اردو و انگلیسی ، جلد اول

سرودهٔ : پروفسور ماجد صدیقی، ادیب و سخنور اردو و پنجابی. این کتاب اشعار مناسب بیت بازی (مشاعره) را از «الف تای» ترتیب داده و به طرزی زیبا کتاب خود را آراسته است . ۱۷۲ + ۳۲ ص .چاپ راولپندی ، تصاویر و نقاشی از «فرزانه ماجد» است .

۹ - گُم سمندر (تضمین، شعر نو ، اردو)

سرودهٔ : آفتاب اقبال عظیم، چاپ اسلام آباد ، ۲۰۰۰ م ، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، ۱۶۸ ص ، جلد زیبا و چاپ کاغذ خوب ، بها ۱۵۰ روپیه .

۱۰ دایرة المعارف اسلامی (ترکی ج ۲۲)

(Turkiye Diynet Vakfi Islam - Ansiklopedisi

Ihvan - i - Safa : Iskit . (اخوان صفا - اسکیت

چاپ استانبول ، سال ۲۰۰۰ م ، ۶۰۰ ص. از این دایرة المعارف ترکی تاکنون ۲۲ مجلد چاپ شده ، مستند با تصاویر رنگین و سیاه و سفید وکاغذ اعلا و جلد زیبا و چاپ ممتاز، جمعاً ۱۳۲۰۰ صفحه در ۲۲ مجلّد چاپ شده است، احتمالاً دورهٔ آن به ۱۰۰ مجلد برسد.

۱۱ - فهرست مخطوطات (عربی، فارسی، اردو و هندی)

مدیر : دکتر محمد شفیق مرادآبادی، ناشر : نصرت ناهید، کتابخانه دهلی، نسخه های خطی که در این مجموعه معرفی شده متعلق به کتابخانهٔ امیر الدوله لکهنؤ (هند) است ، سال چاپ ۲۰۰۰ م ، تعداد (شمارگان) ۵۰۰ نسخه ، کاغذ اعلا و جلد شمیز رنگین و تصاویر گوناگون ملون ، ۱۰۰ ص ، بها ۱۰۰ روپیه .

۱۲ - جرنل (خدا بخش لائبریری جرنل)

شماره ۱۲۲ ، سردبیر حبیب الرحمن چغانی، چاپ ۲۰۰۰ م ، این شماره در موضوع : تذکرهٔ علماء،تاریخ اجتماعی‌اسلام (اسلامی معاشرتی تاریخ)، شاعری (مثنوی بوستان خیال)، تمدن هندوستان (اردو ادب مین هندی تهذیب کے نقوش ، موسیقی ، ادب عربی ، ادب فارسی، شاعران مشهور فارسی در عهد اورنگ زیب)، نامه نگاری (مراسلات) ، سازمان حکومت صفوی (انگلیسی)، آموزش و پرورش (تعلیمات) باهمکاری : ضیاءالدین اصلاحی، دکتر وفا راشدی ، دکتر محمد یسین مظهر صدیقی، شفقت رضوی ، پروفسور خورشید نعمانی ، پروفسور شکیل الرحمن ، دکتر مقصود احمد ، دکتر نورالاسلام صدیقی ، شفیع مشهدی ، پروفسور فیاض الدین رحمان ، پروفسور شمشاد حسین .

۱۳ - المنهج الاسلامی فی التربیة و التعلیم (عربی)

تألیف : محمد تاج عبدالرحمن العروسی ، چاپ اسلام آباد ، ۲۵۴ ص ، جلد شمیز و کاغذ خوب .

۱۴ - سپاه خدا از نگاه فرهنگ (بخش اول، فارسی)

متن عربی از : استاد سعید حوی، ترجمه به فارسی : ابو احسان الله صافی، تاریخ چاپ ۱۳۷۱ هـ ش ، شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه، ناشر : الهدی، چاپ پیشاور ، (مکتبهٔ تطهیر افکار) ، ۲۶۶ ص ، جلد شمیز و کاغذ خوب .

۱۵ - اخلاق سپاه خدا(بخش دوم ،فارسی)

متن عربی از : سعدی حوی، ترجمه : ابو احسان الله صافی ، ۱۳۷۱ هجری شمسی ، تعداد (شمارگان) ۵۰۰۰ نسخه، ناشر : الهدی ، چاپ پیشاور (مکتبه تطهیر افکار) ۵۴۰ ص ، و جلد شمیز رنگین و کاغذ خوب.

۱۶ - دل لخت لخت (اردو ، کشمیری ،پنجابی کلام)

سرودهٔ تحسین جعفری ، ۱۲۴ ص ، چاپ ۲۰۰۰ م ، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، کاغذ و جلد خوب، بها ۱۵۰ روپیه .

۱۷ - قوت العاشقین (سندی)

از : مخدوم محمد هاشم تتوی (عربی)، مترجم سندی : دکتر میمن عبدالمجید سندی، چاپ ۲۰۰۰ م ، حیدر آباد ، (سند) ، ۱۵۷ ص ، جلد و کاغذ خوب ، بها ۵۶ روپیه .

۱۸ - قرآنی نصیحتون (عربی و سندی)

از : مولانا محمد اویس صاحب ندوی، به اهتمام : مولوی سلیم الله سومرو، چاپ نوشهرو فیروز (سند)، سال چاپ ۲۰۰۰ م، (شمارگان) ۱۰۰۰ نسخه ، ۱۷۶ ص ، جلد و کاغذ خوب، بها ۳۰ روپیه .

۱۹ - فهرست نسخه های خطی عربی به زبان فرانسه

(Manual de Cadicologie des Manuscripts en ectriture arabe)

باهمکاری مؤسسهٔ ماکس وان برچم (ژنوا)

چاپ فرانسه، سال چاپ ۲۰۰۰ م، تصاویر رنگین و نمونه های نسخه های خطی ،کاغذ اعلا و جلد شمیز، ۴۱۴ ص ، این کتاب از طرف کتابخانهٔ ملی فرانسه به طبع رسیده است .

۲۰ - رسالهٔ حشر (فارسی)

از : علامه بدیع الزمان سعید نورسی (ترکی: Risalesi Hasher)، مترجم : مولوی فیض محمد عثمانی در موضوع پند و نصیحت اسلامی و مسایل عقیدتی ، چاپ ۲۰۰۰م/ ۱۴۲۱ هـ ق ، ۱۱۸ ص ، چاپ کابل ، کاغذ خوب و جلد رنگین .

۲۱ - باغ دو در مین شامل غالب کـــ فارسی خطوط کا اردو ترجمه

ترتیب و ترجمه از : مختار علی خان پرتوروهیله، چاپ راولپندی ، سال ۲۰۰۰ م. شمارگان ندارد ، ۲۴۰ ص ، کاغذ اعلا و جلد ممتاز و گرد پوش زیبا و رنگین ، متن کتاب مشتمل برنامه های فارسی میرزا اسدالله غالب شاعر بزرگ فارسی و اردو می باشد .

۲۲ - اسم طلسم (منظومهٔ اردو)

نوشتهٔ : دکتر رشید نثار ، چاپ فیض الاسلام، راولپندی ، شمارگان (تعداد) : ۵۰۰ نسخه ، سال ۲۰۰۰ م ، کاغذ خوب و جلد شمیز، ۹۶ ص ، بها ۸۰ روپیه .

۲۳ - چرا از قافله باز مانده ایم ؟ (علل عقب ماندگی مسلمانان و علاج آن)

از: علامه بدیع الزمان سعید نورسی (ترکی Hutbe - i - Samije) مترجم : مولوی فیض محمد عثمانی ، چاپ ۲۰۰۰ م / ۱۴۲۱ هـ ق ، ۵۴ ص، چاپ کابل .

۲۴ - گفتار بیست و سوم (فارسی)

از : علامه بدیع الزمان سعید نورسی (ترکی: SOZ 23) ، مترجم : دکتر محمد امین هایل ، در موضوع محاسن ایمان و سعادت و شقاوت انسان، چاپ ۲۰۰۰ م / ۱۴۲۱ هـ ق، ۳۶ ص ، چاپ کابل .

۲۵ - همدرد صحت (ماهنامهٔ طب وحکمت)

کراچی، اکتوبر، نومبر ۱۹۹۹م، ۸۰ - ۱۰۰ص ، مصور ، مطالب طب قدیم (طب یونانی و طب سنتی) را مطرح می کند . این مجله مدیر اعلی : سعدیه راشد دختر مرحوم (شهید) حکیم محمد سعید ، مدیر منتظم : مسعود احمد برکاتی ، معاونان مدیر : احمد خان

خلیلی، سید رشید الدین احمد . این ماهنامه در کراچی از طرف بنیاد ملی همدرد (کراچی) طبع و نشر می شود. و در سر تا سر پاکستان و دیگر کشورها پخش می شود مطالب آن تخصصی است یعنی طب مخصوصاً طب سنتی وبسیار خواننده دارد.

۲۶ - فهرست مطبوعات خدابخش اورینتل پبلک لائبریری ، پتنه (هندوستان)

اکتوبر ۲۰۰۰م (اردو و انگلیسی وهندی). این فهرست کلیه انتشارات کتابخانهٔ عمومی شرق شناسی خدابخش را در بردارد و برای انتخاب کتاب های ادبی و دینی وتاریخی وعرفانی و هندشناسی بسیار سودمند است.

۲۷ - پیغام آشنا (اردو و فارسی) (شماره ۱ و ۲و۳و۴ و شماره مشترک ۵ و ۶)

از :انتشارات رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ، مدیر مسئوول :دکتر سیدرضا مصطفوی سبزواری، رایزن فرهنگی ، سردبیر : دکتر محمد سلیم اختر ، مدیر داخلی :پروفسور مقصود جعفری ، نظارت فنی ومطبعی : جاوید اقبال قزلباش، چاپ اسلام آباد. پیغام آشنا ، مجله‌ای است ادبی و فرهنگی و دینی که دربارهٔ روابط فرهنگی ایران و پاکستان مطالبی را طبع و نشر می‌کند و تاکنون ۶ شماره از آن نشر یافته است. این فصلنامه به جای مجلّهٔ وحدت اسلامی با تصاویر رنگین و سیاه و سفید از مجالس ادبی و محافل فرهنگی ، همراه با اشعار و قصاید و غزلیات وقطعات در هر شماره برای علاقه مندان در سرتاسر ارسال می گردد. شمارگان : ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نسخه، تعداد صفحات ۲۰۰ تا ۳۰۰ توزیع رایگان.

۲۸ - انوار ختم نبوت ش ۳ و ۴

ماهنامه اردو، (۱۴۲۱ هـق / ۱۹۹۹م ش)، ۶۰ ص ، مصور، چاپ لندن (یکی از مطبوعات بین المللی نهضت ختم نبوت لندن) ، مقالات آن عبارتند از : سیرت محمدی «ص» اور امت محمدیه ، سیرت محمدی «ص) کا تاریخی پهلو،آثار حیات النبی «ص»، ختم نبوت در روشنی عقل ونقل، اسلام: مذهب امن و سلامتی ،نظر اجمالی بر سیرت سرکار دو عالم «ص».

۲۹ - العارف

ماهنامهٔ اردو: چاپ لاهور ، ۱۹۹۸م ، ۴۸ ص ، مصور ، مطالب دینی و عقیدتی و فرهنگی در این ماهنامه مطرح می شود. مدیر منتظم : سید فخر شیرازی ، مدیر اعلی : تسلیم رضا خان ، مدیر: سیدمدثر حسن کرمانی ،معاون مدیر : ابرار حسین خان ، خانم مدیر : دکتر طاهره بتول حیدر، باهمکاری نویسندگان و شاعران.

۳۰ - تحریر وتصویر

ماهنامه اردو: ج ۷ ش ۶ ، مه وژوئن ۱۹۹۸م، ۴۲ ص ، چاپ حیدر آباد سند،کراچی ، مدیر اعلی : ظهیر احمد ، همکاران : شاهد کامرانی ، محمود صدیقی ، شرافت عباس، مسعود جاوید، .مقالات حزبی و سیاسی و فرهنگی و جنایی ،مصور .

۳۱ - مارگله (اخبار مارگله)

ماهنامهٔ اردو: ج ۳ ، شماره ۱۱ ، ۳۴ ص ، مدیر : ا.ایس . عادل ، معاون مدیر: م.ش آفریدی، مدیر داخلی : ظفر اقبال اعوان ، سردبیر (سنده) هما وحید ، چاپ اسلام آباد، نوامبر ۲۰۰۰م، مصور، اخبار و مطالب سیاسی و ادبی و آموزشی .

۳۲ - تعمیر ملت (ماهنامهٔ اردو و انگلیسی)

مدیر : دکتر ظهیر احمد ، سردبیر : سجاول خان رانجها، باهمکاری نویسندگان . چاپ اسلام آباد ، ج ۱ ، ش ۵ ، نوامبر ۲۰۰۰م ، مقالات هنری و سیاسی وتاریخی و فرهنگی و ادبی و اخبار داخلی و بین المللی ، مصور، ۱۸ ص (اردو) + ۱۸ ص (انگلیسی).

۳۳ - شفا ماهنامهٔ اخبار شفا : شفا نیوز انترنیشنل

ج ۱ ، شماره ۶ ، ۲۶ ص (اردو) + ۲۶ ص (انگلیسی)،مصور ، نوامبر ۲۰۰۰م چاپ اسلام‌آباد، اخبار و مقالات این ماهنامه ، همگی دربارهٔ بهداشت عمومی و پیشگیری‌های همگانی ، بعضی اشعار جدید وگزارش‌های ادبی و فرهنگی نیز در این ماهنامه ملاحظه می شود.

۳۴ - مهر منیر (ماهنامهٔ اردو)

تحت سرپرستی : پیر سید غلام معین الحق گیلانی ، ایوان مهر علی شاه «رح» گولره شریف (اسلام آباد)، زیر نظر : پیر سید غلام قطب الحق گیلانی ، سید مهر فرید الحق گیلانی ، سید مهر محیی الدین گیلانی ، باهمکاری نویسندگان و شاعران و ادیبان وسخنوران بسیار. این ماهنامه بر اساس افکار عرفانی سید پیر مهر علی شاه گیلانی ، دارای مقالات عرفانی و مطالب روحانی و اندیشه های اسلامی تهیه و تنظیم یافته است، ج ۲ ، ذیقعده ۱۴۲۱ ه‍ق / فوریه ۲۰۰۰م ، ۴۸ ص (اردو)، ۲ صفحه انگلیسی ، مصور.

۳۵ - خبرنامه همدرد (ماهنامه اردو)

ج ۳۹، ش ۱۱، ج ۴۰، ش ۱۰، ج ۴۱، ش ۲ ، ۳، ۴، ۵ ، زیر نظر هیئت تحریریه ،به

سرپرستی سعدیه راشد ، بنیانگذار این ماهنامهٔ ارزنده (طبی و ادبی و آموزشی و پرورشی) ، حکیم محمد سعید طبیب طب سنتی (یونانی) بود. اکنون باگروه همکاران : دکتر نوید الظفر (صدر)، محمد فاضل علی ، جمیل احمد صدیقی (رکن)، سید رحمان علی (مدیر منتظم)، راؤ توفیق احمد (مدیر) ، سید مسعود علی ، سید قمر عباس (تزیین)، عبدالقدوس (کمپوزینگ)، افضل حسین و طلعت حسین (عکاسی)هر ماهه به طور مرتب نشر می یابد و بابهای ارزان (۳ روپیه) در اختیار همگان قرار می‌گیرد.

۳۶ - شمس الاسلام (ماهنامه اردو)

مدیر اعلیٰ : صاحبزاده ابرار احمد بگوی ، مدیر : صاحبزاده لمعات احمدبگوی، زیر نظر هیئت تحریریه ، ج ۷۴ ، ش ۱۲ ، ۳۲ ص ، دسامبر ۲۰۰۰ / رمضان المبارک ۱۴۲۱ هـ ق . چاپ سرگودها، باهمکاری مجلس مرکزی حزب الانصار (بهیره سرگودها) گفتار ها و مطالب این ماهنامه ، دینی و ادبی و عقیدتی است.

۳۷ - فکر ونظر

فصلنامه علمی و دینی به اردو، ج ۳۳ ،۱۳۸ ص ، ۱۴۱۶هـ ق / ۱۹۹۵م (ژوئیه - سپتامبر ۱۹۹۵م)، شماره ۱ ، ج ۳۸، ۱۴۲۱ هـ ق / ۲۰۰۰م (ژوئیه - سپتامبر) شماره ۱، ۱۲۴ص. زیر نظر اداره تحقیقات اسلامی ، دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد، دکتر ظفر اسحق انصاری (صدر مجلس)، باهمکاری و همفکری : دکتر انوار حسین صدیقی ، دکتر محمود احمد غازی ، دکتر محمدخالد مسعود ، دکتر محمد طفیل ، دکتر محمد میان صدیقی ، دکتر ایم.اس.ناز ، دکتر عبدالرحیم اشرف بلوچ، دکتر صاحبزاده ساجد الرحمن (مدیر). این ماهنامه با مقالات خود کلیه مسائل تاریخی و اسلامی و فقهی و به عبارت دیگر همهٔ علوم اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار می دهد و عموماً مقالات آن برای اهل تحقیق از مأخذ و منابع به شمار می رود .

* * * * *

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره

در مدتی که چاپ و نشر فصلنامه دانش ۵۷-۵۶ بتعویق افتاده بود، نامه‌های دلگرم کننده و تشویق آمیز از خوانندگان علاقه مند از شهرهای مختلف شبه قاره، ایران و سایر کشورها دریافت گردید. از اینکه شماره مزبور دانش در تیر ماه ۸۰ / ژوئیه ۲۰۰۱ بوسیله پست به کلیهٔ علاقه مندان ارسال گردیده، اطمینان داریم که از ملاحظهٔ فصلنامه دانش رضایت شما خوانندگان عزیز را جلب کرده باشیم. همچنین از نویسندگان و سخنوران ارجمندی که طی ماههای اخیر مقاله ها و شعرهایی را جهت نشر و چاپ در فصلنامه ارسال داشته بودند، نامه های متعددی در دست داریم. ضمن پوزش از تاخیر در نشر مطالب ارسالی به‌یکایک عزیزان اطمینان می دهیم که ان شاءالله در شماره‌های مختلف بتدریج از مقالات دریافتی استفاده خواهیم کرد.

اینک اقتباساتی چند از نامه های الطاف آمیز دانشمندان و پاسخ مختصری به هر یک از آنها :

آقای دکتر سید احسن الظفر مدتی قبل از لکهنؤ (هند) بدینگونه ابراز لطف کردند «نامه جنابعالی مورخ ۲۲ فوریه ۲۰۰۰ همراه بامجله دانش ۵۵،۵۴ واصل است، موجب امتنان گردید:

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

خیلی خوشحالم که جنابعالی بنده را هیچ گاه از یاد نمی‌برند و با ارسال ارزنده ترین مجله خود همواره نوازشها و لطف های بی پایان می کنند.... آرزومند هرچه بیشتر بالا بردن سطح ادبی مجله مزبور هستم:

ما را که نه آرایش برگی نه نوائیست سرمایه اگر هست همین دست دعایشت »

ارزیابی و نقد مطالب مجله از طرف خوانندگان دانشمند و علاقه مند در افزایش کیفیت و پیشرفت کار مجله تأثیری بسزا دارد. از جنابعالی و کلیهٔ خوانندگان دانش پژوه انتظار دریافت نظریات اصلاحی دربارهٔ مندرجات شماره های مختلف فصلنامه را استدعا می نماییم.

آقای محمدعظیمی از مشهد (ایران) مرقوم فرمودند:

«باعرض سلام و ادای احترام در شماره ۲۳ فصلنامه دانش مقاله ای در مورد مرحوم غلامرضا قدسی شاعر غزلسرای معاصر به قلم فرزند آن مرحوم خواندم که بسیار خوب بود و مرا به یاد بیت زیبایی از آن عزیز انداخت که

به جز غم کس نمی گیرد سراغ خانه ما را به زحمت جغد پیدا میکند ویرانهٔ ما را

.... من چند صفحه مطلب درباب کفاش خراسانی ارسال داشتم نظر خودتان را اعلام فرمائید».

مقالهٔ شما در مورد کفاش خراسانی را در همین شماره چاپ و منتشر کردیم. چنانکه از دانشمندان و نویسندگان ایرانی و سایر کشورها مکرر تقاضای ارسال مطالب علمی و پژوهشی نموده ایم از جنابعالی هم تداوم لطف و همکاری را انتظار داریم.

دریافت نامه های متعدد مهرآمیز استادان دانشمند از نقاط مختلف پس از انتشار شماره ۵۷-۵۶ در ادامهٔ این خدمت ادبی و فرهنگی دلگرم کننده بوده است. آقای دکتر سید محمد اکرم اکرام رئیس محترم بخش اقبالشناسی دانشگاه پنجاب لاهور مرقوم فرمودند :« دانش شماره ۵۷-۵۶ فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بعد از مدتی دوباره روشنی بخش مجالس دانشگاهی شده و حکایت مهر و وفا را در محافل ادبی از نو بیان کرده است تأخیر آن هم حتماً علتی داشت به قول مولانا

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تاخون شیر شد

مقالات ادبی و عرفانی به قلم محققان ادیب و ادیبان محقق از کشورهای دور دست بر اهمیت این مجلهٔ شریفه می افزاید. این نشریهٔ زیبا معرف و نماینده زبان و ادبیات فارسی این منطقه پهناور است و باید هرچه بیشتر منتشر شود».

استاد محترم تشویق آنجناب در عین دلگرمی دست اندرکاران دانش باعث بذل توجه بیشتر به مندرجات فصلنامه هم می باشد به این مناسبت در اینجا ضروری است از همه استادان و پژوهشگران محترم دانشگاه‌های سراسر منطقه دعوت نماییم باهمکاری و همگامی بیشتر ما را در نیل به اهداف والای مجله یاری فرمایند. ما منتظر دریافت مقاله های فارسی منتشر نشده در زمینه‌های علمی و ادبی موردنظر فصلنامه می باشیم.

آقای دکتر محمد ظفر خان از شهر جهنگ طی نامهٔ محبت آمیزی دریافت شماره اخیر مجله را اینگونه توصیف کرده اند :« از عنایت جنابعالی مجله شریفه دانش بعد از مدت مدید و انتظار شدید دیروز بدستم رسید. آن جناب از راه بنده پروری مقاله این هیچ مدان را در مجلهٔ جلیله چاپ نموده منت برگردن این احقر العباد نهادند. این عنایت بی غایت تکمیل مراتب نوازشات

است و بهر این احسان عظیم هدیهٔ تشکر و امتنان تقدیم میکنم

مرا که لطف توام گرفته است از خاک　　امیدم آن که دگر بر زمین نیفتم من

بنده از درگاه باری تعالی بصمیم قلب

دعا می کنم من که تا زنده، ای　　شود خنگ دوران در زیر ران

شود مهربان بر تو رب رحیم　　بباشی سعید و بزرگ جهان

خدا یار باشد و هم یاورت　　بمانی تو در دو جهان کامران »

ضمناً مقالهٔ جنابعالی با عنوان «مثنوی باد مخالف غالب » در شماره ۵۷-۵۶ فصلنامه دانش منتشر گردیده است . همانطوری که در سخن دانش از نویسندگان ارجمند دعوت به ارسال نتیجه پژوهشهای علمی و ادبی منتشر نشده ایشان کرده ایم ، از جنابعالی هم انتظار یاری داریم.

آقای دکتر آفتاب اصغر محقق ارجمند و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه پنجاب لاهور طی نامه محبت آمیزی مرقوم فرمودند:

«باعث خوشحالی مفرط اینجانب است که «دانش» دوره فترت را پشت سر گذاشته و بدوره تازه ای پرداخته است. بدون کوچک ترین شائبه تردید می توان گفت این مجله وزین در وابستن و هم پیوستن قلوب و اذهان مردم هم فرهنگ آسیای جنوبغربی و میانه نقش بسیار مهم و موثری دارد. رجای واثق دارم که تحت نظارت و زیر ادارت نویسنده ارجمندی مثل جناب سید مرتضی موسوی سنن درخشانش راکما فی السابق ادامه میدهد».

ازاظهار لطف جنابعالی بینهایت سپاسگزاریم ، مقاله ای که به ارسال آن اشاره فرموده بودید، دریافت داشتیم و انشاء الله در شمارهٔ بعدی مورد استفاده قرار خواهد گرفت در آینده نیز منتظر دریافت نتایج تحقیق و تتبع آنجناب خواهیم‌بود.

آقای دکتر محمد اختر چیمه استادگروه فارسی دانشکده دولتی فیصل آباد ابراز عنایت فرموده طی نامه تشویق آمیز نوشتند :« الحمد لله دانش فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباددوباره اجرا و مقالات محققانه و پر مغز در شماره ۵۷-۵۶ چاپ گردیده است. امید است حسب سابق این فصلنامه در مورد ادب و عرفان اسلامی و فرهنگ ایرانی خدماتی ارزنده انجام خواهد داد و در تقویت روابط علمی و فرهنگی مابین کشورهای عزیز ایران وپاکستان سامانی را فراهم خواهدساخت». باعرض سپاس ادامهٔ همکاری جنابعالی رادر تداوم انتشار دانش آرزومندیم.

*****

DANESH

Quarterly Journal

President & Editor-in-Chief : Dr Saeed Bozorg Bigdeli

Editor : Syed Murtaza Moosvi

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***
Ph : 2263191-92 Fax : 2263193

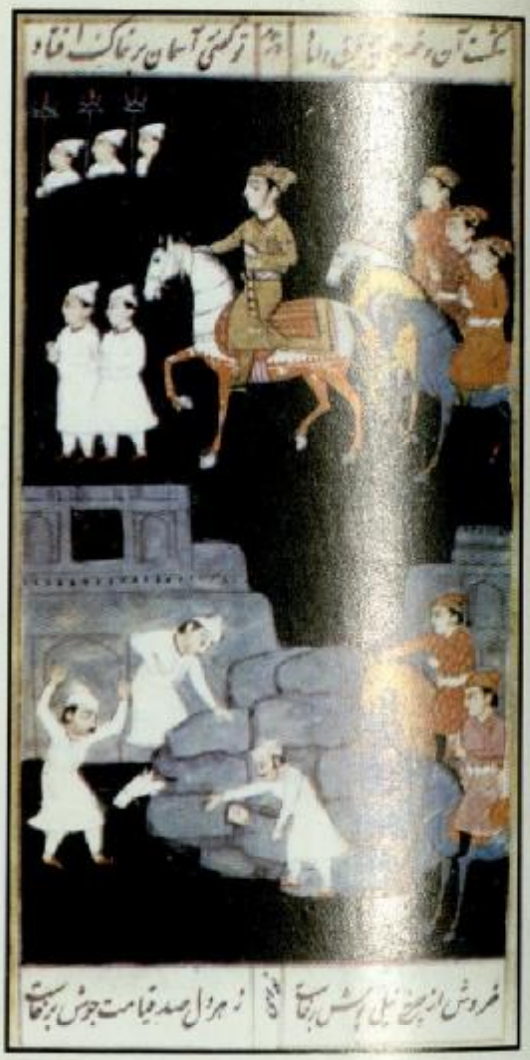

شمارهٔ ۱

شمارهٔ ۲

۱ و ۲ – نسخه خطی شماره ۶۷۹: گلدستهٔ معنی ونکات اشعار

(ادب وداستان فارسی به نظم : جُنگ اشعار مصور)

کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مذهب و منقّش و شنگرف و جدول و خطّ و گل وبوته‌نگاری، نسخ و نستعلیق (ص ۶۲۴ و ص ۶۶۷)

کتابت ۱۲۲۳ هـ ق ، ۹۴۴ ص و ۲۸ تصویر، گردآورنده و کاتب : محی الدین کشمیری – ظاهراً در کشمیر کتابت شده است .

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN 1999

WINTER 2000

(SERIAL No. 58-59)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent

ISSN : 1018-1873

(International Centre - Paris)